

کردستان

در مسیر تاریخ

به روایت اسناد

عمر
فاروقی



بیرون از
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

کردستان در مسیر تاریخ به روایت اسناد

عمر فاروقی

۱۷

۱۳۸۲

فاروقی، عمر، ۱۳۲۵

کردستان در مسیر تاریخ به روایت اسناد /تألیف و تحقیق

عمر فاروقی. - تهران: آنا، ۱۳۸۲.

[۲۴۰ ص.: مصور.]

ISBN 964-6876-27-7

نیروست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
تبیین

کتاب نامه: ص. ۲۴۰

۱. کردستان - - تاریخ. ۲. کردستان - - سوگندشت نامه.

الف. عنوان.

۹۵۵/۴۲ DSR ۲۰۴۷/۴۵۱۷

۱۹۵۴-۹۹۰۲م

کتاب خانه ملی ایران



نشر آنا

کردستان در مسیر تاریخ به روایت اسناد

عمر فاروقی

چاپ اول ۱۳۸۳

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: باختر

چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران

شابک: ۹۶۴-۶۸۷۶-۲۷-۷

ISBN 964-6876-27-7

حروف چینی: واژه‌آرا ۱۴۸۵-۸۵۰ ۸۷۵۸۷۴۳

صندوق پستی ۱۵۸۷۵-۴۶۵۵ نشر آنا

فهرست مطالب

۵	پیشگفتار
۷	حمزه آقای منکور و شیخ عبیدالله شمعذیتان
۱۰	وقایع شیخ عبیدالله در آذربایجان از منتخب‌التواریخ شیبانی
۱۳	از تاریخ مسعود نوشتہ ظل‌السلطان
۱۵	نامه فرهاد میرزا به وزیر لشکر
۱۶	حمزه آقای منکور و پیوستن به شیخ
۱۷	نامه وزیر خارجه به ناصرالدین شاه
۲۰	صورت خلاصه مذاکرات مجلس چهارم قومسیون که روزانه
۲۶	کشته شدن حمزه‌آقا منکور
۲۹	وفات شیخ عبیدالله
۳۱	گزارش مرحوم علی‌اکبر و قایع‌تکار
۳۴	نظریات احتشام‌السلطنه درباره امیرنظام گروسی
۳۸	دستخط ناصرالدین شاه به وزیر خارجه
۴۰	نامه وزارت خارجه به ناصرالدین شاه
۴۲	نامه وزارت خارج به ناصرالدین شاه
۴۴	نامه کارگزاری ساوجبلاغ به وزارت خارجه
۵۸	دست خط ناصرالدین شاه
۶۰	تلگراف کارپردازی کردستان به وزارت خارجه
۶۲	نامه سفارت روس در طهران به وزارت خارجه
۶۴	قیبله جاف در استناد ایران و عثمانی
۶۸	سوانح وقایه وزارت امور خارجه به احتشام‌السلطنه، حکمران کردستان
۶۹	نامه حکومت کردستان به وزارت خارجه
۷۱	راپرت تلگرافی از قصر به وزارت خارجه
۷۲	نامه محمود بیک جاف به وزارت خارجه
۷۲	سوانح کاغذ حاجی‌فرهاد میرزای معتمددوله در حکومت کردستان
۷۵	سوانح کاغذ امامقلی میرزا در حکومت کرمانشاهان
۷۷	نامه سفارت عثمانی در طهران به وزارت خارجه
۷۹	به سفارت عثمانی نوشته می‌شود (نامه وزارت خارجه)
۸۰	به سفیر کبیر عثمانی (نامه وزارت خارجه)
۸۲	امیرنشین سوران، عثمانی و ایران
۸۸	نامه وزیر مختار انگلیس به میرزا مسعود خان وزیر دول خارجه
۹۰	سوادنامه وزیر دول خارجه ایران، میرزا مسعودخان به ناظر امور خارجه روم

کردستان در مسیر تاریخ به روایت اسناد

- ۹۲ مقدمات قتل عام مهاباد از سوی حکومت تزاری روسیه
- ۹۳ ترجمه نامه اینچکوف صاحب به نواب فیروز میرزا حکمران آذربایجان
- ۹۸ ترجمه نامه کفیل جنرال قوتسولکری روس به نواب والا حکمران آذربایجان
- ۱۰۲ اسناد مرزی اشتبه و سایر نقاط مرزی
- ۱۰۳ نامه میرزا جعفرخان مشیرالدوله به وزارت امور خارجه
- ۱۰۴ مضبوطه اهل چهريق به مشیرالدوله
- ۱۰۶ نامه اهالی سردشت به وزارت خارجه
- ۱۰۹ عربیضه ممهور به مهر ۱۳۴۳ انقره از معتمدین مردم بانه به میرزا جعفرخان
- ۱۱۳ ورود به ساوجبلاغ مکری و آغاز مأموریت
- ۱۱۴ محل سلدوز و ایل قره پایاخ
- ۱۲۴ اسناد مرزی شهرستان بانه به سفارت دولت عثمانی
- ۱۲۶ جواب سفارت دولت عثمانی (به وزارت خارجه)
- ۱۲۸ به اسماعیل افندی شازدفر دولت عثمانی (نامه وزارت خارجه)
- ۱۳۰ اشتبه - نامه مهندس باشر به سردار کل
- ۱۳۴ ملاحظات درباره ایل شکاک
- ۱۳۶ عالی جاهای مجید و نجdet همراهان دوستا مکرما
- ۱۳۷ نامه شهبذر عثمانی در تبریز علی آقا شکاک
- ۱۳۹ به جناب خیرالله افندی وزیر مختار عثمانیه نوشته می شود
- ۱۴۱ سواد کاغذ علی آقا شکاک که به نواب معین الدوله نوشته است
- ۱۴۳ سواد مراسله که به باش شهبذری دولت عثمانی نوشته شده
- ۱۴۵ نامه میرزا ابراهیم خان نایب الوزاره به وزارت خارجه
- ۱۴۸ به سفارت کبرای دولت عثمانیه (نامه وزارت خارجه)
- ۱۵۰ نامه سفارت در تهران به وزارت خارجه
- ۱۵۱ نامه سفارت عثمانی در تهران به وزارت خارجه
- ۱۵۳ فهرست عرض به خاک پای القس همایونی
- ۱۷۱ ابوالفتح میرزا سالارالدوله در کردستان
- ۱۸۱ امارت کلbagیها و عاقبت کار این عشیره کرد
- ۱۹۲ رجال سیاسی و فرهنگی کردستان ایران
- ۲۱۰ حکومت رضاخان پهلوی و جنگ کلاه در کردستان
- ۲۲۳ نامه سرگشاده به شعراء، نویسنگان، روزنامه نگاران و ادبیات ایرانی
- ۲۲۷ جنایات رژیم بعضی عراق در کردستان
- ۲۳۴ سال شمار زندگی ملام مصطفی پارزانی
- ۲۳۹ منابع و مأخذ

به نام خداونه بخشنده مطربان

داستان مظلومیت و محرومیت کرد و سرزمین کرستان به هرزبان که نقل شود باز مطلب ناگفته بسیار است و باز باید در عرصه این سرزمین کهن سال به پژوهش و کندوکاو پرداخت تا واقعیات تاریخ این مرز و بوم روشن شود و بدانیم که چرا این مردم گاه گاهی با آواز ناهنجار و با گذشتن از خون و جان و مال خود دست به اعمالی زده‌اند که جهان متمن از درک آن عاجز است.

بدیهی است قوم کُرد صاحب و مالک حقیقی ایران‌زمین، همگام با مردم پارس در طول تاریخ حوت کرده و از تاریخ این سرزمین اهورانی و موجودیت و صلابت و عظمت مرزهای آن حراست و حفاظت کرده‌اند. کردها طوایف و تیره‌های مختلف دارند و باید گفت که متأسفانه با تحولات تاریخی و جابه‌جایی اقوام و عشیرت‌ها و طوایف، بسیاری از تیره‌های اصیل کرد در طوایف و ملل هم‌جوار ادغام شده‌اند. از آن جمله است طوایف کرذبان و اصیل ساکن در استان‌های ایلام، کرمانشاه، لرستان، خراسان، فارس، مرکزی و... که امروزه نیز در محاورات زبانی آنان واژه‌ها و اسماء کردی به وضوح شنیده و دیده می‌شود، حتی این موضوع در جلسات فرهنگی محققین و زبان‌شناسان فرهنگستان زبان ایران‌زمین نیز مطرح شده است که زبان کردی از گویش‌های باستانی و ریشه‌دار باستانی بوده و در تدوین فرهنگ زبان ملی امروزه ایرانیان باید مورد توجه قرار گیرد.

حوادث سه دهه گذشته در مناطق کردنشین، کردان را که نژاده‌ترین

کردستان در مسیر تاریخ به روایت استاد

آریایی‌ها هستند از همه طوایف چون: سوران، گوران، بادینان، موکریان، شکاک، زازا، کرمانچ، پازوکی، شبانکاره، کلهر، کلیائی، گروس، اردلانی، تیله کوئی و چندین تیره دیگر که بخش بزرگی از جمیعت کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه را تشکیل می‌دهند، راهی کشورهای اروپایی چون سوئد، هلند، نروژ، فرانسه، دانمارک، آلمان، بریتانیا و برخی کشورهای آسیایی چون مالزی و ژاپن کرد و حتی عده‌ی از آیشان را روانه دورترها تا آن سوی آتلانتیک گرداند و این مهاجرت‌ها آن قدر انبوه بوده است که گاه مهاجران کشورهای محل هجرت به پارلمان و شوراهای محلی راه یافته‌اند.

آن چه حقیر بی‌بصاعط و بدون امکانات در این مجموعه گردآوری و تحقیق و تألیف کرده است، شامل مستندات و دلایل محکم بوده و قابل استفاده در تاریخ تکمیلی کردستان است.

امید است این مجموعه نیز بتواند چون دیگر کتب و اسناد تاریخی با ذکر وقایع و حوادث گذرا بر قوم شریف کرد و سران آن‌ها در روشن‌تر شدن تاریخ کردستان مؤثر و مفید واقع شود.

والسلام

حمر فاروقی

حمزه آقای منگور و شیخ عبیدالله شمشادیان

برستان

کردستان سلسله‌های جلیل سادات و مشایخ بسیار دارد و این سرزمین مرکز استقرار اقطاب و اولیای نقشبندی و قادری است. سلسله مشایخ شمشادیان که در نواحی کرمانچنشین کردستان - شامل کردستان ترکیه و نواحی مرزی ایران و ترکیه - اقتدار و نفوذ داشتند از اجله مشایخ کردستان و جهان اسلام بوده در سرتاسر جهان مریدان و پیروان بسیار داشتند. از جمله محمدشاه قاجار فرزند مرحوم عباس‌میرزا که از مریدان مرحوم شیخ طه بود و به تأسی از خلفای عثمانی املاک و پیشکش‌هایی وقف خانقاہ ایشان کرده بود، حتی محمدشاه قاجار به توصیه مرحوم شیخ طه، با خدیجه خانم، خواهر یحیی خان شکاک چهیریقی ازدواج کرد و شاهزاده عباس‌میرزا ملک آرا، پسر همین خدیجه خانم گرد است، به طوری که در تاریخ می‌خوانیم ایشان مورد نفرت شدید مهدعلیا، همسر اول محمدشاه قاجار و مادر ناصرالدین شاه بود و پیوسته به دسیسه او، هم خدیجه خانم و هم فرزندش مورد اذیت و آزار و بی‌مهری قرار می‌گرفتند تا آن‌جاکه ایشان مجبور شدند جهت حفظ جان و امنیت خود به شیوه زمان ناصری به سفارت انگلستان پناهنده شده، تابعیت بگیرند.

پس از مرگ محمدشاه و شیخ طه، ناصرالدین شاه و شیخ عبیدالله فرزندان آنان به ترتیب سلطنت و مشیخت یافتند و ناصرالدین شاه بر اثر

تلقینات مهدعلیا دستور داد تا املاک اعطایی محمدشاه به شیخ طه را مسترد گردانند، لذا در پاییز سال ۱۲۵۱ خورشیدی به رعایا ابلاغ شد که مالیات خود را به دولت ایران بپردازند و از پرداخت آن به خانقه شیخ خودداری کنند. بدیهی است رعایای نواحی خوی و ماکو و ارومیه که از دیرباز، مرید سرسپرده خانقه مشایخ بودند از اطاعت دولت ناصرالدین شاه سرباز زدند و شیخ نیز برای حمایت از مریدان و حفظ حقوق خود به دربار خلیفة عثمانی متولّ شد و چون ایشان نفوذ فراوانی در آن دربار داشتند از سوی سلطان عثمانی، والی ارزروم به عنوان تمایینده عثمانی، جهت حل و فصل اختلافات عازم تهران شد، لکن مذاکرات وی بی‌ثمر ماند.

شیخ عبدالله تنها یک شیخ و صوفی نبود، بلکه مردی بود جنگاور و دارای تجارب فراوان جنگی که در جهاد علیه روسیه تزاری شجاعت‌ها از خود بروز داده بود و بعد هم نیروی مسلح رزم‌منده را در اختیار داشت، لذا وقتی مذاکرات والی ارزروم به نتیجه نرسید، شیخ که در فکر تشکیل حکومت کردستان بود، پس از تبادل نظر و مذاکره با والیان و حکام منطقه و به دست آوردن مقادیری اسلحه و مهمات خود را برای جنگ با حکومت قاجار آماده کرد.

نظر به تواریخ و کتب آن زمان این واقعیت را آشکار می‌کند که قلم به دستان، عمدتاً شیخ را خاطی و ناصرالدین شاه را مظلوم قلمداد کرده‌اند، در حالی که واقعیت و اسناد موجود ثابت می‌کند که سلطان قاجار، فردی مغورو و کینه‌توز بوده، او می‌توانست با اندک ملاحظه‌ای مانع از این خونریزی شده، شیخ را دلداری دهد، لکن غرور و دسایس مانع کار خیر شد.

هر قاروئی

در این جا نسونهایی از مکتوبات قلم به دستان دولتی از نظر خوانندگان می‌گذرد، هر چند متأسفانه امروزه بتوثر بی‌مسئولیتی تاریخ‌نگاران و طمع و چشمداشت ارباب فضل به مقام و منصب و صله و مواجب، سندی که حاکی از حقیقت امر باشد، وجود ندارد، اما به هر حال می‌توان ثابت کرد که این مکتوبات یک جانبه‌است.

تبرستان

www.tabarestan.info



شهید حمزه آقا منکور

وقایع شیخ عبیدالله در آذربایجان از منتخبات تواریخ شیبانی

تبرستان

شیخ عبیدالله که از قدیم در سلک تصوف و به شیوه عوام فربی به سر می برد و در ناحیه حکاری میان اکراد تبعه دولت عثمانی مطاعیتی داشت در اوقات جنگ دولتين روس و عثمانی بعضی تفنگ و اسلحه جنگی به دست آورده به خیال واهی افتاد که اکراد سرحدنشین دولتين ایران و عثمانی را در تحت ریاست خود درآورد.

در اواخر این سال حمزه آقای منگور از حکومت سابلاخ گریزان شده به شیخ عبیدالله پیوست و خیالات او را تأیید و تحریک نمود و لهدذا که در حدود کردستان دولت علیه بنای قتل و نهب و غارت ناشی از فطرت ناپاک می باشد گذاشت.

اولیای دولت علیه که از غایله باخبر شدند در عرض بیست روز، بیست و پنج هزار نفر از عساکر موجود به ریاست نواب حشمت‌الدوله حمزه میرزا را برای دفع این شر در نقاط مهمه حاضر ساختند و قبل از حصول اردوی بزرگ دولت به ساوجبلاغ و ارومی و آن صفحات اعتماد‌السلطنه مصطفی‌قلی خان که ریاست قشون آذربایجان را داشت با سایر سرکردگان و عساکر منصوره در حدود مراغه، هزار نفر از یاغیان را طعمه توپ و تفنگ نموده و شکست‌های فاحش به آن‌ها دادند و ششصد نفر را که جسارت استیلا به شهر ارومی کرده بودند به قتل رسانیدند و در سه فرسنگی ارومی

نیز جمعی از اکراد را با شیخ صدیق، پسر شیخ عبیدالله بودند به راه عدم فرستاده و باقی ماندگان را هزیمت داده تا دو فرسنگ تعاقب نمودند و علی خان پیش خدمت حضور پسر مرحوم محمدقاسم خان والی که در این وقت به حکومت مراغه منصوب بود نیز از روی کمال غیرت و همت و شجاعت در دفع اکراد کوشش‌ها کرد و حدود حوزه حکومت خود را از تطاول و شورش اشرار به خوبی حفظ نمود.

در این ائنا نواب حشمت‌الدوله رئیس اردوی بزرگ در حوالی صائین قلعه به مرض طبیعی مبتلا شده و مرحوم شد و نعش مرحوم شاهزاده را معاودت دادند و مقرر شد که موقتاً محمدقلی خان حسام‌الدوله رئیس اردو باشد تا جناب سپهسالار اعظم به اردو ملحق شوند و عبدالقدار خان شجاع‌الملک برای ابلاغ احکام لازمه به سرکردگان اردو روانه شد.

از آن طرف شیخ قادر و حمزه آقا با بعضی اعوان خود که فراراً به طرف ساوجبلاغ می‌رفته باز به هر قریه‌یی که می‌رسیدند آن را به آتش بی‌رحمی می‌سوختند. تا جناب حسنعلی خان وزیر فواید با فوج گروس و سوار شاهسون دو بروند به اردوی اعتماد‌السلطنه پیوسته و با یکدیگر به طرف ساوجبلاغ حرکت کردند و بدین واسطه شیخ قادر و حمزه آقا مجال زیست ندیده به سمت اشنویه گریختند.

شیخ عبیدالله نیز در حدود ارومی از عساکر منصوره شکست خورده با اعوان خود فرار نمود. اسمعیل آقا از دو فرسخی شهر ارومی که جای محکمی است، گریخت.

روز شانزدهم ذی‌الحجه، جناب سپهسالار اعظم وارد ساوجبلاغ شدند و متوجهین اکراد را بیرون کرده عساکر و توپخانه برای گرفتن شیخ عبیدالله و تبعه او در بیست و یکم ذی‌الحجه به طرف سرحد و محل

مذکور فرستادند به موجب خبر تلگرافی که در صبح شهر ذی الحجه رسید، عرصه ساوجبلاغ و ارومی به کلی از وجود اشرار پاک و آمنیت و آسایش دایر شد و محمد آقا ریس طایفه بلباس از بزرگان کرد به اصطبل توپخانه پناه برد مفقود گردیدند و شیخ قادر پسر با معده خود به «نوجه» که مسکن شیخ عبیدالله و در خاک دولت عثمانی است، گریختند و بعد تلگرافی از جناب معین‌الملک، سفیر کبیر اسلامبول زسید، مبنی بر وعده صریح اعلیٰ حضرت سلطان که شیخ عبیدالله و پسر او را از سرحد کردستان احضار به اسلامبول بنمایند.



امام قلی میرزا قاجار
حاکم موکریان و مدتها هم کرمانشاه

از تاریخ مسعود نوشه ظل‌السلطان

حکایت عجیبی که هیچ منتظر نبودم روی داد، در گوییستان عثمانی
شیخ عبیدالله نامی از مشایخ اکراد که نفوذ غریبی داشته به میل خود یا به
تحریک دولت خارجی با قوه قریب به قرب سی هزار سواره و پیاده، غفلتاً
در سرحد دولت ایران خروج می‌کند و دولت به اطمینان جامعیت اسلام
هرگز چنین گمانی نمی‌کرد که مسلمانان مرتکب چنین خیانتی نسبت به
یکدیگر بشوند، همه جا مردم این شیخ علیه ما خروج می‌کنند و غفلتاً از
سرحد تخطی کرده و به خاک ایران می‌ریزند. عجیب‌تر این که این حرکت
از شخص فلانی که دعوی اجتهاد سهل، دعوی ارشاد و کشکول و پوستین
می‌کند، مردم خود را به ریختن خون هم جنس و هم مذهب خود فتوa
می‌دهد که کتابشان یکی و پیغمبرشان یکی. این شقی بدخت که خون
مسلمانان را مباح دانست و حکمی داد صدهزار مسلمان از طوایف شیعه و
سنی و دو هزار پارچه آبادی بزرگ و کوچک خراب‌شد. صدهزار نفس
بی‌خانمان گشته و در بهد اوطن، چه از اتراک و ظاییه شیعه و اهل سنی،
چه از اکراد، ظلم واقع شد، نسبت به آن‌ها بدون ملاحظه و طرفداری
طرفین آن چه از قباحت و رسایی و کندن و کشتن و سوزاندن، بی‌عصمی
و بی‌عفتی، ممکن بود به هم‌دیگر کردند. چه از اکراد نسبت به اتراک و چه
از اتراک نسبت به اکراد. [چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید، شاهزاده ظل‌السلطان

دلسوزی فرموده، اما نگفته است که این از بی‌لیاقتی سلطان صاحب‌قران بوده و توطنده مادرش... (مؤلف)

در بی‌عرايض قبلی در مورد علت اصلی واقعه که همانا کينه ديرينه مهدعليا به خديجه خانم و شاهزاده عباس ميرزا مُلک‌آرا بود، باید گفت که شيخ عبيدارله جهت رهابي اين پسر و مادرش از محنت و اسارت، نامه‌بي به او نوشته و از او خواسته بود به همراه مادرش به کردستان بباید، لكن شاهزاده مذكور به مصدق سگ زرد برادر شغال است، عين نامه شيخ را برای اثبات خوش خدمتی جهت ناصرالدین شاه فرستاده است و به پاداش آن حکومت قزوین گرفته است در اين باره در سطورنامه فرهاد ميرزا معتمدالدوله، عموي ناصرالدین شاه دقت فرمایيد که چه گونه پس از اين خوش خدمتی هم دست از تحریکات برنداشته و چاره کار را چه می‌داند.



ناصرالدین شاه قاجار

نامه فرهاد میرزا به وزیر لشکر

تبرستان

جناب وزیر لشکر داملقاله العالی... روز دوشنبه حاپار رسید و نوشتگات را رسانید. آفرین بر حضرت ملک آرا که کاغذهای عبیدالله زیاد را بی پروا به خاک پای همایون آورد. آن ملعون ملاحظه مادر را هم کرده است. آن دو نفر را باید... به شیخ فرستاد. حضرت عباس مگر از حضرت سید الشهداء دست کشید که نواب عباس میرزا هم از خاک پای مبارک دست بکشد؟ معلوم است که دفاع این شیخ مخطب شده که از مسند ارشاد تجاوز کرده، می خواهد به تخت سلطنت عروج بکند و کردستان را صاحب شود. اگر دولت عثمانی به طور حقیقت حکم بکند، پس از ورود نواب حشمت الدوله دام اقباله، ان شاء الله تعالى به چهار موجه بلا گرفتار خواهد شد...



شاهزاده سالار الدوّله

حمزه آقای منگور و پیوستن به شیخ

تبرستان

ایل منگور از عشایر مقتدر کردستان دوچوالي مهاباد و سردشت مستقر هستند و مرکبند از طوايف «مروت»، «آمان»، «ازرين»، «شهم»، «زين»، «حدر»، «اجاقى» که در حدود يكصد و پنجاه روستا سکونت دارند. در عصر محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار، رياست اين طايفه را حمزه آقای منگور که فردی شجاع و بسيار باغيرت و رزمنده بود، بر عهده داشت و بنابر كثرت طوايف و افراد تحت امر، همواره از سوي حكام و امرا، مورد توجه بوده است به طوري که يكى از فرزندان او در مقر ولايت عهدی در تبريز و يادر تهران ظاهراً به نام مهمان و در اصل به عنوان گروگان نگهداري می شد، اما به هر حال حمزه آقا هرگز در مقابل زورمندان زورگو، سر تعظيم فرود نياورد. سند زير که به هنگام گزارش فرار او تنظيم شد حاکي از اهميت نامبرده و خشم ناصرالدین شاه قاجار از وی است و به طوري که از متن نامه و مفاد فرمان پادشاه هويدا است، حكم قتل او قبلًا صادر شده بود.

شماره سند: ۳۷۱

موضوع: فرار حمزه آقا به عثمانی

تاریخ: ندارد (احتمالاً ۱۳۰۲ ه.ق.)

کارتن: ۸

پرونده: -

تبرستان
نامه وزیر خارجه به ناصرالدین شاه
www.tabarestan.info

قربان خاک پای جواهرآسای اقدس همایونیت شوم، در باب حمزه آقا مکرر تلغراف شده، چه جناب معین‌الملک این اوخر به جواد آقا جواب داده‌اند. حکم صادر شده را رد کنند. چند هفته قبل باز تلغراف کرده بوده و این جان‌ثار عین تلغراف جواد آقا را به جناب امیر نظام نوشته استفسار کردم که چه اقدامات شده، اگر رد نکرده‌اند لازم است شما از متصرف و مأمورین سرحد مطالبه کرده بگویید یا رد کنید یا بنویسید هم‌چون حکمی نشده است تاکنون جواب نرسیده، دروغ نگفته‌اند یا رسیده، اثرب بر آن مترتب نشده. فردا انشاء الله در هر دو فقره هم به اسلامبول تلغراف می‌شود هم به سفارت، لیکن از نوشتن تلغراف زیاد کردن فایده مترتب نیست، قوت سرحدات باید قدری بیش تر باشند، یعنی سرحدات عثمانی، قراول خانه و جاسوس داشته باشند، هر وقت تخطی کرده خبر بدند با استعداد سرحدیه اگر تمام آن‌ها را قتل کنند، دولت عثمانی نمی‌تواند اظهار هم بکند.

این جان‌ثار به سفارت می‌نویسند به اسلامبول هم تلغراف مفصل خواهد کرد، جواب هر چه شده به عرض خاک پای همایونی می‌رساند.

امیرالقدس الاعلی مطاع مطاع (حاشیه، دستخط ناصرالدین شاه) جناب وزیر، در استعداد سرحد قراول خانه‌ها و جاسوس و... صحیح نوشته‌اید، همین‌طور باید رمزاً به امیر نظام تلگراف بکند و با پست مفصل بنویسد که در این نوع کارها مستعد و حاضر باشند و طرف مقابل را قتل و غارت و تلافی کنند تاکی باید به عثمانی‌ها اظهار شود و به جایی نرسد، اگر پسر حمزه‌آقا که مدت‌ها در حبس خودمان بود، فوراً سرش را می‌بریدند حالا این مسأله نمی‌شد، چرا باید همچه پدر سوخته (یی) را زنده می‌گذاشتند که حالا فرار کند. همه این‌ها تقصیر خودمان است، تقصیر هیچ کس نیست.

(پشت پاکت نامه):

-جناب وزیر خارجه

-در باب پسر حمزه‌آقا در دستخط مبارک نکته هست باید از لحاظ انور همایون بگذرد. نگاه داشتن بی فایده است.

[توجه: مورخین و فیلم‌سازان معاصر سعی دارند ناصرالدین شاه را سلطان صاحب قران و شاعر و رؤوف و مهربان نشان بدهند، اما دست خط ملوکانه آن خیث نشان می‌دهد که وی عاشق سر بریدن جوانان و کشtar محبوسین و رعایا بوده است و خطاب به وزیر خارجه مرقوم شده (نگاه داشتن بی فایده است) یعنی... بله... اصل این سند در وزارت خانه موجود است. (مؤلف)]

همان‌طور که گفته شد، حمزه آقا زعمت ایل خود در نواحی مرزی به عهده داشت و بارها در نبردهای بسیاری با قبایل متجاوز درگیر بوده است از جمله به شرح سند زیر در تاریخ ۲۲ محرم ۱۲۷۸ ه.ق در شهر بغداد از سوی نمایندگان ایران و عثمانی و دول ناظر درباره حمله ایل قره‌پاپاق به

شهر سردشت و آتش زدن این شهر، مورد بازجویی قرار گرفته است که توجه به سؤال و جواب، این حادثه را برای ما آشکار می‌سازد. او نیز سند معتبری است برای نگارش تاریخ خوبیار شهر مرزی سردشت که در این اوآخر مخصوصاً در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، صدمات فراوان دیده است. (مؤلف) ۱

چنان‌که ملاحظه فرمودید، حمزه‌آقا توسط تقی‌پاشای عثمانی دستگیر و به زندان کرکوک منتقل شده، سپس در بعد از روی بازجویی شده است.

(لازم به توضیح است، نگارنده تا به حال در کتب مربوط به تاریخ معاصر کردستان و ایران مطلبی دربار اسارت حمزه‌آقا و یا در مورد ایل قره‌پایاق نخوانده و نشینیده بود، امیدوارم مورخین منطقه موکریان به این موضوع اهمیت داده و مانند مقالات اینجحانب در مجله کُردی سروه دچار سهل‌انگاری نشونند. (مؤلف) ۲

شماره سند: ۳۴۶

موضوع: استفسار احوال حمزه آقا

تاریخ: ۲۲ محرم ۱۴۸۷ ه.ق

کارتن: ۱۳

پرونده: ۵/ج

صورت خلاصه مذاکرات مجلس چهارم قومسیون که روز
شنبه ۲۲ محرم سنه ۸۷ و ۱۱ نیسان سنه ۸۶ در تلومبا
باغچه‌سی بغداد منعقد شده است.

صورت مجلس سیم قرائت و مطالبات آن با مذاکرات جاریه تصدیق و
صورت فقرات متعلقه به مسأله سنگابی و حمزه آقا که اساس حرکات
قومسیون را تعیین نمود، از تعليمات طرفین بیرون نویسی و به جهت
مطالعه به یکدیگر تسلیم شده بعد از آن به استفسار احوال حمزه آقا
مداومت گردید.

۱. س: وقت استماع احتراق سرداشت چند روز از ورود تو به اردوی
تقی پاشا می‌گذشت؟

ج: به اردوی تقی پاشا رسیدم و این خبر را شنیدم.

۲. س: آن وقت تو از کجا می‌آمدی؟

ج: از خانه خودم.

۳. س: احتراق سرداشت پیش از آن که تقی پاشا تو را حبس بکند واقع
شد یا بعد از آن؟

ج: پیش از محبوسی من بود.

۴. س: می‌گویی که وقت احتراق سردشت آن جانبودم و حال آن که آن‌ها را که درین جمعیت بوده‌اند، می‌دانی و مجلس گذشته اسم برده.

ج: من در کرکوک حبس بودم، آدم من خبر آورد که آتش زندگان سردشت آن‌ها هستند.

۵. س: اسم آن آدمتان چیست؟

ج: محمود.

س: این آدم حالا کجاست؟

ج: در خانه من.

۷. س: در سردشت است؟

ج: خیر حالا خانه من در قریه موسوم به ژاراوی است او هم آن جاست.

۸. س: پیش از احتراق سردشت یا بعد از آن هیچ به سردشت رفته‌بی؟

ج: دو سال می‌شد که به سردشت نرفته بودم.

۹. س: این سوختن سردشت بعد از ریختن قره‌پاپاق به سر شما بود یا

قبل از آن؟

ج: بعد از آن است.

۱۰. س: مابین تالان کردن لشکر شجاع‌الملک ترا و ریختن سواره قره

پاپاق چند مدت می‌شود؟

ج: هفت ماه.

۱۱. س: عشیرت گهورک و کلوی چه موسمی شما را یغمانمودند؟

ج: به همراهی شجاع‌الملک.

۱۲. س: بعد از آن که لشکر شجاع‌الملک شما را یغمانمود تا ظهر واقعه

سردشت به ساوجبلاغ رفتی یا نرفتی؟

ج: بلى رفتم و برادر و یازده برادرزاده و سایر عیال و اطفالمان را

شجاعالملک حبس کرده بود، رفتم آن‌ها را خلاص کنم.

۱۳.س: خلاص نمودی؟

ج: رفتم همه این‌ها را خلاص کردم.

۱۴.س: چه طور خلاص نمودی و چه کردی؟

ج: قادر آقا پسر عباس آقا به قریه حاجی مامیان آمده و پسر و برادرش را در آن جا گذاشته به اتفاق او نزد شجاعالملک رفتیم، او هم برادر و برادرزادگان و سایر عیال و اطفال ما را مخصوص نمود. برداشتیم و برگشتمیم.

۱۵.س: شجاعالملک این‌ها را چرا حبس کرده بود؟

ج: وقتی که من از بالای بالک به این طرف آمدم، برادرم از شجاعالملک خاطرجمع بود به امید آن‌که به او چیزی می‌کند در آن‌جا مانده بود بعد شجاعالملک آن‌ها را هم تالان و حبس نموده بود.

۱۶.س: این رفتن تو به ساوجبلاغ چند وقت پیش از ماده سردشت بود؟

ج: هفت ماه.

۱۷.س: در این مدت هیچ به ساوجبلاغ دیگر رفته‌یی؟

ج: خیر.

۱۸.س: در یکی از افادات اوایلی گفتی مقدار اقارب و عشایرات من پانصد خانوار است و دفعه دیگر یک هزار و پانصد خانوار گفتی، منگور پانصد خانوار است یا یک هزار و پانصد؟

ج: عشيرت من الان موجود است از یکهزار و پانصد خانوار نیز متجاوز می‌تواند شد.

۱۹.س: در احتراق سردشت همراه بودن ترا با آن جمعیت اکثر مردم می‌دانند و می‌گفته‌اند، ولی تو می‌گویی با آن‌ها نبودم.

ج: خیر نبودم.

۲۰.س: وقتی که رفته بودی اقربای خود را نزد شجاع‌الملک محبوس بودند خلاص نمایی در آن جا نسبت به قراپاپاق‌ها اظهار تسلی نمودی یا نه؟

ج: خیر.

۲۱.س: راست بگو حمزه آقا، در این حمله به سوی داشت حاضر بوده (یعنی) یانه؟

ج: خیر نبودم مال و دولت من رفت، حالا می‌خواهید مرا دروغگو هم بگویید.

۲۲.س: این حرف‌ها که گفتی قسم می‌توانی بخوری که تماماً صدق است؟

ج: به نفس خود صدق بودن این منطوقات را قسم می‌خورم.
 محل مهر مأمورین ایران و عثمانی

به سال ۱۸۸۰ میلادی، مطابق ۱۲۹۵ ه.ش و ۱۳۰۱ ه.ق. که از وقایع مندرج در بازجویی مدت‌ها سپری شده بود یکی از شاهزادگان قاجار به نام لطفعلی‌خان در مهاباد حکومت را در دست داشت و این شخص با حمزه‌آقا کدوری پیدا کرد که بلافاصله مراتب را به مقر فرماندهی غرب ایران در تبریز که ولايت‌عهدنشين بود، اطلاع داد. در این فاصله که نامه رفته بود از سوی حاکم ارومیه و تنی چند از معتمدین محل بین حمزه‌آقا و حاکم مهاباد میانجی‌گری شده و کدورت برطرف می‌گردد، لکن همزمان با آن از تبریز دستور رسیده بود که حمزه‌آقا را دستگیر نمایند و شاهزاده حاکم هم بدون ملاحظه این که کدورت رفع شده، با اتکاء به دستور رسیده

از تبریز، وسیله دستگیری و حبس حمزه آقا را فراهم کرده بود. اما در این میان حمزه آقا با انتکاء به برقراری صلح و دوستی بین خود و حاکم مهاباد، به همراه برادرزادگان و چند تن از سواران خود جهت شفاعت و رفع اختلاف حاکم با کس دیگری وارد دارالحکومه می‌شود و پس از مدتی مشاهده می‌کند که پیش خدمت حاکم با زنجیری وارد شده و می‌گوید به دستور حاکم این زنجیر را بلوگرن بیاندازید. حمزه آقا که اصلاً انتظار چنین عملی را نداشت بلافاصله به همراه برادرزاده و قلیاندارش برخاسته، به مأمورین حاکم حمله می‌کند که در این میان برادرزادگان و قلیاندارش کشته می‌شوند، ولی حمزه آقا پس از کشتن چند تن از نزدیکان حاکم از شهر خارج می‌گردد و حالا بهترین پناه را در آغوش گرم شیخ عبیدالله می‌یابد و او هم با آغوش باز از این سردار دلاور استقبال کرده و با پیوستن حمزه آقا و جنگاورانش، نیروی شیخ عبیدالله به مراتب تقویت می‌شود و به طوری که اگر محقق و مورخ بدون غرض ورزی بر این وقایع بنگرد به وضوح مشاهده می‌کند که سیاست غلط شاه و حکام قاجار این نایره را برافروخته است.

[نتیجه اخلاقی: پس جنگ را سیاستمداران برمی‌افروزنند و جان دادن و خانه ویرانی و مصیبت را ملت بیچاره تحمل می‌کند.] (مؤلف)
به هر حال حمزه آقا به همراه شیخ عبدالقدیر فرزند شیخ عبیدالله عازم مناطق کردنشین اورمیه شده و عشاير ماش و قره پاپاق نیز به آن‌ها پیوستند که بر اثر این اتفاق حاکم مهاباد از منطقه گریخت و قوای شیخ بدون جنگ و خون‌ریزی به شهر مهاباد وارد شده و خود در این منطقه حکومت برقرار کردند.

فتح مهاباد خود به خود این شهر را به کردستان ترکیه وصل کرد و

جنگاوران مصمم شدند تا با حمله به شهر، حکومت را برآندازند، لذا در اولین اقدام با جمع‌آوری نیروهای رزم‌مند «منگور»، «ماماش»، «پیران»، «گهورک»، «زرزا»، «فیض‌الله بیگی»، «دهبوکری»، «بیگ‌زاده» و «ورمک» در تاریخ ۱۲۵۹/۶/۲۱ ه.ش، شهر میاندوآب را فتح کردند و عده‌بسیار زیادی افراد بی‌گناه در این ماجرا مقتول شده و شهر به تصرف درآمد.

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید این حملات بسیار عجولانه و بدون فراهم آوردن مقدمات و تعلیمات نظامی بود، لذا هرج و مرچ و بی‌نظمی بر سرتاسر اردوی شیخ حاکم شده بود و اغلب عشاير دست به چپاول و غارت و تاراج زده بودند، حمزه‌آقا و شیخ عبید‌الله در آن سوی، تا شهر ملک کند (ملکان) و بناب پیش رفته و این مناطق را تسخیر کرده بودند، اما در میاندوآب، عزم و اراده بقیه السیف متزلزل و بیش‌تر عشاير با عقب‌نشینی به خانه‌های خود فرار می‌کردند.

هم‌زمان با فتح بناب و ملکان، شیخ عبید‌الله هم از ارومیه جبهه‌یی به سوی تبریز گشوده بود، اما به شرحی که در تواریخ گوناگون می‌خوانیم سرانجام کلیه این اقدامات خنثی و نیروهای شیخ با تحمل شکست‌هایی که ناشی از بی‌تجربگی و بی‌نظمی سپاه آنان بود، عقب‌نشینی کردند و امیرنظام گروسی به عنوان فرمانده سپاه و حاکم دولتی وارد مهاباد شد. اینک بقیه مطالب و سرانجام قهرمانان ماجرا را به نقل از یکی از منابع کتاب ملاحظه می‌فرمایید.

کشته شدن حمزه آقا منگور

تبرستان

tabarstan.info

بعد از عقبنشینی شیخ عبیدالله به سوی خاک عثمانی، حمزه آقانیز با سواران به همان طرف رفت، اما هم‌چون شیخ عبیدالله آرام نگرفت و هر چند گاهی یک بار از مرز می‌گذشت و وارد خاک ایران می‌شد.

دولت ایران بسیار آرزومند و مشتاق رفع این مشکل نیز بود و می‌خواست به هر طریقی که ممکن می‌شود این دلوایپسی نیز برطرف گردد. امیر نظام گروسوی هم می‌خواست که این گره کور به دست تدبیر گشوده شود و پاداش این کار را از دست شاه ایران بر خود حلal کند. نظر به این که می‌دانست حمزه آقا، با میرزا قاسم قاضی رابطه حسنی بی دارد، میرزا قاسم را نزد خویش خواند و به حیله به او گفت: می‌دانم که در حق حمزه آقا ظلم شده است، بسیار به درد دولت می‌خورد و ما شدیداً به او نیاز داریم برای این که گفته‌هایش بیش تر رنگ واقعیت داشته باشد، یادداشتی به خط خویش نوشته و در آن وعده حکومت کردستان و ساوجبلاغ را به حمزه آقا داد. میرزا قاسم نامه را به مقصد رسانید و پاسخ را نیز آورد.

حمزه آقا در پاسخ نوشته بود: اگر وزیر از طایفه قاجار بود، هرگز گفته‌هایش را باور نمی‌کردم، اما چون او نیز هم‌چون خودم عشيرت است، اگر برایم سوگند بخورد و با من پیمان بیندد به او باور و اعتماد می‌کنم و نزدش می‌آیم. حاکم برایش قسم خورد و در پشت قرآنی چنین نوشته: تاروح من

در این دنیا باشد و زنده باشم با تو هستم و محافظت خواهم کرد و در صورت لزوم حتی جان خود را برایت فدا خواهم نمود. و به مهر شخصی خویش پشت قرآن را مهر زد و قرآن را برای حمزه‌آقا فرستاد. سواره، برادرزاده حمزه‌آقا که جوانی رشید و غیرتمند و زرنگ بود، گفت: آقا من مصلحت نمی‌دانم که بروی. حاکم اگر چه عشیرت است، اما نامرد است کسی که پدر خود را کشته باشد، چه جای اعتماد و اطمینان است. حمزه‌آقا می‌گوید: چنین پیداست که می‌ترسید؟ سواره در جواب می‌گوید: حالا که مرا ترسو می‌خوانید اگر چه مطمئنم ما را می‌کشنده، همراهت می‌آیم.

قرآن را می‌بود و همراه چند سوار به راه می‌افتد. بیش تر سواران همراهشان را پشت کوه علی‌آباد، نگه می‌دارند و همراه چند سوار به جانب باغ شیخ پایین می‌آیند، وارد باغ شیخ می‌شوند و چادر و سربازان حکومتی را از دور می‌بینند. سواره می‌گوید: آقا مصلحت نمی‌دانم داخل شویم دستور بفرمایید که حاکم از چادر خودش خارج شود و به جانب ما بباید تا ما هم زیاد از سواران خودمان دور نشویم. بگذارید همینجا صحبت‌هایمان را با حاکم بکنیم. حمزه‌آقا می‌گوید: یعنی ما از این سربازان مردنی و گرسنه بررسیم؟ یکراست وارد باغ می‌شود و از اسب پایین می‌آید. حاکم قبلًا ترتیب همه چیز را داده بود. دستور داده بود که دو فوج سرباز برگزیده و خوب با تفنگ و گلوله و مهمات لازم و انگشت روی ماشه تفنگ‌ها در چادرهای اطراف چادر خودش آماده و حاضر به نفر بایستند و درست رویه روی چادر خویش چادر دیگری برپا می‌کند که داخل چادر گودالی کنده بودند. پیش از آمدن حمزه‌آقا دستور می‌دهد که هر وقت حمزه‌آقا آمد بالا و دیگر مهمان‌ها وارد چادر می‌شویم، من بعد از

مدتی از چادر خارج می‌شوم و به چادر مقابل که داخل آن گودالی کنده شده است، می‌روم. بعد از خارج شدن من از چادر مهمان‌ها، شماها باران گلوله بر سر چادر حمزه‌آقا ببارانید.

بعد از پیاده شدن حمزه‌آقا از اسب، حاکم به استقبالش می‌آید و او را با همراهانش به داخل چادر هدایت می‌کند. جمعاً سی نفر در آن چادر بودند، شروع می‌کنند به خوردن شیرینی و نوشیدن شربت، حاکم به بهانه دست به آب از چادر خارج می‌شود و اطرافیانش نیز بیرون می‌آیند و به خاطر این‌که حمزه‌آقا شک نکند سه نفر خدمت‌کار و قهوه‌چی در آن جا می‌مانند. حاکم و افرادش به درون چادر رو به روی می‌روند و داخل گودال می‌شوند که صدای شلیک گلوله آغاز می‌گردد و فوج سرباز هفت بار سلاح‌هایشان را پر می‌کنند و رو به چادر حمزه‌آقا می‌گشایند، بعد از آتش‌بس یکی از خدمت‌گزاران خنجر به دست وارد چادر می‌شود که سر حمزه‌آقا را از تن جدا کند و سهم خودش را از خلعت‌های دولت بگیرد، غافل از این‌که حمزه‌آقا هنوز جان در بدن دارد و یک دستش کار می‌کند با همین یک دست سالم خدمت‌کار را جلو کشیده چندین خنجر به او می‌زند، آن‌گاه جان به جان آفرین تسليم می‌کند. سربازان به داخل چادر می‌ریزند و هر که نیمه جانی در بدنش مانده به یک بازه راحتیش می‌کنند. امیرنظام فرمان جمع‌آوری اجساد را می‌دهد و سر حمزه‌آقا را از بدن جدا گردانیده به تهران می‌فرستد. شاه بسیار خوشحال و مسرور می‌گردد. خلعت شاهانه ویژه به همراهی یک قطعه شعر برای امیرنظام گروسی می‌فرستد. مرگ حمزه‌آقا در سپتامبر ۱۸۸۱ میلادی، شهریور ۱۲۶۰ ه.ش رخ داده است.^۱

۱. هرچند در عصر حاضر که ذهن مردم تا حدی روشن شده با این حال عده‌یی از مردم، به

وفات شیخ عبیدالله

بعد از شکست نیروها و کشته شدن حمزه آقا، شیخ عبیدالله سعی بسیار کرد که جنبش دیگری علیه حکومت قاجار به وجود آورد، از طریق عثمانی نیز کمک لازم می‌رسید، بدین ترتیب در ۱۸۸۱ میلادی، دی‌ماه ۱۲۶۰ ه.ش از وان، نوزده بار (۳۸ صندوق) تفنگ از نوع هنری مارتين، شش بار (۱۲ صندوق) گلوله، چهار بار (۸ صندوق) گلوله توب صحرایی برای شیخ عبیدالله فرستاده شد، اما تمامی این کوشش‌ها عقیم و بی‌نتیجه ماند و شاه قاجار بر دولت عثمانی فشار آورد تا شیخ را به سزای اعمالش برساند.

دولت عثمانی ناچار در جولای ۱۸۸۱ میلادی، تیر ۱۲۶۰ ه.ش شیخ عبیدالله را در استانبول به زندان انداخت. اما چند ماه بعد از زندان فرار کرد، لکن برای بار دوم دستگیر و در اوخر اکتبر ۱۸۸۲ میلادی، اوایل آبان ۱۲۶۱ ه.ش، همراه با عدهٔ بسیار زیادی روانه مصر شد و در اوایل سال ۱۸۸۲ میلادی (اوخر سال ۱۲۶۱ ه.ش) به اسکندریه و از آن جا نیز به بیروت و در نهایت امر به مکه فرستاده شد و طولی نکشید که در همان

خصوص مورخین معاصر از امیرنظام گروپی شخصیتی قابل تمجید ساخته‌اند در حالی که شخصی جناحتکار و بی‌عاطفه و قاتلی بیش نبوده است.

سال در مکه بدورد حیات گفت.^۱

۱. میرزا عبدالرحیم و فایی شاعر مشهور و عارف کردستانی از مریدان مرحوم شیخ بود و در هنگام تبعید وی به حجاز، چند بار به زیارت وی شناخته و سرانجام در یکی از این سفرها در بادیه‌های عربستان به رحمت ایزدی پیوسته و در آن شنざرها وی را مدفون کرده‌اند. مرحوم حاجی توفیق‌بیگ (پیره میرد) شاعر شهیر کرد، بنا به مکتوب خود در تدفین و فایی شرکت داشته است. (مؤلف)

گزارش مرحوم علی اکبر و قایع نگار

تبرستان

www.tibarestan.info

در سنه ۱۲۷۷ هجری، حسنعلی خان امیر نظام، برای دفع فتنه شیخ عبیدالله در معیت میرزا حسن خان، سپهسالار اعظم با فوج گروس مأمور ساوجبلاغ مکری شد و بعد از دفع فتنه شیخ عبیدالله به صواب دید میرزا حسن خان سپهسالار اعظم، حکومت ساوجبلاغ (مهاباد) و انتظام آن سرحد که در این موقع از امورات مهمه و منظور انتظار داخله و خارجه بود به او تفویض گردید و در قلیل مدت آن ملک پرآشوب را منظم و اهالی آن جارا آرامش و آسایشی به کمال داد.

در سنه ۱۲۹۹ هجری، حسن علی خان امیر نظام، حمزه آقا ریس طایفه منگور را که خمیرمایه فتنه شیخ عبیدالله بود با هشت نفر برادرزاده و اقوام او که همه از شجاعان و سواران و فتنه‌جویان نامی طایفه منگور بودند، به قتل رسانید و ملک مکری بلکه حدودات شرقی دولت عثمانی را از شر و شرارت آن‌ها ایمن نمود و رئوس منحوس آن‌ها را به دارالسلطنه تبریز نزد علاءالدوله، امیر نظام سابق و فرمان‌گزار آذربایجان فرستاد.

انقل از حدیقة ناصری، نوشه علی اکبر و قایع نگار کردستانی که مناسفانه کرد زبان بوده است و به امید پاداش و صله به اصطلاح تاریخ نگاری کرده است و اما در این باره به تاریخ کرد و کردستان نوشه شیخ محمد مردوخ کردستانی نگاه می‌کنیم:

در تاریخ ذیقعده ۱۲۹۷ هجری، فتنه شیخ عبیدالله در ناحیه کردستان درگیر شده، کمکم به قسمت آذربایجان سرایت می‌کند. خاطر ناصرالدین شاه از این رهگذر بی‌اندازه متزلزل شده، شاهزاده حشمت‌الدوله را بالشکری انبوه به دفع فتنه شیخ مأمور می‌نماید.

هنگام اعزام حشمت‌الدوله، شرف‌الملک هم در اعداد مستخدمین حضور داشته، شاه به شرف‌الملک می‌گوید: شما که اهل کردستان هستید از شیخ چه اطلاعی دارید؟ چه کاره است؟ چه پیشه است؟

شرف‌الملک که همیشه مترصد چنین فرصتی بود، عرض می‌کند، این شیخ یک نفر درویش است، بر اثر کشیدن چرس؟! به این خیالات واهی افتاده و قابل اهمیت نیست. هرگاه اجازه بفرمایید، چاکر حاضرم بدون این که خساراتی به دولت وارد بشود با فوج کردستان می‌روم و جمعیت او را متفرق و خود او را هم زنده یا مرده تحويل دولت خواهم داد...

شغال بیشه مازندران را نگیرد، جز سگ مازندرانی، خاطر ملوکانه از بیانات شرف‌الملک مشعوف شده فوراً به میرزا یوسف‌خان صدراعظم دستور می‌دهد که شرف‌الملک را برد، هر چه لازم دارد به او بدهد و خلعت و فرمان حکومت کردستان هم به نام او صادر می‌شود که دو روزه حرکت کند.

صدراعظم با شرف‌الملک از دربار برگشته و تلگرافاً ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله را احضار و حکومت شرف‌الملک را به اهالی ابلاغ می‌نماید، سپس میرزا حسن‌خان منشی باشی را هم دستور می‌دهد که فرمان حکومت و سرتیپی فوج ظفر را سریعاً به اسم شرف‌الملک صادر و تا ظهر تمام شده تحويل بدهد.

شیخ‌محمد مردوخ در تاریخ خود ادامه می‌دهد که مشیر دیوان

کردستانی در پاسخ تلگراف سریعاً اظهار می‌دارد که دولت چه گونه مطمئن شده است که خود شرف‌الملک ملحق به شیخ عبیدالله نشود و دامنه این آتش را توسعه ندهد؟ در ثانی اگر مقصود دولت دفع فتنه شیخ عبیدالله است، تلگرافاً ابقاء حکومت مؤیدالدوله صادر شود من شخصاً، جان و مال و هستی و اولاد خودم را ضامن و گرو می‌دهم که شیخ باکسان او نتواند به خاک کردستان قدم بگذاردند و کردستان از شر او محفوظ بماند...

نظریات احتمام السلطنه درباره امیر نظام گروسی^۱

روزی که وارد خانقین شدم، اطلاع یافتیم که جمعی کشیری از ایل سنجابی از تعدادی حسنعلی خان گروسی (امیر نظام) حاکم کرمانشاه و کسان او شاکی و به خاک عثمانی مهاجرت کرده‌اند. برخلاف اغلب ایلات ایران، سنجابی‌ها مردمانی وطن پرست و پاک نهادند و قرن‌هاست که نان خود را می‌خورند و بدون زحمت و دردسر و توقع از دولت، در مرزهای غربی ایران پاسداری می‌کنند.

من در خانقین رؤسای مهاجر ایل را احضار و شدیداً ایشان را مورد ملامت قرار دادم و پس از چند ساعت گفت‌وگو و تشویق ایشان به مراجعت به ایران، اظهار داشتند که اگر شما شخصاً قول بدھید که امیر نظام از ما رفع تعداد نمایند مراجعت خواهیم کرد.

در کرمانشاه اظهارات ایشان را به امیر نظام در میان گذاردم و اضافه کردم که در حکومت شما اگر ده نفر از مرزنشین‌های گمنام هم از ایران مأیوس شده و مهاجرت نمایند، لکه سیاهی بر تاریخ زندگی شما و خانواده‌تان خواهد بود، چه رسد به این که افراد یک ایل، مانند سنجابی، به شکایت از تعداد شما و کسانی‌تان بروند و...

امیر نظام، از من خواست که ایشان را مطمئن ساخته و دعوت به

۱. از خاطرات احتمام السلطنه، صفحه ۲۵۷، نشر زوار.



احتشام‌السلطنه

مراجعةت نمایم و صریحاً قول داد که از آنان استمالت نموده و رضایت و رفاهشان را فراهم کند و من به اعتبار قول او تلگراف کردم و حضرات را مطمئن و وادار به مراجعت نمودم... روز بعد، قبل از حرکت از کرمانشاه جواب رسید که با اعتماد به قول شما، دو روزه وارد خاک ایران خواهیم شد. اما امیرنظام از قول خود عدول نمود و به تحریک علی‌اشraf‌خان نوکرشن، با سنجابی‌ها، بنای پیچیدگی و تعددی را گذارد و نتیجه این شد که خود او را از کرمانشاه معزول و منفصل کردند و من که به اعتماد پدرم به امیرنظام و این‌که در حکومت آذربایجان او را به معاونت خود برگزید و طرف مشورت و اطمینانش بود، اعتقاد و اعتماد خاص به این پیرمرد داشتم، با تظاهرات فریبندی که به آزادی و اطلاع‌طلبی می‌کرد وجودش را ذخیره ذیقیمت برای این مملکت می‌پنداشتم در چند مورد که با ایشان سر و کار داشت، خلاف همه تصورات و انتظارات خود را در وجود ایشان دیدم و دانستم که از تمام معايب و مفاسد رجال ایران برخوردار است و به علاوه متظاهر بضاعتی هست که مطلقاً فاقد آن است...

ایضاً درباره حکومت امیرنظام گروسی در کردستان، صفحه ۴۴۴ خاطرات احتشام السلطنه، چنین مرقوم شده است:

حسنعلی خان امیرنظام نمی دانم به چه ملاحظه بی از اول ورود بنای سستی و اظهار ضعف را گذارد و به بوسیدن روی این و آن عفو عمومی دادن و قربان و صدقه رفتن پرداخت و مدتی که در کردستان ماند و آخر عمر اطوار جوانان پیش گرفت، چنان که هر شب بساط عیش و عشرت راه می انداخت و زنان فاحشه شهر را با جوانان امرده که عادتاً مستلزم رکابش بودند لخت کرده و به جان یکدیگر می انداخت و پیرمزد هشتاد ساله از این حرکات رشت و قبیح لذت می برد!!... (خواننده محترم لطفاً دوباره قرائت بفرمایید).

خواننده عزیز:

- این مطالب بدان علت روایت شد تا خوانندگان از زبان خود قلم به مزدان و امرای دولتی به شخصیت والای امیرنظام گروسی پی ببرند و مولف را متهم به اعمال نظر و غرض ورزی نفرمایند، چون تاریخ آیینه ایست تمام نما و آشکار که در آن هیچ چیز بر هیچ کس پوشیده نخواهد ماند.

اینک اسنادی از وزارت محترم خارجه ایران درباره واقعه شیخ عبیدالله نقل می شود که هر کدام بیان گر حقایقی هستند، از جمله همکاری دول خارجی در دفع این واقعه و نیز بی ادبی و بی نزاکتی ناصرالدین شاه که ظاهراً علاوه بر مقام سلطانی، شاعر و ادیب هم بوده، اما علناً به فحش و ناسازی مكتوب پرداخته و این ناشی از ضعف شخصیت اوست، چون اگر دادگاه تاریخی تشکیل بشود، متهم درجه یک واقعه شیخ، ناصرالدین شاه است، او برافروزنده این آتش در میان کرد و آذری و

ترک بوده، نه کس دیگر. در سند شماره ۵۸۰ به وضوح به یک تراژدی برای فریفتن و از بین بدن حمزه‌آقای منگور برمی‌خوریم که هنرپیشگان این کمدی درام، امیرنظم گروسی و برادر حمزه‌آقا و چند تن از معمتمدین و محترمین مهاباد و ریشن سفیدان موکریان بوده‌اند.



محمدعلی شاه قاجار

شماره سند: ۵۵۲

موضوع: گرفتن شیخ عبیدالله با همکاری قشون دولتین ایران و عثمانی

تاریخ: ندارد

کارتن: ۱۴

پرونده: ۱۴/ع

تبرستان
دست خط ناصرالدین شاه به وزیر خارجه

جناب وزیر خارجه

از تلگراف آخری امیرنظام همچه معلوم شد که مأمورین عثمانی که به جلو شیخ پدر سوخته رفته بودند از جمعیت او واهمه کرده جلوگیری نکرده‌اند و امروز فردا وارد نوجه خانه خود می‌شوند. باید الان فوراً تلگراف سختی به معین‌الملک بکنید و به همان مضمون هم با ایلچی کبیر حرف بزند به این طور که این طور اخبار رسیده مأمورین عثمانیه نتوانسته‌اند او را مانع از دخول به نوجه بشوند، بسیار تعجب کردیم که قشون دولتی و مأمورن دولت نتوانند یک نفر یاغی طاغی پدر سوخته را مانع از دخول به سرحد و خانه او بشوند.

فرضاً اگر برای بعضی حوادث حاضره چندان قوتی از دولت عثمانی در سرحد حاضر نباشد، بنابر اتحاد دولتین قشون هر دو دولت یکی است و تفاوتی ندارد، اذن بدنهند قشون ایران به اتفاق قشون عثمانی از دو طرف به نوجه و خانه این پدر سوخته ریخته پدرش را بسوزانند و او را بگیرند. واضح است بعد از دفع شر این مفسد و نظم سرحد قشون ایران فوراً مراجعت به سرحدات خود خواهدند کرد.

عمر فاروقی

۳۹

البته همین طور که نوشتم به زودی تلگراف را هم برای امیر نظام فوراً
بفرستد.

شماره سند: ۵۴۶

موضوع: منع تجاوز شیخ عبیدالله

تاریخ: ندارد (احتمالاً ۱۲۹۰ ه.ق.)

کارتن: ۱۴

پرونده ۱۲/ع

نامه وزارت خارجه به ناصرالدین شاه

هو

قربان خاک پای همایونیت شوم، به محض زیارت دست خط همایون، میرزامهدی خان را به تعجیل نزد ایلچی کبیر فرستاد، از وی دست خط جهان مطاع حسب الامر القدس مطلب را به او حالی و تکلیف کرد یک نفر صاحب منصف معتبر خود را پیش شیخ پدرساخته بفرستد که او را قویاً منع کند، گفته بود که در صورت آمدن او به محاصره ارومی که خبر به خاکپای همایون رسیده یک نفر مأمور سفارت از عهده منع او خواهد برآمد، بلکه همان مأمور در مخاطره خواهد بود ولی قرار داده بود که فی الفور تلغیف موکد به اسلامبول و مشیران بنویسد و اجرای مضمون دست خط همایونی را از دولت و مشیران قویاً بخواهد. میرزامهدی خان، مجدداً تأکید در فرستادن صاحب منصف معتبر از سفارت کرده بود که مدلول دست خط همایونی را مجری نکرده، مراجعت نکند و زیاد ایستادگی و اصرار کرده بود، چون میرزامهدی خان می‌دانست که هیچ صاحب منصب عثمانی از معتبر و غیر معتبر در سفارت نیست که دانسته بود که این اصرار فوق طاقت سفیر خواهد بود، اما در تأکیداتی که در باب

تلغراف زدن به اسلامبول و وان، اقدام معجل خواستن از آن‌ها که ریش این پدرسوخته را گرفته پس بکشند قصور باقی نگذاشته بود. حالا که دو ساعت و نیم از شب می‌رود چاکر فدوی به عرض و جسارت همین لابد اکتفا نمود، ولی علی‌الطلع سزد که میرزا مهدی خان به هر سختی که لازم شود در سفارت حاضر شده، عمل و دلیل اقدام در این مهم از ایلچی کبیر بخواهد و بفهمد که به چه مضمون تلغراف کرد و جواب را همان فرد از ایلچی مطالبه نماید که زود به عرض خاک‌پای همایون برساند.

در بین گفت‌وگو معلوم نشد به چه ملاحظه‌ی این حرف راهم‌زده بود که حقیقت برای من اطمینانی از صحت و سقم اخبار تلغرافی شما نیست، چرا که وضع آن اخبار دیگر مطابق نمی‌آید، چون هر چه ایلچی کرده بود بایست به عرض خاک‌پای اقدس همایون برساند.

جسارت رفت الامر الاقdas الاعلی مطاع

(حاشیه دست خط ناصرالدین شاه):

جناب وزیر، گویا مشتبه شده است به شما که از این‌جا از سفارت خانه عثمانیه یعنی یک صاحب منصبی برود ریش شیخ را گرفته برگرداند، خیر، نوشته بودم از اسلامبول حکم بشود همچو مأمور معتبر نظامی از اردوی وان پیش شیخ بفرستد او را منع نمایند و حکم سلطان را به او ابلاغ کنند، البته سفیر را از این اشتباه بیرون بیاور.

شماره سند: ۵۴۷

موضوع: آمدن شیخ عبیدالله به سرحد ایران

تاریخ: تدارد (احتمالاً ۱۲۹۰ ه.ق)

کارتن: ۱۴

پرونده: ۱۲/ع

نامه وزارت خارج به ناصرالدین شاه

هو

قربان خاک پای جواهر آسای اقدس همایونیت شوم، به زیارت
دست خط جهان مطاع همایون مشرف و مباہی شد عریضه قبل از زیارت
دست خط همایون در استدعای تکلیف ثانی همایون عرض کرده بود،
خاطر الهام مظاہر همایونی سبقت به فرمایش فرمودند ولی دو فقره
عرض را باز خالی از لزوم ندید، اولاً با وزیر مختار روس اگر فرمایشی در نظر
اقدس همایون باشد مقرر فرمایند که آمدن او خام و خنک نشود، ثانیاً
عریضه چاکر فدوی در باب جواب های وزیر مختار انگلیس مرحمت شود
که از آن تلغراف به رکن الدوله نمایند و برای سند ضبط کند.
الامر القدس الاعلى مطاع

(حاشیه دست خط ناصرالدین شاه):

به وزیر مختار روس از جانب من خیلی اظهار مهربانی و احوال پرسی
بکند و مخصوصاً بگوید که شما را خیلی میل دارد ببیند بعضی فرمایشات
دارد... (این هم سلطان ایران (مؤلف))
و همین فقره را هم به طور صحبت بگوید و درباره فراریان شاسون را

عمر فاروقی

۴۳

هم مذاکره نماید و از زمزه آمدن شیخ عبیدالله و مرخصی او هم که در سرحدات خوی و اواجق شهرتی دارد بیان کند و بگوید که با حیات دولت ایران نمی‌گنجد که راضی شود و ببیند که این شیخ پدرساخته دوباره به سرحد ایران مراجعت کند.



خدرآغا

شماره سند: ۵۸

موضوع: تصرف ساوجبلاغ وقتل وغارت مرحمت آباد توسط شیخ عبدالقادر

تاریخ: ذی القعده الحرام ۱۲۹۸ هـ ق

کارتن: ۱۶

پرونده: -

تمرہ: ۴

تبرستان

نامه کارگزاری ساوجبلاغ به وزارت خارجه

«بسم الله تعالى»

سال هفتم توقیعات حضرت اختر است که مانندۀ طالع و عالم انسانیت را به معرفت حقانیت جامع و به مراتب و مدارج عالیه رسانیده است، کان لله بوده در ما معنی تاکان الله آمد، جز در این باب دلیل و برهان موجب اطمأن و مقصود که در نظر است مفقود می‌شود، آفتاب آمد دلیل آفتاب - کرد نسبت پایدار اوی مهتاب، خیال مطلبي است اگر درج توقیعات حضرت اختر شود و در صفحه اغیر منتشر شده، گردد، بدون فایده خواهد شد بلکه از برای مطالعه کنندگان که از برادران خوش بخت و منصف خواهند بود به این مقدمه غیر مترقبه که از نوادر روزگار است موجب عبرت و تأسف خواهد شد، چون اصل شرح و تفصیل این واقعه به حکم ضرورت جداگانه نوشته شده است و در اینجا به طریق اجمال نوشت.

من قتل نفساً بغير اوفساد في الأرض فكانما قتل الناس جميعاً

چون که ملعون خواند ناقص را رسول
هست در تساویل نقصان عقول

کفر فرعونی دهد کبر عنید

جمله در نقصان عقل آمد پدید

- بعد از آن که شیخ عبیدالله ملعون ناقص العقل بدیخت به تخیلات
شیطانی و هوای نفس به فکر ریاست و ولایتستانی افتاد -

یک شغالی رفت اندرا خم رنگ اندرا آن خم کرد یک ساعت درنگ
پس برآمد پوستین رنگین شده کایین منم طاووس علیین شده
پشم رنگین رونق خوش یافته ژافتات آن رنگ‌ها بر تافته
دید خود را سرخ و سبز و بور و زرد خویشتن را بر شغالی عرضه کرد

- احمق چنان پنداشت بساط ریاست و حکمرانی به موافقت چند نفر
قطع‌الطريق و از دولتین مطرود و مردود امثال حمزه‌آقا منگور و بعضی
سرخیلان عشاير وحشی دولت علیه ایران و عثمانی استقلال خواهد
گرفت. شیخ عبدالقدار پسر وسط خود را با حمزه‌آقا به طرف اشنویه و
ساوجبلاغ مأمور و روانه نمود.

ای ضیاء الحق حسام الدین برآر این سرخر را از این مطبیخ زار
یوم دوشنبه ۲۱ شهریور شوال ۱۲۷۹، نواب لطفعلی‌خان حاکم
ساوجبلاغ با آقایان این حدود که با جمعیت بودند به طرف میاندوآب
حرکت نمودند. یوم چهارشنبه ۲۳ شوال به فاصله دو روز شیخ عبدالقدار با
حمزه‌آقا وقت ظهر با دو سه هزار جمعیت خارجه و داخله وارد ساوجبلاغ
شدند. یوم پنجشنبه ۲۴ خان باباخان را حاکم ساوجبلاغ کردند، در ظرف
مدت سه روز جمعیت وحشی ضاله شیخ عبدالقدار به دوازده هزار رسید.
یوم جمعه ۲۵ قبل از طلوع به طرف مرحمت آباد حرکت نمودند. بعدازظهر

جمعه خبر قتل و غارت مرحمت آباد را بانعش نوری بیک نام که سید قیدار و خالوی شیخ عبدالقادر بود به ساوجبلاغ آوردند، غیر از طایفه مسیحی و طایفه یهود و اطفال که سوزانیده بودند، سه هزار و چهارصد نفر مرد و زن مقتول داشتند و چند مساجد معتبر را آتش زدند که کلام الله بسیار در آن مساجد بوده است، گویا شیخ عبید الله به علاوه خبط دماغ اعتقاد صحیح هم به قانون معظمه مستقیمه که حبل المتنین فرقه اسلامیه است نداشته، زیرا که از حرکات اتباع ظالله او که کلام الله را سوختند و مرد و زن و اطفال مسلمین و غیره را بدون تقصیر و گناه کشتند و هتك عصمت نسوان پنجاه ساله را با دوشیزگان پنج ساله فرق و تفاوت نگذاشتند که از بد و خلقت که دنیا تا به حال چنین حادثه و ظلم و بی انصافی به ظهور نرسیده است که از این طایفه ظالله به وقوع رسید. از مرحمت آباد و ملک کندی و محال توپخانه و ساسلمش و محال چلیک و قره دیوان، الی هشت رو و از حوالی تبریز اموال منهوبه آوردند، بدبخت ترین این ها مرحمت آباد بود که عالی ها سافل ها گشت خراب و پایمال افتاد، طایفه وحشی بی انصاف شدند، قریب یک صد کرور تومان بدون اغراق ضرر و خرابی رعیت غیر از اخراجات دولت تخمين شده است. از ۲۵ شوال الی نهم شهر ذی القعده الحرام در اطراف و نواحی مرحمت آباد مشغول تاخت و تاز بودند ایل «منگور» و «پیران» و «زردویی» و «مامش» و طایفه «زرزا» که از خویشان شیخ عبید الله است «اکوی» و «بالک» و «گورک» و غیره آن جه غارت و تاراج و اسیر آورده بودند هر کس و هر طایفه به محل توطن خود رسانید، صدای گوشزد حدودات همجوار دولت عثمانیه گردید و از خاک دولت عثمانی علی الاتصال چوگان به دست و چارق به پا می آیند، از نهم شهر ذی القعده الحرام الی نوزدهم شهر مزبور در ساوجبلاغ او طراق کرده اند،

جمعیت ضاله متفرقه به چهل هزار رسیده است و خیال تصرف و غارت بناب دارند و طایفه قراپاپاق و اهالی ساوجبلاغ عموماً در این سفر مغلوب و مجبور شده‌اند و خبر مأموریت اعتمادالسلطنه به سمت بناب و سنگر ساختن او در ساوجبلاغ شایعه گشته است که شیخ عبدالقادر گلوله توب را در هوا خواهد گرفت و طایفه ظاله به هواي غارت جدید ^{الى} ۲۸ شهر مزبور اطراف و حوالی بناب بودند و چند دفعه به طرف ^{سینگر} هجوم آورده، منکوب برگشتند و حال آن که در آن وقت جمعیت اعتمادالسلطنه به سه هزار نبوده است و اردوانی حشمت‌الدوله مرحوم که از طهران حرکت گرده است به استعداد تمام شهرت داده‌اند و جناب جلالت مآب حسنعلی‌خان وزیر فواید با فوج گروس و سواره افسار صائین قلعه و سواره شاهسون در این مأموریت که به اردوانی بناب معجلأً ملحق شود و از این اخبارات جمعیت شیخ عبدالقادر در واهمه و اضطراب مستولی گردیده، آنَا فاناً تخفیف و فرار می‌نماید.

پشه آمد از حدیقه در گیاه

از سلیمان نبی شد دادخواه

کای سلیمان معدلت می‌گستره

بر شیاطین آدمی زادپروری

پس سلیمان گفت ای زیباروی

امر حق باید که از جان بشنوی

حق به من گفته است هان ای داود

مشنو از خصمی تو هم خصم دگر

بانگ زد آن شه کای باد صبا

پشه افغان کرد از ظلمت بیا

باد چون بشنید آمد شیرشیر

پشه بگرفت آن زمان راه گریز

گفت ای شه مرگ من از بود اوست

خود سیاه این روز من از دود اوست

او چو آید من کجا یابم قرار

تبریز گه برآید از نهاد من دمار

گلابی آقا که از آقایان معتبر دهبوکران باباخان حاکم به اردوی بناب
از در صراعت رفتند، عنایت و مهربانی دیدند، شیخ عبدالقدار در نیز با فوج
و سواره و سواره دوبرن از راه کوهستان مراغه که فوق العاده صعب المسالک
است به اردوی بناب ملحق گردید.

و در این اوقات رعیت محال شهر ویران اغnam و احشام و عیال و اطفال
خودشان را از خوف و توهمندی اردوی دولتی کوچ داده به طرف سلدوز و
سردشت و لاهیجان و غیره متفرق و شب و روز می‌روند و اردو هم از بناب
به طرف ساوجبلاغ حرکت کرده است و شیخ عبدالقدار بعد از مراجعت از
بناب اهالی ساوجبلاغ را از لطمeh و تطاول اردوی دولت تخویف و تهدید
کرده، رعیت از توهمندی دست عیال و اطفال خود را گرفته رو به صحراء بیابان
و کوههای اطراف و حوالی شهر گذاشته بی اختیار فرار می‌نمایند، شب
ششم شهر ذی الحجه الحرام شیخ عبدالقدار و حمزه آقا دو ساعت گذشته از
ساوجبلاغ به عزم خارج شدند و به قدر پانصد خانوار رعیت ساوجبلاغ هم
همان شب عیال و اطفال خودشان را برداشته به سردشت و بانه و غیره
می‌روند و صدای تفنگ و تپانچه و آواز آه و ناله و افغان زنان و هیاهوی
غیری در ساوجبلاغ و اطراف آن برپا شده است، خبر آوردن اتباع شیخ
عبدالقدار و حمزه آقا، کاروان سرایی را که مال التجاره داشت، شکستند و

اهالی ساوجبلاغ را که خودشان به موعظه و تهدید، تفرقه انداخته‌اند در اطراف ساوجبلاغ لخت و غارت می‌نمایند و هفت نفر را قتل کرده‌اند و جمعی زخم‌دار شده است و بی‌عفتنموده‌اند، کسی با مادرش زناکند با دیگران چمها کند، الی دمدمه صبح صدای تفنگ و تپانچه و آه و ناله از اطراف ساوجبلاغ منقطع نشد، و روز شد از یک هزار و چهارصد خانوار رعیت ساوجبلاغ به قدر سیصدخانوار باقی مانده است، عمارت‌ها، قبرستان به نظر می‌آید. علماء و فقهاء و سادات و بازماندگان رعیت هم امروز به اردبیل دولتی که در قریه قره قشلاق و سه فرسخ به ساوجبلاغ است، رفتند و مهربانی و نوازش یافتند.

ولکم القصاص فی حیاة الدنیا یا اولی الاباب این آیات باهره در امنیت و جان و عرض و مال است و حق دولت آن بود به حکم آیه مبارکه قصاص و سیاست عمومی فرمایند، چون اصل بنیان این حادثه مبارکه ناگهانی راجع به خاک دولت عثمانی بود مانع از عقوبت و سزا کیفر شد. به مفاد، الکاظمین الغیظ و العافین عین الناس، حکم عفو اغماض بر عموم مرتكبین این حدود امر نافذ گشت.

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم
بنده حقم نه مأمور تنم
من چو تیغم آن زننده آفتاب
سارمیت اذ رمیت در حراب
چون در آمد علی اندر غزا
تیغ را دیدم نهان کردن سزا
بیش از این با خلف گفت روی نیست
بحر را گنجای اندر جوی نیست
و همین روزها حشمت‌الدوله مرحوم در قریه تکان‌تپه افسار به رحمت
حضرت کردگار واصل گردید و حاجی صدرالدوله را هشتم شهر
ذی الحجه‌الحرام از اردبیل قره قشلاق با فوج گروس و سواره نصرت به
حکومت ساوجبلاغ فرستادند، یک ماه تمام حکومت کرد، چون طرز

حکومت او با خیالات اولیای دولت علیه مطابق نشد، پس از مأموریت حضرت اجل سپهسالار اعظم برای نظم اردوهای دولتی و تمشیت رعیت و امنیت این حدود، وضع حکومت حاجی صدرالدوله را بالکلیه منافی دیده و کافی ندیده جناب جلالت مآب حسنعلی خان وزیر فواید را که از اجله رجال و تربیت یافته و کافی و ممتحن دولت ابد مدت بود انتخاب، ساوجبلاغ و لاهیجان و سلدوز و صائین قلعه افشار رانیز بر اداره حکومت سابق فرمودند و جناب جلالت مآب وزیر فواید بعد از اطلاعات از وضع ولایت و پریشانی حالت واستیلای واهمه در ارکان طبیعت آنها و تفریق و تحریق که واقع شده است، حاصل نمودند و دیدند اگر در اصلاح معالجه این ناخوشی صعب و مهلک که ایدان اهالی این حدود را عموماً احاطه کرده است، اقدامات لازم مرعی ننمایند چندان نمی‌گذرد آثاری از حیات اهالی این حدود در روی زمین باقی نخواهد ماند و بلکه مثل مادة شقاقلوس در عضو دیگران نیز سرایت کرده آنها را ضایع خواهد کرد.

گفت دانستم که رنجت چیست زود در علاجت سحرها خواهم نمود
 شاد باش و ایمن و فارغ که من آن کنم با تو که باران با چمن
 و عده‌ها و لطفهای آن حکیم کرد آن رنجور را ایمن ز بیم
 و عده‌ها باشد حقیقی دلپذیر و عده‌ها باشد مجازی تا سه گیر
 و عده‌ها اهل کرم گنج روان و عده نااهل شد رنج روان
 جناب مغزی الیه اوقات حکومت را شب و روز در تالیفات قلوب و
 مهربانی و بذل انعام و احسان در حق عامه سعید و پلید مصروف داشته و
 به سرحد کمال رسانید.

عالم از سرزنه گشت و دلفروز ای عجیب آن روز روز امروز روز
 تفریق رعیت که از سر توهمن غالباً به خاک دولت عثمانی گذشته بودند و

در بلدان بیگانه سرگردان و حیران و مآل اعمال خود را ابدآ نمی دانستند که به کجا خواهم گرفت، در قلیل زمان و در نهایت اطمینان و امیدواری به وطن خودشان مراجعت نموده کما فی سابق از روی استظهار به کسب و دعاگویی مشغول گردیدند. تحریق و خرابی های محال شهر ویران نیز بهتر از اول دایر و آباد شده و رعیت های محال مزبور که از وحشت تفرقه بودند کلهم جمع و توطن گرفتند.

چون مراتب رافت و حسن سلوک و مهربانی های جناب جلالت مآب وزیر فواید در جمیع صفحات این حدود و نواحی دولت عثمانی شهرت گرفت، مقصرين که در خاک دولت عثمانی بودند به عریضان متواتر مبنی بر عجز و الحاج و خواری و زاری و ندامت از اعمال و کردار خودشان نزد جناب معزی الیه فرستاده و استدعای عفو تقصیرات می کردند و اجازه رجعت به وطن مألف می نمودند، جناب جلالت مآب وزیر فواید در جواب بعضی از آن ها به اقتضای وقت و ملاحظه پاره بی مصلحت ها سخت و خشونت آمیز می نوشتند تا این که کاک عبدالله برادر حمزه آقا منگور با توابع خود به توسط محمد آقا سرخیل طایفه مامش به ساوجبلاغ آمد و ضراعت کرد عنایت و مهربانی دید و به ریاست طایفه مزبور با خلعت و احکام نایل گشت.

فقره کاک عبدالله باعث جرأت و جسارت حمزه آقا و چند نفر برادرزاده و اتباع او شد، عریضه و قاصد نزد جناب جلالت مآب وزیر فواید فرستاد و جناب معزی الیه در تأمینات و آمدن او را به صلاح و صواب دید آقایان و اعیان ولایت به شرایط چند راجع نمود و آقایان از راه پولتیک آمدن حمزه آقا را صلاح دانستند، قادر آقا، ریش سفید طایفه دهبوکر و عالی جناب میرزا ابوالقاسم، برادر جناب میرزا عبدالوهاب قاضی، در جواب

حمزه آقا و آمدن او به ساوجبلاغ آن چه لازم دانستند نوشتند، بعد از دو سه روز سوار آقا برادرزاده حمزه آقا که سرخیل طایفه زودی بود با سلیمان آقا پسر حمزه به ساوجبلاغ آمدند در وقتی که جناب وزیر فواید در خارج قصبه باغ مظفرالدوله چادر زده است و معبدودی سواره فوجه بیگلوی شاهسون و افسار صائین قلعه و به قدر پنجاه نفر سرباز از فوج پنجم شقاقی در اطراف باغ چادر داشتند سوار آقا و سلیمان آقا، پسر حمزه آقا، به توسط میرزا ابوالقاسم نزد جناب وزیر فواید آمدند و در حق آن‌ها مهربانی تامه مبذول آمد و هم از بابت حمزه آقا، جناب وزیر فواید، به سواره قره‌پایاق و سواره مامش که نظم حدود لاهیجان به عهده آن‌ها و اگذار است، دستورالعمل داده است اگر حمزه آقا و اتباع او از سرحد دولت عثمانیه تخطی و تجاوز نمایند به استعمال سلاح دفع کنند و در این اوقات کاغذی از حمزه آقا به میرزا ابوالقاسم رسید که اینک من در قریه بسطان بیک که از مزارع نعلین و خانه حمزه آقا است، می‌آیم و در آن‌جا با شما ملاقات خواهد شد و یک روز به فاصله کاغذ دیگر از حمزه آقا آوردند، نوشته بود این دفعه ملاقات من ممکن نشد، از اختلاف نوشتگات او مشوش و مورث بعضی خیالات گردید و اتفاقاً قاصد علی حده حمزه آقا که به ساوجبلاغ می‌آمد در لاهیجان به سواره قره‌پایاق و سواره مامشی دوچار شده از حمزه آقا تفحص می‌نمایند، می‌گویند با یکصد نفر سوار در بسطان بیک است و این کاغذ اوست به ساوجبلاغ می‌برم، سواره قره‌پایاق و مامش نظر به دستورالعمل که داشتند به طرف بسطان بیک می‌تازند وقتی می‌رسند که حمزه آقا با توابع خود در فوق کوهی سنگر نموده است و محاصره می‌نمایند، آخرالامر چند از طایفه قره‌پایاق و از طایفه مامش پیاده می‌شوند به طرف سنگر متوجه گردیده حمزه آقا و توابع او تاب

مقاومت نیاورده از آن طرف کوه سرازیر و فرار می‌نمایند و می‌خواهند از رودخانه بگذرند. کاک عبدالله، برادر حمزه‌آقا، که همراه قره‌پاپاق و مامشی بوده است با سواره خود معبر رودخانه را مسدود نموده، حمزه‌آقا و اتباع او از بیچارگی به رودخانه زده سلامت می‌گذرند، ولی چند نفر آدم و اسب از آن‌ها را آب می‌برد.

پس از آن که قاصد حمزه‌آقا به ساوجبلاغ آمد به میرزا ابوالقاسم نوشت
بود که من اینک در بسطان بیک برای ملاقات شما حاضر و منتظرم.
جناب جلالت‌مآب وزیر از این جسارت بدون مقدمه و حرکت علی‌النفعه
حمزه‌آقا که منافی تدبیر و تحریر بود و خبر واقعه جدید هم نرسیده است،
فوراً میرزا ابوالقاسم را برای ملاقات حمزه‌آقا مأمور و روانه داشتند و میرزا
ابوالقاسم، حمزه‌آقا را در محل معهود نیافت و از غوغای و هنگامه تازه هم
مطلع گشت، با وجود آن حمزه‌آقا را ملاقات و در تأمینات و اطمینان او
گفت و گو نموده و او هم میرزا ابوالقاسم را خاطرجمع داده بود که در آمدن
ساوجبلاغ تعجیل نماید.

ای دریـدـه پــوـستـین یــوسـفـان

گــرــکــه بــرــخــیــزــی اــز اــین خــوــاب گــرــان

کــشــتــه گــرــگــان یــک بــه یــک جــوــیــای تو

مــســی درــانــد اــز غــضــب اــعــقــای تو

خــون نــخــســبــدــ بــعــدــ مرــگــتــ درــ قــصــاصــ

توــمــگــوــ مــیــرــمــ وــیــاــبــمــ خــلاــصــ

ایــنــ قــصــاصــ نــقــدــ حــیــلــتــســازــیــ است

پــیــشــ زــخــمــ آــنــ قــصــاصــ اــیــنــ باــزــیــ است

این جزا تسکین جنگ و فتنه است

آن چو اخماء است و این چو فتنه است

یوم جمعه دوم شهر رمضان ۱۲۹۸ در حالتی که محمدآقا سرخیل طایفه مامش و کاک عبدالله، برادر حمزه‌آقا، با سواره خودشان در ساوجبلاغ حاضرند، خبر آوردن حمزه‌آقا با یکصد و پنجاه سوار امروز وارد خواهد شد، جناب جلالت‌ماب وزیر فواید از بن‌گفتار این باب اخبارات دروغ استماع کرده بود و به چندین ملاحظات یقین نکردن که حمزه‌آقا با آن همه خیانت‌ها و جسارت‌ها و خبائث‌ها که در موافقتنامه شیخ عبیدالله ملعون باعث و از او به ظهور رسیده است به محض تأمینات و اطمینان چند نفر اهل ولایت جرأت و جسارت نخواهد کرد که از خاک دولت عثمانی تجاوز و تخطی نماید و از طرفی از حرکات مجھولانه و جسورانه او بعيد نشمردند و محض احتیاط تدارک مرگ حمزه‌آقا و همراهان او را فوراً فراهم آورد.

دو ساعت به غروب جمعه باقی بود و سه برادرزاده او که هر یک در رشادت معروف و مشهور این حدود بودند با پنج نفر نوکر با تفنگ‌های مارتبین و مسلح و حمزه‌آقا نیز تفنگ تکمهدار در دست داشت با میرزا ابوالقاسم به قدم تند و چابک به طرف چادر جناب وزیر فواید رفته، بیچاره بر هلاکت تن چو این عجول و سواره حمزه‌آقا در پشت باغ قبله که به اردوی دو هزار قدم بیشتر نبود، حاضر و آماده هستند و منتظرند که از حمزه‌آقا و همراهان او چه آواز خواهد خواست، بعد از ورود چادر جناب معزی‌الیه که کس نبود و وزیر فواید هم دویست قدم به فاصله با کمال حزم در چادر دیگر نشسته‌اند و دستور العمل لازم به سواره قوچه بیگلو و سواره افشار که در اطراف چادر ایستاده بودند، داده است.

خشک دید آن بحر را فرعون کور تا در او راند در مستی و زور
وسواره کاک عبدالله حمزه آقا و سواره مامش و سواره قره پاپاق در کنار
باغ مکمل و مسلح ایستاده و در کمال حیرت تماشا و نگران بودند که آیا
چه رستخیز خواهد شد، یک دفعه صدای تفنج و آواز گیر و دار از دمیان
چادر بزرگ جناب جلالت مآب وزیر فواید به فلک رسید در یک ساعت
سواره قوچه بیگلو و سواره افسار دمار از تهاد حمزه آقا و هشت نفر
همراهان او درآوردند و سرهای منحوس آن‌ها را از بدن جدا و زمین را از
لوث وجود آن ناپاکان پاک نمودند!! [کجا شاهد مثل قاضی - مؤلف]

آسمان می‌گفت آن دم با زمین گر قیامت را ندیدستی ببین
این وقوع فتنه غیرمتربقه و ناگهانی شیخ عبیدالله ملعون که اهالی
ساو جبلاغ و بعضی آقایان این حدود را به استحضار حمایت حمزه آقا
منگور و عشاير وحشی و مخلوط تبعه دولت عثمانی و دولت ایران به
رفاقت شیخ عبدالقدیر مغلوب و مجبور کرد و حکایت قتل و غارت میان
دوآب و غیره واقع گشت و عداوت و نقار بزرگ در مابین کرد و ترک که هر
دو خدمتگزار و رعیت حضرت اقدس شاهنشاه اسلامیان پناه ایران
خلدار الله ملکه بوده و هستند، بود از بدوفتنه تا حال که یک سال تمام است
ابواب مخالطه و مرابطه به همین واسطه از کرد و ترک متروک و بالکله
مسدود و مقطوع گردیده بود و احدی از طایفه اکراد از خوف اعمال شنیعه
خود به طرف میاندوآب قدرت تخطی و عبور نداشت و در مقام جمعیت
ظلم بر والی میاندوآب از احتشای اکراد و عشاير وحشی بی‌انصافی وارد
گشته بود، حق همه طور و اقسام انتقال و مستحق و سزاوار بودند که به
عمل آورده و افعال ناپسند و شنیعه طایفه ضاله موجب انفعال و
شرمساری اهالی این حدود که هم جوار و همسایه بودند شده و در این بحر

تحیر و تحسر مستاصل و مستفرق بودند که به چه زبان عذر از گناه و ظلم رفته بیاورند و اهالی میاندوآب را اظهار دلジョی نمایند.

داد ده ما را که بس زاریم ما بی‌نصیب از باغ و گلزاریم ما شهره او در ضعف و در اشکستن است شهره تو در لطف و مسکین پروری چون جناب جلالت‌مآب وزیر فواید مراتب بیچارگی اهالی این حدود از ناحیه آن‌ها مشاهده نموده و در قلزم عصیان غوطه‌ور و مستهلک دیدند از در چاره‌جویی و علاج ورفع روسياهی و معدرت اهالی ساوجبلاغ وغیره و محض خیرخواهی دولت و نیکنامی خود ونظم امور سرحدیه و آسودگی رعیت شاهنشاه جمجاه روحنا فداه و موافقت جدید در بین دو رعیت بیچاره مظلوم که عفو اغماضی از یکدیگر نمایند، جناب حاجی‌علی میرزا یوسف دایی تبریزی و جناب حاجی ملاعلی قاضی بیات ملقب به سيف‌القضاء و عموم ریش‌سفیدان نواحی میاندوآب و صاحب منصبان مراغه را در آن طرف و عالی جناب میرزا عبدالوهاب قاضی و میرزا عبدالقدار قاضی و اعيان و اشراف ساوجبلاغ با آقایان این حدود از این طرف در میاندوآب احضار نموده و خود جناب وزیر فواید نیز از قصبه ساوجبلاغ به میاندوآب رفته چند روزی در آن‌جا توقف کرده اسباب صفوت و اتحاد ترک و کرد را فراهم و اصلاح عمومی دربر داشت، از یمن اقبال دولت بی‌زواں و سعادت و نیکبختی جناب معزی الیه در بین دو طایفه بهتر از اول منظور و استوار گردید.

سبطی و قبطی همه بندۀ تواند	عاجر امر تواند و مستمند
جز توحش که برآید بندۀ است	هم دعا و هم اجلات از توست
هم زاول تو دهی میل دعا	تو دهی آخر دعاها را جزا
اول و آخر توبی مادر میان	هیچ هیچی که نیامد در میان

فی شهر ذیقعنده الحرام ۱۲۹۸، ابوالقاسم.

جون این بندۀ کمترین فترت ناگهانی شیخ عبیدالله ملعون و آمدن شیخ عبدالقدار به ساوجبلاغ با عیال و اطفال سمت مأموریت کارگزاران مهم خارجه اقامت داشت و احدی از طایفه اتحاددار اهل تشیع باقی نمانده بود، این بندۀ عیال و اطفال را نصب العین و میتوسل به تفضل حضرت احادیث و انبیاء و اولیا سلام الله عليهم اجمعین گردید و در کمال قوت قلب نشست، آمدن شیخ عبدالقدار و فرار کردن او قریب پنجاه روز امتداد یافت و در این مدت در یک روز سه دفعه اتباع ضاله شیخ عبدالقدار هجوم آوردند که این بندۀ را را قتل و عیال و اطفال بیچاره استنباط خواهد شد که در مدت استیلای طایفه وحشی بیانصافی روزگار را چه گونه گذرانده است و در واقع اصل مقصود از توقف، اطلاعات کامل از وقوع این واقعه بود که اگر حیات باقی ماند من البدو الى الختم نوشته به جاهای لازم بفرستد تفیل اتفاعیه و حرکات فرقه ضاله و آن چه راجع بر این ماه است به قدر دو جزو کتابت شده است سبب اختصار این برای جناب جلالت‌ماab وزیر فواید و حسن حرکات و رای العین کردن خدمات جناب معزی‌الیه است. شهر ذی قعده الحرام ۱۲۹۸ ابوالقاسم.

(پشت پاکت نامه، دست خط ناصرالدین شاه)

جناب وزیر دول خارجه، تلگراف رمزی به معین‌الملک بکن که عکس منحوس شیخ عبیدالله را در استانبول البته انداخته‌اند هر طور است یک دو سه عکس نحس نجس او را تحصیل کرده با پوسته روانه دارد.

توجه: این صورت و سیرت سلطان صاحبقران و کارگزاران او که با ادبیات عصر قاجاری جنایات و ظلم بی حد خود و قتل ناجوانمردانه سرداران گرد را موجه و مشروع جلوه داده و سلطان نیز خواستار مشاهده عکس شیخ است در حالی که پدر سلطان مرید خاندن شیخ بود. (مؤلف)

شماره سند: ۰۵۸۱

موضوع: شیخ عبیدالله

تاریخ: سال ۱۲۹۸ ه.ق

کارتن: ۱۶

پرونده: ۱۲/ع

تبرستان
دست خط ناصر الدین شاه
www.tabarstan.info

جناب وزیر تلگراف خارجه

تلگرافی وزیر فواید کرده، صورت کاغذ منحوس شیخ عبیدالله ملعون را که به ریسیس یک طایفه نوشته بود، شرح داده و اصل کاغذ را هم با پست برای شما فرستاده است با معین‌الملک نوشتم که صورت آن تلگراف را به شما بدهد که همان سواد کاغذ او را با تلگراف رمز به معین‌الملک زده و او را مأموریت بدهد که به عثمانی‌ها و سفرا حرف زده، بگوید آخر این چه اوضاعی است، چرا این پدرساخته را به میان اندخته‌اند که همه روزه باعث این نوع شرارت‌ها و افسادها بشود و دقیقه‌یی سرحدات را نگذارد آسوده باشد. خیلی بد به معین‌الملک بنویس و بگو اعمال شیخ را با این کاغذ واضح پوست کند و همان سواد کاغذ را به سلطان بدهد و بگوید اصل این کاغذ در وزارت امور خارجه ایران ضبط است. همین طور خودت با ایلچی کبیر حرف بزن و به او بگو وعده‌های شما در موافقت با ما به کجا انجامیده، ده روز مهلت آخری شما هم گذشت و یک جواب صحیح صریحی نمی‌شنوم.

سواد تلگراف را محترمانه به سفیر روس هم بده به او هم از قول من بگو

که همین فقره را مجدداً به وزارت خارجه روس تلگراف کرده، مجدداً آن‌ها را وادارد که این کار را به جایی برسانند، البته هم این اقدامات را کرده نتیجه را زود به عرض برساند.



حاکم وقت کردستان در صدارت وثوق‌الدوله
میرزا علی محمدخان بنی‌آدم (شریف‌الدوله)

سنه: ۹۸

شماره سنده: ۶۰۴

موضوع: حکم پسر شیخ عبیدالله به حاکمان بانه و سقز

تاریخ: احتمالاً ۱۲۹۹ ه.ق

کارتن: ۱۷

پرونده: ۱۲/ع

تلگراف کارپردازی کردستان به وزارت خارجه

از کردستان به طهران تلغراف شده

خدمت بندگان حضرت اجل امجد اعظم آقای معظم دام اقباله العالی
از جانب پسر شیخ عبیدالله دو حکم به حاکم بانه و سقز رسیده مضمون
این است، نصف آذربایجان را تاکنون گرفته و تسخیر کرده‌ایم مأمورین
بسیار هم برای کردستان معین گرده و خبر نموده‌ایم در همین هفته به
آن جا خواهند آمد شماها که حاکم سقز و بانه هستید اگر به محض ورود
این حکم با جمعیت و قشون تمام سقز آمدید و خود را به اردوی ما
رسانیدید مورد محبت شده و دارای بزرگی‌ها خواهید شد و اگر مسامحه
کردید و طفره زدید، هفتة دیگر به جزا و سزای خود خواهید رسید از هر دو
طرف برای فوج و جمعیت تأکید زیاد کرده‌اند و نوشته‌اند تا قشون و
جمعیت آن‌ها نرسیده جمعیت و فوج و توپخانه برسانید که صورت
ساو جبلاغ نشود. الان در تلغراف‌خانه منتظر فرمایش و دستورالعمل مقرر
فرمایند جناب آقای معاون‌الملک به تلغراف‌خانه بیاورند و قراری داده
شود که اطمینان از کار حاصل شود، فتنه عظیم است و مشایخ این

عمر فاروقی

۶۱

صفحات هم اکثر مرید هستند، استعداد کامل از هر جهت لازم است.

ابوالفتح



مرحوم حاج شیخ عبدالقادر دوزه خدره از پیشوایان طریقت قادری
در سقز و بوکان

شماره سند: ۸۲۱

موضوع: خیالات شیخ صدیق پسر شیخ عبیدالله

تاریخ: ۲۶ ذی الحجه ۱۳۲۱ ه.ق

کارتون: ۳۲

پرونده: -

نامه سفارت روس در طهران به وزارت خارجه

هو

جناب مستطاب اجل اکرم ارفع افخما دوستدار معظمما

به طوری که خاطر مبارک جناب مستطاب اجل اکرم عالی قرین استحضار است، چند سال قبل که شیخ عبیدالله ظهور و طغیان نمود، مجال ساوجبلاغ و میاندوآب وارومی را تاخت و تاز و خسارت وارد آورده از قراری که این روزها سرقونسل روس از ارومی نوشته است، معلوم می‌گردد این اوقات شیخ صدیق پسر او به همان خیالات افتاده بعضی اقدامات می‌نماید و از جمله در محل موسوم به سومای برادرست احداث قلعه جدیدی نموده، مسکن کسان خود قرار داده و به اهل قریه سوسن آباد از محال مرگور اسلحه و تفنگ داده، می‌خواهد به نصرانیان سکنه مرگور و ترگور هجوم برد و با حاکم وان روابط دولت دوستانه دارد که به توسط او تفنگ زیاد از طرف عثمانی‌ها به او داده می‌شود. از طرف دولت علیه ایران هم فقط مجیدالسلطنه به سرحدداری آن حدود معین شده ولی با داشتن نقاط و دره‌های مناسب حفظ و دفاع قشون و استعدادی در آن جاها نمی‌باشد که در موقع ضرورت به کار بردشوند. محض اطلاع به مقام

عمر فاروقی

۶۳

مزاحمت برآمده و احترامات فایقه رانیز در این موقع تجدید می‌نماید. فی
۲۶ ذیحجه سنّه ۱۳۲۱. امضای سفیر روس.



یکی از دراویش قادری کردستان با تبرزین و کشکول

قبیله جاف در اسناد ایران و عثمانی

تبرستان
www.tabarstan.info

بدون اغراق قبیله «جاف» از بزرگ‌ترین طوایف و عشایر کردستان هستند که در نواحی شهرزور و حلبچه و پنجوین و سرحدات ایران و عراق ساکن بوده‌اند و چون کار عمده آنان دامداری و دامپروری بوده پیوسته جهت تعلیف احشام خود مجبور به کوج و مهاجرت و بیلاق و قشلاق بوده‌اند و از همین روی بارها با عشایر ایران و حکام و امرای کردستان ایران درگیر شده‌اند و اغلب مجبور شده‌اند جهت تعلیف احشام خود در مراتع و کوهستان‌های مرزی با مأمورین ایران و حکام و خوانین و دامداران درگیر شوند.

ریس و سردار ایل جاف از سوی سلاطین عثمانی عنوان و لقب پاشایی داشته است و از میان این طایفه مشایخ و علماء و شعراء و ادبائی بزرگی همچون مولانا خالد نقشبندی و شیخ عثمان سراج الدین و طاهربیگ و احمد مختار بیگ جاف و... ظهور کرده‌اند.

طوایف و قبایل جاف عبارتند از: مرادی، هازونی، اسماعیل عزیزی، عمله‌بی، بوداغی، صیدانی، طرخانی، شاطری، ساداتی، صوفی‌وند، نورولی، شیخ بزینی، میکاییلی، رهشوبوری، تلاتی، غواره، فویله، پرخی، چوچانی، هوزحسنی، باداغی، باشکی، آمالا، سوسفجانی، نرول، سرفیابی، قادر میرویسی، نیریزی، به‌گزاده، کمالی، یزادن‌بخش، تاوه‌گوزی، گلالی،

پشت‌ماله، بیسری، یارویسی، قبادی، باباجانی، ولدبیگی، آناخی، امامی، داواشی، طالیشه، حمه جانی، رخزادی، میربیگی، ده تیری و بسیاری طوابیف کوچک‌تر در کردستان عراق و ایران که بدؤاً تا پایان خلافت آل عثمان در ترکیه تحت ریاست وزعمات پاشای خود بودند که دسته‌یی از آنان به نام سلطان مراد عثمانی «جاف مرادی» و دسته‌یی دیگر «جاف جوانرودی» خوانده می‌شوند.

از مقتدرترین پاشایان جاف مرحوم محمود پاشا بوده که در تمام کردستان عراق و تا شهر سنندج نفوذ داشته و از خانقین تامریوان و بانه و سقز-کنترل قبیله خود را به دست گرفته بود، پس از او پسرش کیخسرو بیگ جاف جانشین شد و آن‌گاه محمدعلی بیگ این منصب را داشته است...

اما نامدارترین امیرجاف، شاید عثمان پاشا باشد که در زمان سلطان عبدالحمید عثمانی و در اواخر فرمانداری قاجاریه ریاست ایل خود را به عهده داشته است و بنابر اسناد تاریخی چند بار از سوی سلطان عبدالحمید به ایشان پست وزارت پیشنهاد شده بود لکن ریاست ایل خود را بر وزارت عثمانی ترجیح داده و با اقتدار حکومت کرده است...

پاشایان جاف در هنگام فرمانداری خود به علماء و شعراء و ادباء، توجه مخصوص داشته و اغلب جهت این گونه اشخاص حقوق و عطایای مخصوص معین کرده و همه ساله مساجد بزرگ و حوزه‌های علمیه را با هزینه خود تعمیر نموده و سادات را ارج نهاده و مواجب داده‌اند و برای طلاب و روحانیون حقوق و جیره تعیین کرده‌اند. امروزه در تاریخ ادب کردستان غزلیات و قصاید فراوانی در مدح ایل و امراء جاف ثبت شده است. از جمله مرحوم شیخ رضا طالبانی که از بزرگ‌ترین مشائخ و ادبای

کرد است، قصاید غرایی در این باره دارد، حتی ایشان با شعر خود عشاير و
قبایل کرد را از جنگ و نزاع با جاف بر حذر داشته و گفته است:
خزمینه مدهن پهنجه له گهله عهشره تی جافا

مینشوله نهچنی چاکه به گژقوللهی قافا
یعنی ای خویشاوندان با عشیرت جاف درگیر نشوید، بهتر است پشه از
درگیری با قله کوه قاف احتراز نماید.
و همین شاعر بزرگ در مدح محمود پاشای جاف شعری به زبان
فارسی دارد که در آن می‌فرماید:

به محمودی مرا روی نیاز است که صد محمود در پیشش ایاز است
به کیخسرو نژادی می‌کنم ناز که بر کیسخروانش کبر و ناز است
فلک بر درگهش همچون غلامان دولاغرددیده، گویی در نماز است
عیال عثمان پاشا به نام عادله خاتون از بانوان کارдан و سیاستمدار و
مقتدره کردستان بوده که پس از مرگ شوهر و هبری قبایل جاف را بر عهده
داشته است و افسران زبده انگلستان که در منطقه بودند مانند
سیسل جی. ادموندز و میجرسون و میجرنویل و غیره تماماً در باب
آداب‌دانی و مهمان‌نوازی و کاردانی او صفحاتی نوشته‌اند و این خانم از
سوی ملکه انگلستان لقب و عنوان «بیهادر» داشته است و سال‌هادر حلبجه
و نواحی مرزی ایران و عراق حکومت کرده است.

فرزندان عثمان پاشا به نام‌های طاهر بیگ جاف و احمد مختار بیگ
جاف هر دو از ادباء و شعرای نامدار کردستان بوده‌اند و دیوان اشعار نیز
دارند.

چنان‌که ذکر شد بر اثر احتیاج مبرم به علفزارها و مراتع کردستان
ایران، این قبیله سال‌های سال چه با توسل به زور و چه با اجازه دولت

ایران وارد این کشور می‌شدند و تیره‌هایی از آنان در کردستان ایران ساکن و امروزه جزء رعایای دولت ایران هستند.

مشهورترین جنگ در این میان بین جاف‌ها و عشیرت فیض‌الله بیگی روی داده که سرداری فیض‌الله بیگی‌ها بر عهده مرحوم حاج سرتیپ، سلیمان‌خان، پسر فیض‌الله بیگ بوده و در این جنگ جاف‌ها شکست سختی خورده و از قلمرو عشاير کردستان عقب‌نشیی کرده‌اند. بدیهی است سلاطین قاجار و نخست وزیران و وزرای امور خارجه پیوسته نسبت به دفع تجاوزات به حکام و دولت عثمانی هشدار داده‌اند و رعایای ایرانی کرد هم طبق مکتوبات موجود بارها از دست تعدی و تجاوزات مکرر جاف‌ها به مرکز شکایت کرده‌اند که اینک چند سند رسمی از اسناد وزارت خارجه ایران در این موارد نقل و از نظر خوانندگان می‌گذرد.



مرحوم محمود پاشای جاف در لباس پاشانی

شماره سند: ۶۷۰

موضوع: ۹ جمادی الآخر ۱۳۱۷ ه.ق

کارتون: ۱۶

پرونده: ۱۷/۳۲

نمره: ۲۸۹۴

سودا رقعة وزارت امور خارجه به احتیام السلطنه،
حکومان کردستان

از سفارت عثمانی مراسلة مورخة دویم شهر جمادی الثانيه ۱۳۱۷
نمره ۲۳۵ به وزارت خارجه رسیده است به این مضمون که «از قرار اشعار
ولایت علیه موصول بر فرقه صدآغا از عشایر جاف در حال عودت از محل
ییلاق عشایر مندلی و گلباغی از داخله سنندج حمله و هجوم نموده، اموال
و مواشی آنها را غارت کرده‌اند و عشایر جاف بالاتفاق در صدد مقابله
هستند.» جواب نوشته‌یم که مأمورین سرحدیه ما هم غالباً همین شکایات
را از عشایر آن طرف دارند و مخصوصاً از ریس العشایر جاف در زحمت و
آزارند و این مفاسد را از سوءنیات او می‌دانند. حالا جناب اجل عالی هم
بفرمایند در این باب تحقیقات لازمه کرده تفصیل واقع امر را اطلاع بدهنند
که از همان قرار به سفارت عثمانی جواب نوشته شد. زیاده زحمت
نمی‌دهد.

مشیرالدوله

شماره سند: ۶۶۵

موضوع: تجاوز عشایر جاف

تاریخ: ۲۳ ربیع الاول ۱۳۱۷ ه.ق

کارتن: ۱۶

پرونده: ۱۷/۳۲

نمره: ۲۱

نامه حکومت کردستان به وزارت خارجه

اطلاعاً به عرض می‌رساند که محمود پاشای رئیس العشایر جاف از اشرار و همه وقت محرك جاف هاست که به ارتکاب اعمال وحشیانه اقدام نمایند. چاکر با این که امساله افواج و اردوی معتبری در سرحد نبوده، تاکنون به وسائل مقدوره جاف‌ها را از شرارت جلوگیری نموده ولیکن این اوقات که مراجعت جاف‌ها به شهرزور نزدیک است، محمود پاشا محرك آن‌ها شده و جمعیتی از آن‌ها آمده سه چهار نفر از طایفه گاملی را که جزو ایلات کردستان هستند مجرح و مقتول نموده، چهار گله گاو و گوسفند آن‌ها را به غارت برده‌اند و چون چار مکرر در باب رد اغتمام و مواثی منهوبه به کیخسر و بیگ پسر محمود پاشا که در خط سرحدی تأکیداً نوشته و او اقدامی ننمود، بالضروره چند دسته از سواره ایالت کردستان را فرستاد که با جاف‌ها در مقام معارضه و انتقام برایند و بعد نتیجه آن را به عرض می‌رساند.

چون ریاست محمود پاشا بر عشایر جاف، باعث اختلال امور سرحدی بوده و عثمان پاشای برادر او که سابقاً رئیس العشایر جاف بوده و حالا

قاییم مقام حلبچه است، برخلاف محمود پاشا به سلامت نفس و حسن سلوک موصوف است، ضرورت کلی دارد که برای حفظ انتقام امور سرحد با سفارت عثمانی و باب عالی مذاکرات لازمه بفرمایند که ریاست عشایر جاف را کماکان به عثمان پاشا واگذار و محمود پاشا را از این شغل معاف نمایند. زیاده جسارت است.

محل مهر محمود
 (حاشیه): به سفارت کبرای استانبول نوشته شد.



مرحوم محمود خان دزلی

شماره سند: ۶۶۷

موضوع: تجاوزات طوایف جاف

تاریخ: ۱۶ جمادی الاول ۱۳۱۷ ه.ق

کارتن: ۱۶

پرونده: ۱۷/۳۲

تبرستان

راپرت تلگرافی از قصر به وزارت خارجه
www.tayestan.info

هو

روزنامه قصر به تاریخ ۱۶ جمادی الاول ۱۳۱۷ ه.ق

از قرار خبری که به تلگرافخانه رسید چهار طایفه از طوایف جاف مرادی از حدود خودشان تجاوز نموده، داخل خاک مقدسه شده‌اند که برای مرتع چرانی به خاک زهاب می‌آیند. اسمی طایفه‌ها از قرار معروض است: طایفه عمله، طایفه هارونی، طایفه شکی، طایفه بداغی و محمدپاشای ریس آن‌ها کاغذ به شیخ جلال که خانه او در سنگر کنار سیروان است نوشته، شما در سنگر نمانید. طایفه مرادی به تلافی نزاع پارسال آن‌ها با عزیزخان باجلان خیال خراب قهراته و هر را دارند. شیخ جلال سنگر را خالی نموده به نقطه علی نا که دورتر از قهراته و هر است رفته سکنی گرفته، می‌گویند با رعایای خود به آن طرف سیروان خاک عثمانی عزیمت می‌نمایند.

این روزنامه تلگرافی است در خصوص تجاوز عشاير راپرت داده‌اند، محض استحضار خاطر شریف فرستادم. منظر دستور العمل هستم محل مهر: محمد الغفاری فی شهر جمادی الاولی.

شماره سند: ۳۳۸

موضوع: تعهد محمودبیگ جاف مبنی بر اذیت و آزار نرساندن به اهالی مریوان

تاریخ: ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۲۸۵ ه.ق

کارتن: ۱۲

پرونده ۱۲/ع

نامه محمود بیگ جاف به وزارت خارجه هو

بنده درگاه، خلائق امیدگاه محمودبیگ که خلف محمدبیگ شاهزاده هستم در حضور گماشتگان نواب مستطاب اشرف ارفع مجدد اعظم شاهزاده والاتبار معتمدالدوله روحی فدah متعهد هستم بر این که در مراجعت ایل جاف ان شاء الله تعالی به هیچ وجه من الوجه، اذیت و آزاری به اهالی مریوان و حاصل و محصول آن‌ها نرسد و نوشته رضامندی از عالی‌جاه میرزا عبدالله ناظم مریوان گرفته و خدمت نواب اشرف ارفع امجد و الاروحی فدah بفرستم. تحریراً فی ۱۱ شهر ربیع‌الاول ۱۲۸۵.

محل مهر: محمود

پی‌نوشت: از قراری که در متن نوشته شده از عالی‌جاه محمودبیگ خلف محمد بیگ جاف قرار شنیدم.

مهر: امین میرزا قایم مقام کردستان

هو، از قراری که در متن شرح داده شده، محمودبیگ قرار گذاشته است.

مهر: ناخوانا.

متعلق نوشته نواب معتمدالدوله فرهاد میرزا حکمران ایالت کردستان، مورخه ۱۵ ربیع‌الثانی سنه ۱۲۸۵

از قراری که در متن نوشته از عالی‌جاه محمودبیگ خلف محمدبیگ امیرجاف استماع نمودم، وکیل شهبندر دولت علیه عثمانیه مهر: وکیل شهبندر دولت علیه عثمانی در کردستان.



عادله خاتون (حاکم حلبچه) به اتفاق فرزندانش
احمد مختار و طاهربیگ جاف که از شعرای بزرگ کردستان هستند.

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید این عکس در زمان کودکی آنان برداشته شده و شیوه لباس پوشیدن این خانم حاکمه که مورد توجه ملکه الیزابت بوده، قابل توجه است.

شماره سند: ۳۴۴

موضوع: دستگیری محمودسعید سلطان و یاراحمد جاف

تاریخ: ۱۵ محرم ۱۲۸۷ ه.ق

کارتون: ۱۲

پرونده: ۵/ج

سود کاغذ حاجی فرهاد میرزای معتمدالدوله در حکومت کردستان

به وزارت خاجه نوشته‌اند:

منظور جناب عالی این بود که مأمور مخصوص از دولت عثمانی برای کوچاندن اورامی و گرفتن محمدسعید سلطان و خواستن یاراحمد جاف بباید که محمدبیگ ملعون ناچار بشود. هنوز خبری نرسیده است و معلوم است که این پاشا هم همان حالت مظہر پاشا را دارد و به علاوه و قد باهرت ثمانین سنته سلیمان آقا را با التفات و مواجب بفرستید که مایه امیدواری اهل سرحد است و برای مشارالیه دیگر زیست در آن صفحات نیست اگر به دستشان بیافتد منفی خواهد کرد و محمدسعید سلطان با عیال خود در «دوله مهر» است گاهی خودش را پنهان می‌کند.

یعنی حضرات می‌گویند که نیست، عیالش که هست خود عیال او را به شهر سلیمانیه نمی‌برند که مشارالیه بداند و ناچار بشود و پیدا بشود. هر چه هست همه به دستور العمل خودشان است و زیاده زحمت است.
تحریراً فی پانزدهم محرم الحرام ۱۲۸۷.

شماره سند: ۳۴۵

موضوع: شرارت عشاير بر جاف و محمدبيگ

تاریخ: ۱۵ محرم ۱۲۸۷ ه.ق.

کارتن: ۱۳

پرونده: ح/۵

سود کاغذ امامقلی میرزا در حکومت کی مانشاهان

به وزارت خارجه نوشته‌اند:

قریه میشیاو و شیدان از توابع شلیر است که با خاک خور خوره هم
جوار است و غالباً مسکن و مأمن یاراحمد جاف آن جا است و از آن جا یک
شبہ هر جا بخواهد به هرزگی می‌رود. ابراهیم سلطان حاکم خورخوره
مکرر نوشته است که اگر اذن بدھید یک گوشمالی به اهالی آن دوده بدھم
که یاراحمد^۱ برنمی‌آید و به محمدبیگ هم نمی‌تواند حکم بکند و تمام
فتنه این صفحات خواه یاراحمد باشد یا رسول آقا شیوه کلی باشد یا احمد
کنده سوری باشد یا اورامی باشد یا احمدوند باشد از شرارت محمدبیگ
است که همه به تدبیر و دستورالعمل او حرکت می‌کنند و اگر او به درک
واصل شود به مثل ساعتی که از کوک بیافتد، تمام مفسدین این صفحات
از حرکت خواهند افتاد و از اهالی کردستان چند نفری داطلب دفع شر

۱. یاراحمد در سال ۱۲۹۰ قمری به خواستگاری ماه جبین خانم، عیال مرحوم سعید آقا رنگرهیان در سرنشیو سفر آمده و خانم مذکور که از بیگزادگان تیله کو و مادر محمود آقا و مادر بزرگ مرحوم آقا صالح سلطان پناه بود به خواستگاری او پاسخ مساعد نداد و در جنگی خونین بین یاراحمد جاف و سپاه او با ماه جبین خانم، یاراحمد به شدت زخمی شد و بر اثر همان زخم فوت کرد. (صفحه دوم، نظری به تاریخ سفر، عمر فاروقی، جلد دوم).

کردستان در مسیر تاریخ به روایت اسناد

یاراحمد شده‌اند و من هم سیصد تومان انعام و صد تومان مواجب و عده کرده‌ام تا تقدیر الهی باشد و اقبال بی‌زوال شاهنشاهی روحنا فداه، چه طور اعانت نماید. به حق محمد(ص) و آله، محرم الحرام ۱۲۸۷.

توضیح: ملاحظه می‌فرمایید که این سند تاریخی شاید به مثابه اسناد معتبر در ترور دولتی باشد و امامقلی میرزا قیاجار به طور آشکار و با تعیین انعام، دستور ترور یاراحمد جافر را صادر گنوده است و به جای عمران و آبادانی و رفع مشکلات مردم گرسنه و جادرنشین، در صدد قتل رهبر آن‌ها برآمده است... فاعتبروا یا...

شماره سند: ۳۸۶

موضوع: منع ورود عشیرت جاف به بیلاق کردستان

تاریخ: ۱۶ ذیقده ۱۳۱۲ ه.ق

کارتن: ۲۴

پرونده: ۱۲/ع

نمره: ۹۳۶ عمومی و ۵۹ خصوصی

نامه سفارت عثمانی در طهران به وزارت خارجه

جناب مستطاب اشرف امجد ارفعا دوستا استظهار مشفقا معظمما
محترما مهربانا

موافق امر نامه واصله از باب عالی به سفارت سنیه تقریری سفارت
کُبْرای دولتی ایران در استانبول به باب عالی نوشته بودند که اگرچه برای
اعطا و اجرای تأمینات عثمان پاشا ریس عشیرت مذبوره تا حال دو سه
سال است به عشیرت جاف رخصت داده شده بود که به بیلاق کردستان
بیاینند، ولی به جهت بقاع حرایم و نهبا اموالی که از آن‌ها در این آخر سرzed
وازبی ثمری تشبیثاتی که در این خصوص به عمل آمده دولت علیه ایران به
جاهای لازمه امر کرد که عشیرت مذبوره را از آمدن به بیلاق کردستان
مانعت نشده‌اند و همه ساله می‌رفته‌اند و عثمان پاشا در زمان ریاست
خود نگذاشته است که از عشیرت جاف در عزیمت و عودت خلافی ناشی
شود و دست خط همایونی مصدق هم در دست دارد، اگر از افراد آن گاه گاه
مختصر سرقت‌ها شده باشد، گرفته و به واسطه مأموری که از سندج آمده
به صاحبانش تسلیم گردیده است.

در این صورت باب عالی مصرآ منتظر است که امر صریح تلگرافی از جانب جناب مستطاب عالی به هر جا باید سمت صدور یابد که عشیرت مزبوره را از رفتن به ییلاق کردستان مانع نشود و بگذارد مثل سنتات سابقه به اماکن قدیمه که می‌رفته‌اند، بروند و در حدود سبب حدوث بعض عوارض محتمله غیرمجوزه نشوند و سفارت سنیه را هم مستحضر فرمایند. همواره احترامات فایقه دوستباره جناب مستطاب اشرف عالی در حق خود برقرار دانند. فی ۶ ذی‌قعده ۱۳۱۲

شماره سند: ۳۷۸

موضوع: منع ورود عشیرت جاف به داخل خاک کردستان

تاریخ: ندارد

کارتن: ۲۴

پرونده: ۱۲/ع

به سفارت عثمانی نوشته می‌شود (نامه وزارت خارجه)

مراسله محترمه آن جناب مجدت و فخامت همواره مورخه ۱۶ شهر ذیقعدة ۱۳۱۲ نمره ۵۹ در خصوص عشایر جاف واصل گردید و با گمال احترام جواباً زحمت اظهار می‌دهد که عشایر جاف به واسطه سوء رفتار و ارتکاباتی که دارند و از ورود آنان به داخله کردستان تضررات کلی به انفس و اموال مردم آن حدود می‌رسد، چنان‌که از مکاتبات کثیره مابین وزارت امور خارجه و سفارت سنیه و بعضی مأمورین دولتین علیتین معلوم است، همیشه از عبور به داخله کردستان ممنوع بودند، حتی به واسطه این‌که با وجود ممنوعیت به طور سرقت و تجاوزگاهی خود را به داخله خاک کردستان رسانیده و بعضی ارتکابات غیره مجازه می‌کردند. اولیای دولت علیه ایران همه ساله متحمل مخارج و خسارت کلی شده اسباب ممانعت آن‌ها را از سرباز و سواره و غیره در سرحد فراهم می‌آورد که مردم کردستان از ارتکابات آن‌ها امنیت حاصل نمایند.

مع‌هذا محض احترام خواهش محترم آن جناب و رعایت روئه حسن هم‌جواری در صورتی که سفارت سنیه کبرا در منع اعمال سالف الذکر عشایر مزبوره تأمینات لازمه بدهند و مكتوباً تعهد جبران و غرامت هر خسارت و ضرری که از آن‌ها به انفس و اموال اهالی ایران برسد، مانع نخواهیم شد.

شماره سند: ۲۸۱

موضوع: مداخلات عثمان بیگ رئیس عشایر جاف در حدود مریوان

تاریخ: ۲۹ شوال ۱۳۰۸ ه.ق

کارتن: ۲۱

پرونده: ۱۲/ع

نمره: ۱۸

به سفیرکبیر عثمانی (نامه وزارت خارجه)

جناب جلالت و نیالت مآباً کفايت و کفالت نصابة فخامت و مناعت
انتساباً دوستان استظهار مشفقاً معظمماً مهربانا
از قراری که از حکومت کردستان برطبق اشعار عمده الامرا، العظام
ظفرالملک حاکم مریوان نوشته‌اند، در حدود مریوان از قدیم بنده است
که نهر زرین جوب از آن جدا می‌شود و این نهر مدتی است متروک و
غیرمعمول افتاده. این اوقات عثمان بیگ، رئیس عشیرت جاف بنای
پاره(یی) مداخلات در بند مذبور گذاشته و مدعی این است که از دولت
علیه عثمانی امر و اجازه مداخله به او داده شده است و چون آن جا جزو
مریوان کردستان و خاک این دولت علیه و حتی در ایام گردش مأمورین
دول رابعه در سرحد نیز متصرفی ایران بوده و اکنون مداخله و اقدام
عثمان بیگ در آن جا خلاف قاعده اسطاطوقو و اسباب حدوث اغتشاش
سرحدی می‌تواند شد، لهذا احتراماً از آن جناب جلالت مآب خواهش
می‌شود به هر جا که لازم است موکد امر قویم فرمایند عثمان بیگ را از
مداخله ممنوع و از نتیجه اهتمامات خود دوستدار راقرین اطلاع و امتنان

دارند، زیاده زحمت ندارد، بفرمایند، اولیای دولت علیه ایران هم مساعدت‌آور اعطای اجازه موقت در هذه السنّه به عشایر مزبوره که از دخول به خاک کردستان زیاده زحمت نمی‌دهد.

محل امضاء

تبرستان

www.tabarestan.info

مرحوم جهانگیرخان سرتیپ قلندر از وزیران سالارالدوله

امیرنشین سوران، عثمانی و ایران

تبرستان

در تاریخ کردستان امارت «سوران» به منطقه «رواندوز» در کردستان عراق کنونی گفته می‌شود.

رواندوز شهر و منطقه‌یی است باستانی و کوهستانی که رودخانه کله‌وی یا کیالوی آن را از منطقه آلان در شهر سردشت جدا کرده و امروزه جز قلمرو کشور عراق است. در مورد وجه تسمیه آن باید گفت که اصل آن راوند بوده که باید قلعه ایل راوند باشد، اما به هر حال تاریخ بنای آن مربوط به عصر حکومت سلطان سلیمان خان قانونی می‌شود و از آن تاریخ این منطقه پایتخت و قلمرو فرمان‌روای امروزی سوران بوده است.

در مورد مؤسس سلسلة سوران روایات مختلفی نقل می‌شود از جمله می‌گویند که سرخاب بیگ اردلان امیر کردستان پسر خود بهرام بیگ را به رواندوز گسیل داشته و مؤسس سلسله بهرام بیگ است و جمعی دیگر عقیده دارند شخصی با نام کولوس در این ناحیه ساکن و دارای سه پسر به اسمی عیسی و ابراهیم و ادریس بوده و در تحولات منطقه، عیسی توanstه ریاست عده‌یی را به دست بگیرد و چون وی در جنگ با مدعیان خود بر بالای کوهی از سنگ سرخ قلعه‌یی بنادردیده بود از سوی مردم به «سوران» موسوم شد.

پس از عیسی به ترتیب شاه علی بیگ و میر سیف الدین بیگ و امیر

عزالدین تاسال ۱۵۳۴ میلادی مطابق با ۹۴۱ هـ ق حکومت کردند و دامنه تصرفات خود را توسعه دادند.

به سال ۱۲۴۶ هـ شاه مراد بیگ سوران، نواحی اشنویه و مهاباد و لاجان ایران را تصرف و سپس توسط خسرو خان اردلان سرکوب و مجبور شد که سی هزار تومان خسارت به ایران پرداخت نماید.

اما یکی از نامآورترین امرازی سوران، محمدبیگ مشهور به پاشا کوره است که به سال ۱۸۳۲ میلادی با جمع آوری لشکر و سپاه مجهز دست به قلعه گشایی و توسعه متصرفات خود زده است و در اندک مدتی شهر عقره (آکره) در منطقه بهدینان و منطقه جزیره ابن عمر و ماردین و نصیبین در کردستان ترکیه را تصاحب کرده که این تهاجمات پی در پی، باعث وحشت سلطان عثمانی و پادشاه ایران شده است به طوری که به دستور سلطان محمود عثمانی، صدراعظم او به نام مصطفی رشید پاشا با لشکری فراوان به مقابله با وی اعزام شد که در این حمله به دستور مرکز باب عالی، امرا و فرمانروایان موصل و بغداد با سپاه عثمانی همکاری کردند و امیر سوران مجبور شد در قلعه رواندوز به دفاع بپردازد، اما به هر حال رجال و روحانیون عصر، او را وادار کردند که در مقابل سپاه مسلمانان تسليم شود و به این ترتیب میرمحمد پاشا خود را به صدراعظم، مصطفی رشید پاشا تحويل داد و به همراه او به استانبول رفت، لکن در سال ۱۲۵۳ هـ ق مورد عفو قرار گرفته و به رواندوز مراجعت نمود. پس از مدتی مجدداً به جمع آوری سپاه و توسعه متصرفات و تهیه اسلحه پرداخته و به کردستان ایران نیز در نواحی سوما^۱ براذوست و اشنویه و لاجان و پیرانشهر حمله

۱. سوما، در زبان گُردی به معنای نور است و جمعی از محققین گُرد عقیده دارند که خاستگاه زرتشت اول بوده است (مؤلف).

کرده و به حکایت اسناد تاریخی خسارات و غرامات زیادی به دولت ایران و مردم ناحیه وارد کرده است، لذا کارگزاران دولت قاجار در صدد مقابله با وی برأمدند.

بدیهی است فعالیت میر رواندوز مصادف بوده با سستی و فروپاشی دولت عثمانی که در این زمان محمدعلی پاشانیز در جهت استقلال مصر با حکومت عثمانی مبارزه می‌کرد و میر رواندوز از فوچت استفاده کرده با وی پیمان دوستی بسته و مکاتبات و مراوداتی می‌باشد مصر داشته است. از سویی امپراتوری بریتانیا نیز شدیداً خواستار تجزیه حکومت عثمانی بود، لذا هر گونه حرکت علیه عثمانی در این میان به سود و نفع بریتانیا بود، اما نه به قیمت ساختن کشوری قدرتمندتر، به طوری که مأمورین انگلیسی، در این حیص و بیص رسمآ از والی بغداد خواستند که امیر رواندوز را سرگرم کند تا دولت عثمانی بتواند به مقابله با محمدعلی برخیزد، چون محمدعلی، مصر و سوریه را گرفته و اگر تهدیدهای بریتانیا نبود، می‌توانست به آسانی استانبول را فتح کرده و به قدرت جدیدی تبدیل شود که البته این خواست بریتانیا نبود، بلکه سیاست بریتانیا، تجزیه عثمانی به کشورهای کوچک بود تا خود بتواند قیمومت و آقایی آن‌ها را به عهده بگیرد.

اسناد و مدارک سیاسی و تاریخی و نوشته‌های افسران و جهانگردان انگلیسی امروزه درباره میر رواندوز مملو از تناقضات و ضد و نقیض‌گویی هستند به طوری که می‌جر میلینگن مأمور زبدۀ انگلیسی نوشته است که وی امیری عادل بوده و دست دزدان را قطع و با هرگونه تجاوز و بی‌نظمی و بی‌عدالتی در قلمرو خود مقابله کرده است تا جایی که گرگ و میش با هم از یک چشمۀ سیراب شده‌اند. اما در مقابل می‌خوانیم که مأمور سیاسی و

سفیر انگلستان در ایران وی را سرحلقه دزدان و راهزنان می‌خواند. اقدامات امیر سوران در واقع با یک حکومت محلی مطابقت نداشت، بلکه تمام قرائن و شواهد حاکی از آن بودند که وی خیالات دیگری در سر دارد، چون او دارای سپاهی مجهز به توبهای سنگین بوده و حتی کارگاه اسلحه‌سازی نیز در شهر رواندوز دایر کرده بود. اما دولت قاجاریه در واقع از تشکیل حکومت رواندوز زیاد ناخشنود نبود، زیرا میر رواندوز با آن‌ها راه می‌آمد و به سرحدات و قلمرو ایران تجاوز نمی‌کرد، می‌توانست کانون و مرکزی باشد برای تمرکز نیروهای ایرانی و تضعیف حکومت مقتدر عثمانی که اختلافات دیرینه و تاریخی با ایران داشت، ولی میر رواندوز به کردستان ایران نیز چشم دوخته بود و می‌خواست نواحی اشتویه و لاجان و پیرانشهر و سردشت را به قلمرو خود ضمیمه سازد، لذا کارگزاران سیاست ایران، این بار در صدد سرکوبی و نابودی او برآمدند و عملیات خود را با مردان سیاست و نمایندگان امپراتوری بریتانیا هماهنگ کردند که اولاً با اعزام سپاه و استقرار آن در مرز، از یورش وی به سرحدات ایران جلوگیری کنند و این سپاه نیرومند در ضمن هرگونه حرکت عشاير و نیروهای معارض را سرکوب نماید و هم غرامات جنگی و هزینه استقرار این نیرو را از میر رواندوز یا دولت عثمانی دریافت دارد؛ در ثانی وجود چنین نیرویی که از زبده‌ترین عناصر نظامی در آذربایجان و کردستان تشکیل یافته بود و از پشتیبانی و معاضدت عشاير و خوانین هوادار دولت مرکزی ب Roxوردار بود خود برای دولت پادشاهی ایران به عنوان یک قدرت نظامی در مرزهای متنشنج ایران و عثمانی حسابی باز می‌کرد. امیر رواندوز نیز در این میان از هر دو قدرت عثمانی و ایران هراسناک بود و عجیب این است که با وجود چنین دول معظمی که آشکارا به مقابله

با او برخاسته و امپراتوری بریتانیا نیز برای باز کردن جای پای خود در کردستان و عراق با آنان دمساز و در واقع طراح نقشه‌ها بود، به جای جلب همکاری حکومت‌های محلی کردستان و بسیج آنان برای اهداف مشترک، در صدد تجاوز و تعدی نسبت به این امارت‌ها برآمده و حتی با مقندر ترین و زبده‌ترین امیر کرد معاصر خود یعنی «بدرخان پاشا بوتانی» که مقندرانه بر جزیره و بوتان و قسمت‌های زیادی از کردستان ترکیه حکومت می‌کرد، جنگیده و عملأً با این امیر بزرگ و نیرومند به دشمنی و جنگ پرداخته بود و برای مقابله با این اوضاع تنها راه را در بسیج نیروهای خود و تجهیز آنان به سلاح‌های سبک و سنگین یافته از مسایل عمران و آبادی و مردمداری تا حدی غافل بود، اما برای اهداف نظامی به احداث راه و پل همت گماشته بود و مردم عادی و کسبه و خوانین و رعایا که می‌بایستی از جیب خود هزینه این امور نظامی را بپردازند بسیار ناخشنود بودند و می‌دانستند که خان رواندوز با داشتن اعتقادات مذهبی در اختیار قوای مفتی مشهور رواندوز به نام «ملای خه‌تی» است و این مفتی هرگاه بخواهد می‌تواند او را زه حرکتی بازدارد. هم از این رو است که برخی مورخین و محققین کرد را عقیده بر این است که این ملای خه‌تی، مأمور و گماشته دولت عثمانی بوده، زیرا به مجرد این که میر رواندوز با سپاه مجهز خود به جنگ با عثمانی برخاست، ناگهان فتوای مشهور ملای خه‌تی، همه چیز را واژگون و به عمر دولت او خاتمه داد و جریان این بود که درست در مرحله حساس و سرنوشت‌ساز در تاریخ حکومت سوران، ملای خه‌تی، فتوا داد که سپاهیان عثمانی، همانا سپاهیان خلیفه اسلام هستند و هر کس با آنان بجنگد کافر حربی بوده و طلاق او فسخ و در زمرة کفار است، فرماندهان و سربازان میر رواندوز با شنیدن این فتوا فوری سلاح را بر زمین نهاده و در

بی کار خود روان شدند. حتی خود امیر نیز این فتوا را قبول کرد، لکن برادرزاده او امیراحمد بدون توجه به این فتوا جماعتی از ناراضیان و بقیه السیف او را به دور خود جمع کرد. به هر حال با این فتوا امیر محمد مشهور به «پاشا کویره»، تسلیم شده و بعداً به همراه پنج نفر از یارانش به طور مرموزی توسط مأمورین خلیفه عثمانی به قتل رسیدند. اینک در این باره دو سند تاریخی و رسمی به عنوان شاهد قطبیه عرضه می‌شود، عین این اسناد در وزارت خارجه ایران بایگانی و موجود بوده و از سوی وزارت مذکور منتشر شده‌اند.

شماره سند: ۱۲۵

موضوع: تنبیه میر رواندوز

تاریخ: ۱۲۵۰ ه.ق

کارتون: ۲ (نوشته‌های قدیم)

پرونده: -

نامه وزیر مختار انگلیس به
میرزا مسعود خان وزیر دول خارجه

محبمان مشفقا دوستان ملطفا عزیزا مکرما

به آن جانب معلوم است که امنای دولت سنه انگلیز، بسیار مشتاق‌اند که اموراتی که متعلق به سرحدات مملکت ایران و روم می‌باشد موافق اتحاد و یکانگی درست شود و هر وقت از برای تنبیه مفسدی و راهزنی لشکرکشی لازم گردد در آن کار ملازمان هر دولت با هم متفق شده، دفع آن مفسد نمایند و قبله عالم از روی دانایی و آگاهی به جناب امیرنظام و امنای دولت قاهره به این طریق حکم فرموده‌اند؛ جناب امیرنظام هم حسب الهم قبله عالم نوشت捷ات در این خصوص به جناب رشید پاشا و سرعسکر ارضه‌الروم (ارزته‌الروم) و وزیر دارالاسلام بغداد ارسال نموده‌اند که به اتفاق افواج قاهره دو دولت میر رواندوز که سرکرده مفسدان و راهزنان است و مملکت دو پادشاه عظیم‌القدر را خراب و مغشوش نموده است و او را به کلی قلع و قمع نموده، از روی زمین براندازند و از خبری که از نایب بالیوز دولت بهیه انگلیز که در ارضه‌الروم (ارزته‌الروم) متوقف است رسید که جناب رشید پاشا عمادیه را گرفته و آن

بدبخت با سیصد نفر به طرف رواندوز گریخته، معلوم است به سهل و آسانی و به زودی دفع خواهد شد. بعد از رسیدن این خبر دوستدار لازم دانست که عالی جاه کاپیتان (کاپیتان شیل) صاحب را روانه اردوب رشید پاشانماید به جهت سه مطلب، مطلب اول آن که به جهت تسخیر و گرفتن عمامدیه به رشید پاشا تهنيت و مبارک باد بگوید، مطلب دوم آن که از کار و بار آن سمت مطلع و مستحضر گردد، سیم آن که حون پارسال عالی جاه مشارالیه با فوج ارومی مشغول به دور کردن آن طاغی بود و از تاخت و تازی که به مملکت قبله عالم شده بود و از مقتول رعایای آن سمت اطلاع داشت، رشید پاشا را از این امورات مخبر و مطلع گرداند و چون عالی جاه شیل، صاحب مأمور به خدمت گزاری دو دولت آید، آیت است هر خبری که از او بر سد صحیح و درست خواهد بود و هر خبری که اظهار نماید البته موقع قبول خواهد یافت و جناب امیر نظام هم نوشتگاتی از جانب خود به رشید پاشا نوشه و به دست عالی جاه مشارالیه سپرده.

البته جناب امیر نظام قرار داده در خصوص این که هرگاه ضرر باشد که از این طرف هم لشکرکشی بشود که این کار به اتفاق افواج قاهره سلطانی به اتمام رسیده شود، این دوستدار کاغذی که به رشید پاشا نوشتہ ام سواد آن را به آن جناب نوشت که مطلع بشوند و خدمت قبله عالم عرض نمایند، باقی همیشه اوقات منتظر مراسلات دوستی ایات می باشم، ایام دوستی و محبت مستدام و برقرار باد.

شماره سند: ۶۵

موضوع: در باب تنبیه میررواندوز

تاریخ: ۱۲۵۴ق

کارتن: ۴ (نوشته‌های قدیم)

پرونده:

سوانح ایران، میرزا مسعود خان به
ناظر امور خارجه دولت روم

که به طوری که خاطر عالی مستحضر است در این سالات چند مرتبه از جانب میررواندوز که اولیای آن دولت عليه او را رعیت طاغی خود می‌نامند، تعدی و تجاوز به سرحد دولت قوی شوکت رو داده، خسارت کلی زده است. اولیای دولت جاوید مدت قاهره به ملاحظه پاس حرمت دوستی در تنبیه او که متعلق به آن دولت عليه می‌دانستند تو را راضی کردند تا این که در بهار امسال طغیان او به سرحد هر دو مملکت افزونی گرفت و باعث مزید تغییر اولیای دولتین علیتین گردید و امر قدر از هر دو جانب صادر شد که عساکر فیروزی ماثر دولتین به دفع ماده فساد آن یاغی پردازند. بعد از آن که در سرحد آذربایجان لشکر نصرت اثر دولت عليه آماده سفر شد و مابین جناب جلالت و نبالت مآب مقرب الخاقان امیر عساکر منصوره و وزیر نواب مستطاب ولیعهد متعهده الله به طول البقاء و بلغه اقصی مدارج الارتقا، و جناب جلالت مآب حاجی رشید پاشا و سر عسکر ارزنهالروم و وزیر دارالسلام بغداد برای تحصیل اذنت و اجازت مخابر و مکاتبه اتفاق افتاد و هیچ یک راضی نشدند که سپاه طفر پناه این دولت

جاوید آیت به محاربه و مدافعته آن یاغی پردازند و قلع ماده فساد او را بر ذمه خود گرفتند.

لهذا لازم آمد که دوستدار گزارش این امر را برای استحضار جناب سامی در قید تحریر بیاورد و نیز این مطلب را اظهار دارد که هر دو دولت را حفظ ثغور خود واجب است که سپاهی در سرحد آن مفسد بگذراند و چون سبب تحمل خرج و مصادف این سپاه رعیت آن دولت عليه است که دفع آن ما را منع می‌کنند، پس بر وفق قانون کلی دول که به قباعده عدل و انصاف گذاشته شده، بر امنای آن دولت لازم است که یا اجازت دهنده که عساکر این دولت آن مفسد را تنبیه و تأدیب کنند و وجه خسارت خود را از او بازیافت دارند و یا متقبل شوند که از عهده وجه خسارت و مخارج و مصارف این سپاه که در آن سرحد اقامت دارند، برآیند. نظر به این که الحمد لله تعالى فی ما بین دولتين علیتين کمال یگانگی و مودت است از آن جناب توقع می‌شود که به آن‌چه مقتضای اتحاد و دوستی است، معمول داشته در این باب جوابی که البته بر وفق عدل و انصاف خواهد بود، قلمی دارند. عالی جاه رفیع جایگاه مجده و فخامت پناه مقرب الحضره العلیه خداداد خان از جانب این دولت عليه مأمور است که تفضیل این اجمال را با جناب سامی مکالمه و مکاتبه کند و در هر یک از این مواد شبهه و شکی باشد به توضیح و تصریح آن می‌بردازد.

به تصریح این اسناد تصرف عراق و حاکمیت استکبار جهانی در آن جا ریشه‌ای تاریخی دارد. پُل برای مر نیز در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ میلادی همان مأموریت را تعقیب کرده است.

مقدمات قتل عام مهاباد از سوی حکومت تزاری روسیه

تبرستان
tabarestan.info

در جریان جنگ جهانی، کردستان به سبب داشتن اهمیت سوق الجیشی و واقع شدن در نوار مرزی، جولان گاهنیروهای مهاجم خارجی بود و هر چند دولت ایران اعلام بی طرفی کرده بود و عملای در جنگ مشارکت نداشت، لکن ملت ایران به خصوص در نواحی مرزی مانند عبد و برده و غلام اسیر دست بیگانگان بودند به طوری که اغلب اتفاق می افتاد در طول یک ماه، حکومت یک شهر کردستان برای چند روز دست یکی از دول عثمانی و بریتانیا و روسیه قرار می گرفت و بدختانه دولت مرکزی هم هیچ قدرت و تسلطی نداشت و رجال مملکت فقط در اندیشه حفظ جان و موقعیت و سلامت خود و بستگانشان بودند، ملت ایران به راستی بی صاحب و بی پناه بود و دستگاههای اداری ایران فقط به مکاتبات تشریفاتی بستنده کرده بودند.

اما در این میان مردم، به اعتقاد این که مسلمان بوده و حکومت ترکیه عثمانی هم نه تنها به نام یک دولت مسلمان، بلکه به نام سرزمین خلافت اسلامی و جانشین حکومت اسلامی پیامبر (ص) در نزد مردم مسلمان و پاکدل کردستان جایگاه ویژه‌ی داشت به طوری که مردم کردستان جنگیدن در کنار عساکر ترک علیه روس و بریتانیا را جهاد و غزا نامیده و علماء و مشایخ زمان هم این فتوارا صادر کرده بودند. اما نیروهای مت加وز

عثمانی از این موقعیت سوءاستفاده کرده و هرگز دست محبت و نوازش بر سر مردم نکشیدند، بلکه برعکس هم ستم بسیار روا داشتند و هم به هنگام حمله و یورش دشمنان روسی و بریتانیایی، در پناه زن و بچه مردم قرار می‌گرفتند و اغلب فرار را بر قرار ترجیح می‌دادند.

نامه‌یی که از سوی کنسول روسیه به شاهزاده فیروز میرزا حکمران آذربایجان مرقوم شده، روشن‌کننده بسیاری از حقایق است که توجه خوانندگان را به آن جلب می‌نمایم.

شماره سند: ۱۸۷

موضوع: گلهمندی قونسول روس از حرکات خصومت‌آمیز اهالی ساوجبلاغ و
سردشت نسبت به دولت روس و کمک به عثمانی

تاریخ: ۱۳۵۴ مه

کارتون: ۷ (نوشته قدیم)

پرونده:

تبرستان

tabarestan.info

ترجمه نامه اینچکوف صاحب به
نواب فیروز میرزا حکمران آذربایجان

چند روز قبل از این به توسط عالی جاه مقرب الخاقان حاجی میرزا محمدخان، دبیر مهام خارجه، نواب والا را مطلع ساخته بود که در ساوجبلاغ آشکار حرکات بسیار خصومت‌آمیز نسبت به ما معمول و مرعی می‌شود. عمربیگ که از جانب سردار کل^۱ در سردشت مباشر است، سرب و باروت به ولایت عثمانیه می‌فرستد، اهالی مَرگهَور و دریمه در حوالی سردشت پیوسته مشغول اند که به آن جاها آهن و تفنگ و هرنوع آلات حربیه به توسط کسان مقرب الخاقان عزیزخان روانه کنند.

قاضی یوسف، ملابی است که در سردشت می‌نشیند و در آن جا اعتبار زیادی دارد، آشکارا آن جا جهاد را برخلاف دولت روس تکلیف می‌نماید، پیروست آقاولد حمزه آقا مباشر لاهیجان و مباشرین مکری از جمله آن‌ها یک نفر قادر ولدعباس به سمت دولت عثمانیه تفنگ و خنجر و سایر

۱. سردار کل عزیزخان مُکری از اهالی روستای نستان در سردشت و داماد امیرکبیر که آب سردار و چهارراه عزیزخان در تهران به نام اوست.

چیزها می‌فرستد و این همه از راه سردشت به توسط آدمهای امیرالامراء العظام سردار کل رو می‌دهد، بنای علیه نواب اشرف والا به امکنه مزبوره چند نفر اشخاص خصوصه از برای رفع بی‌حسابی مسطوره مأمور فرمودند و مخلص امیدوار است که احکام نواب اشرف والا مجری خواهد شد از برای رفع شبیه‌ها که کارگزاران اینجا در باب حقیقت شهرت‌ها که به من رسیده بود، ظاهر فرمودند. مخلص بر خود لازم نهادن که به نواب اشرف والا اظهار بدارم که دیروز آدمی که من به حومه ساوجبلاغ روانه کرده بودم، مراجعت کرده است و اخباراتی که از برای مخلص آورده است فقط نه تنها آن‌چه که سابقاً اشاره شده بوده است تصدیق نمود، بلکه حتی تفصیلات دیگر هم اظهار داشته است که آن‌ها را نیز لازم می‌دانم به اطلاع نواب اشرف والا برسانم. در این اوقات در سردشت دو باب دکان مخصوصه باز نمودند و در آن‌ها شب و روز مشغول‌اند که تفنگ و آلات حرب ساخته به ولايت روم بفرستند. به غیر از قاضی یوسف در سردشت، نواب او ملایر ابراهیم و ملا عبدالله مردم را به جهاد تکلیف می‌کنند و قاضی ساوجبلاغ شیخ صمدالدین نه تنها مردم را برخلاف ما تکلیف می‌نماید، بلکه اکراد را بر این وامی دارد که از برای دوام دولت سلطان عبدالحمید دعا بخوانند، قطع نظر از آدمهای مقرب‌الخاقان عزیزخان برادرزاده او پلاشان سرتیپ از ساوجبلاغ به خاک روم یک صد و شصت بار سرب و بلووت فرستاده است. به غیر از عمریگ در سردشت همچنین نزد عیال سردار کل یک نفر کلیله‌نام در آن‌جا می‌باشد که مباشری هشتصد خانوار با اوست و مشارالیه دو هزار نفر اکراد را جمع‌آوری نموده است که برخلاف ما به عثمانی‌ها کمک نماید و متقبل شده است که به پول خود از برای آن‌ها غله روانه نماید و به همین قدر جمعیت هم او از پایور آقای دالکن لوکه در

سرحد دولتین ایران و عثمانلو است خواسته بود، لیکن تا به حال بی‌فایده مانده. غله را با وجود حاکم و قدغن اعلیٰ حضرت پادشاهی کما فی‌السابق بلامانع می‌برند و در این کار خصوصاً دخیل‌اند. قادر آقا، معروف آقا، مولانا آقا و سردار آقا، نواب اشرف والا البته باور خواهند نمود که این اعمال خصوصت‌آمیز نسبت به ماکه مسطور شده است بعید و غیر مطابق است با دوستی که فیمابین دولتین برقرار است و با آن اظهارات وداد‌آمیز که از امنای دولت ایران به امنای دولت روس می‌رسد آن نواب والا هم تصدیق خواهند نمود که اگر زیاده از این، این عمال خصوصت‌آمیز را متحمل شوند این دلیل بر تحسین آن‌ها از جانب کارگزاران این‌جا خواهد بود. لهذا از نواب اشرف والا متوقع است که مجدداً به ساوجبلاغ و سردشت و لاهیجان و سایر امکنه که اشاره رفته بود، احکام محکم صادر روانه فرمایند که عمربیگ و کلیله و قاضی یوسف و ملا ابراهیم و ملا عبد‌الله را دور نمایند. و همچنین جمع‌آوری اکراد را موقوف نموده، نگذارند که تفنگ و آلات حریبه و غله به خاک روم ببرند. از برای اجرای احکام آن نواب والا، البته لازم خواهد شد که آدم متغیری که به او اطمینان توان داشت، روانه شود، مخلص امیدوار است که انکاری نخواهند داشت که چنین شخصی را از صاحب منصبان و کارگزاران خود انتخاب فرمایند. مخلص منظر است که جواب را که در باب قرارداد امورات مسطور، قرار خواهند گذاشت، به زودی قلمی و مرقوم فرمایند. زیرا که مخلص امروز آدمی به خصوصه در باب این امر روانه دارالخلافه می‌نماید و مراقب آن را نیز به عرض وزارت امپراتوریه در پطرزبورغ خواهد رسانید. بناءً علیه لازم است که مخلص علاوه نماید کدام تدبیرات را به کار بردۀ‌اند. کارگزاران دولت ایوان که نزدیک‌اند به کردستان و که از قرار اختیاری

که از جانب سنی الجوانب اعلی حضرت پادشاهی به عهده ایشان مفوض است، می توانند زودتر از سایرین اهتمام بفرمایند در باب منع و دفع اعمال عدالت آمیز رعایای ایران نسبت به دولتی که فیما بین او و دولت ایران صلح و روابط دوستی برقرار است.

بدیهی است تهدید مأمور روس در پایان نامه که مراتب را به وزارت امپراتوری در پظرزبورغ خواهد رسانید، ارکان حکومت تبریز را به لرزه درآورده و معلوم است که از سوی حاکم قاجار اقدامات فوری به عمل آمده، زیرا نامه فوق در تاریخ ۱۳ مه بوده و در نامه مورخ ۲۲ می یعنی ^۹ روز بعد از سوی نماینده روس از اقدامات حاکم اظهار خوشنودی می شود.

شماره سند: ۱۸۸

موضوع: اظهار خوشوقتی کفیل جنرال قونسولی روس از اقدامات فیروز میرزا
حاکم آذربایجان در تمثیت امور خواسته شده.

تاریخ: ۲۲ می ۱۸۵۴

کارتن: ۷ (نوشته‌های قدیم)

پرونده:

ترجمه نامه کفیل جنرال قونسولگری روس به نواب والا فیروز میرزا حکمران آذربایجان

از برای تکمیل شرح جنرال اینچکوف که در ضمن آن جناب شارژ دفر
به نواب اشرف والا اظهار داشته بود، بعضی اخبارات که به جناب معزی‌الیه
از ساوجبلاغ و سردشت رسیده بود، مخلص خوش وقت است که به اطلاع
نواب مستطاب اشرف والا برساند که موافق اخباراتی که چندی قبل از این
از آن صفحات به مخلص رسیده است، تدبیرات حکمت‌آمیز که سرکار
شوکتمدار به کار برده‌اند از برای اجرای فرمان پادشاهی در خصوص قدغن
نبردن غله و مأکولات به مملکت عثمانی نتایج خوب داشته چون به
کارگزاران آن جا قویاً خاطرنشان کرده است از صدور فرمانی و وجوبی که بر
طبق مضامین آن اطلاعات شود، حضور آدم‌هایی که نواب اشرف والا به
ساوجبلاغ روانه فرموده بودند، هر چند این معامله را که خلاف اراده سنتیه
اعلیٰ حضرت پادشاهی است، موقوف نکرده است، اما اقلًا باعث آن شده که
از برای عمل آوردن آن اشکالی به هم رسیده است. من زیاد می‌دانم
مصدع اوقات شریف نواب اشرف والا بشوم در باب تکرار دلایلی که جناب

شارژ دفر اظهار داشته بود تا که نواب والا تدبیرات مؤثره را به کار ببرند، از برای عمل آوردن حکم همایون اعلیٰ حضرت پادشاه ناصرالدین شاه که بالمره مطابق است با آن کمال دوستی و اتحاد که فیمابین دولتین برقرار است، لیکن مخلص فرض خود می‌داند که ماجراهی بسیار عمدۀ را به عرض نواب اشرف والا برساند که به واسطه ضعف حاکم ساوجبلاغ روی داده است و آن مراتب به نظر جمعی کثیره که مخلص کمتر مت怯عده می‌باشند، از دوستی دولتین روس و ایران می‌توانست تنبیه‌های بسیار ملامت‌انگیز برپا کند. در اواخر پاییز سال گذشته، اقوام شیخ صالح که در همه دهات محال ساوجبلاغ سلدوز منتشرند برخلاف اراده اعلیٰ حضرت پادشاهی که به طور صریح و به کرات ابلاغ شده بود، جرئت کرده بودند که رعایای اعلیٰ حضرت پادشاهی را تحریک نمایند که مداخلت در جنگ دولت عثمانیه با دولت روسیه نمایند و موعظة ایشان بی‌اثر نمانده است به این نحو که خدرآقا نام ساکن قریه قوم قلعه نزد قشون عثمانیه چهل نفر سوار روانه کرده بود و هفت نفر از آن‌ها در محاربه با عساکر ما مقتول گشته‌اند، این نوع جمعیت بعد از آن‌هم با شهرت کمتر یا زیادتر سمت وقوع یافته بود. چندی قبل از این بعد از عید نوروز از سیصد تا چهارصد نفر از ساوجبلاغ عازم شده بودند به خاک عثمانیه به این بهانه که به زیارت مکه معظمه مشرف شوند، اما آشکارا مقصود معلومی داشته‌اند که به قشون عثمانیه ملحق شوند، این به خصوص از دو نفر از علمای ساوجبلاغ شیخ عبدالرحمن و سید ابراهیم بوده که مداخله داشته‌اند به این موعظة فتنه‌انگیز که با خیرخواهی اولیای دولت ایران مطابق نبوده است پس از وصول عبرت با موضع ایشان پیوسته در مدت زمستان لز برای پول و سوخت به خاک عثمانیه باروت و سرب مأکولات می‌فرستادند. موافق

عبرت ایشان جمعی کثیره با غیرت عمل نموده‌اند و لز جمله آن‌ها من فقط در این باب اسم مشهورترین آن‌ها را که در ساوجبلاغ مذاکره می‌شد، خواهم برد، مثلاً حاجی عزیز اسمعیل مشهور به برادر حاجی حسن کریم ملقب به استاد مولا، خدربریر من فیض‌الله حاجی احمد، میرزا عبدالله ولد حاجی احمد، میرزا رسول ولد حاجی احمد لشکر، ابراهیم ملقب به نامسلمان وغیره، اسلحه، سایر اشیاء می‌بخشیدند به این طور که یک نفر نعل‌بند ساوجبلاغی حاجی‌الله نام در این زمستان هزار سوار نعل از برای سوارهای عثمانلو فرستاده است. به طور مؤثر معامله بودن غله به خارج اتفاق می‌افتد و در این باب که حکم اعلى پادشاهی مجری نشده، ظن را باید حمل کرد به ضعف حکومت کریم‌خان به این طور حاجی محمود ساکن قریه نیستان واقعه در چهار فرسخی سرداشت پدر زن عالی جاه پاشاخان پیوسته قافله با غله به سلیمانیه و به کرکوت (کرکوک) روانه می‌نماید. قضیه مصطفی خیلی اتفاق می‌رفته که از ساوجبلاغ بارها با غله و نمک نزد پسر خودش که در سرداشت سکنی دارد، روانه می‌کند و گاهی نیز قافله با سرب و باروت نزد او روانه می‌کند و پسر مشارالیه این اجناس را به خاک روم ارسال می‌نماید، همه این معاملات ظاهراً از حاکم ساوجبلاغ نمی‌تواند پنهان و بوشیده باشد چون اشخاص اطرافی او دخیل این معاملات هستند مثل این‌که مباشر راهدار خانه کریم‌خان و قپاندار رحمان برادر میرزا حسن نویسنده کریم‌خان، نمی‌توان هم تصور نمود که این معامله به طور مخفی یا بر سبیل اتفاق واقع می‌شود. اشخاص که در کل ساوجبلاغ معروف‌اند مثل شخیای درزی پسر خمسه چاوشنه پیوسته مشغول است به راهنمایی و بردن خریداران رواندوز به لاهیجان، آق‌اعلی موصلى متصل از ابتدای ربیع‌الاول تا انتهای جمادی‌الثانی در مدت چهار

ماه قافله‌ها با غله و نمک به خاک عثمانی می‌فرستاد و حاجی محمد حاجی مصطفی صدبار روغن به ارزتهالروم فرستاده است و بالاخره بیست هشتم شعبان تجار از بولاق حمل و نقل کرده بودند، از خانه بیرملا اوغلی پنجاه بار نمک و ده بار غله از خانه معروف کوزی، از خانه خمسه خبره پانزده بار غله و از خانه مصطفی ده بار غله، اگر تشویش نداشتم که مصدع اوقات شریف والا بشوم می‌توانستم ده مقابله بیش از این تفصیلات نگارش دهم، لیکن به این اکتفا خواهم نمود، به نواب اشرف والا زحمت بدhem که در این اوقات حال عمدۀ ترین تدارک غله در ساووجبلاغ نزد خواجه یوسف ارمنی رعیت ایران و کربلایی مهدی تبریزی و مشهدی محمود می‌باشد. لهذا از نواب اشرف والا متوقع است که به کارگزاران آن جا حکم فرمایند که مرتب متوجه حضرات سابق الذکر بوده و از آن‌ها التزام دریافت نمایند که فرمان اقدس مجری شود که غله به خارج نبرند و تجارها که به خارج معامله دارند، نفوشنند. این تدبیر از همه چیز بیش تر باعث آن خواهد شد که این معامله موقوف شود. بالاخره آن‌جه که باید به اطلاع نواب اشرف والا برسانم این است که چون بر من لازم است که همه این مراتب را به عرض وزارت الامپراتور و سفارت روس برسانم من خیلی خوشحال هم می‌شدم که در همان وقت ایشان را متقادع بسازم که خیرخواهی و فطانت نواب اشرف والا تدبیری پیدا کرده از برای رفع آن بی‌حسابی‌ها که من نواب اشرف والا را بر آن‌ها ملتفت ساخته‌ام. لهذا اعتقاد مخلص این است که به زودی جواب قلمی خواهند فرمود در باب قراری که گذارده بودند در این خصوص از برای تقویت تدبیرات لطف‌آمیز که تابه حال به کار بردند.

ترجمه مطابق اصل است.

اسناد مرزی اشنویه و سایر نقاط مرزی

تبرستان

www.tabarstan.info

دولت عثمانی که آن همه مورد محبت بوده به هنگام تعیین خطوط مرزی به کرات در صدد تسخیر بلاد کردستان ایران و انصمام آن‌ها به قلمرو عثمانی بوده و حتی در این راه به مردم وعده داده بود که مالیات را می‌بخشد و حسن رفتار می‌نماید و نیز از اسلحه مذهب استفاده کرده بوده و درویش پاشا از سیاست‌مداران عثمانی، آزادانه در مرزهای غربی ایران به تبلیغ پرداخته بود، لکن مردم مسلمان کردستان علی‌رغم شرحی که گذشت و نیز شواهدی که در آینده ارائه خواهد شد از حیث مذهبی شرکت در عزا و جهاد علیه روس و انگلیس را واجب می‌دانستند، اما از حیث وطن‌پرستی هیچ‌گاه از امرای بیگانه عثمانی اطاعت نکرده و به تبلیغات مسموم آنان اعتنا نکرده‌ند و این در حالی بود که حکومت عثمانی مقتدر و ثروتمند و حکومت ایران فقیر و بسیار ضعیف بود. برای اثبات این عرايض عين اسناد ممهور به مهر و نام علماء و معتمدین بلاد کردستان ایران را ذیلاً ملاحظه می‌فرمایید که عموماً اسنادی هستند سیاسی و معتبر و ضبط شده در وزارت خارجه ایران.

شماره سند: ۱۴۸

موضوع: در باب فساد درویش پاشا در لاهیجان و اشنویه

تاریخ: ۱۵ شوال ۱۲۶۸ ه.ق

کارتون: ۶ (نوشته‌های قدیم)

پرونده:

نامه میرزا جعفر خان مشیرالدوله به وزارت امور خارجه بنده‌گان پناها

در لاهیجان و اشنویه آدم‌های درویش پاشا شهرت داده بودند که پاشای رواندوز را درویش پاشا به ملاقات خود دعوت نموده است. این شهرت روز به روز تواتر به هم رسانید، مخلص گزارش را به وكلای واسطه اظهار نمود که آمدن او در چنین وقت لزوم ندارد، باعث آشوب اهل سرحد می‌شود. البته به درویش پاشا چیزی بنویسید آمدن او را موقوف کند. سخت و صریح نوشتند آن پهلوان مفسدّه‌ها اعتنایی به آن نوشته نکرد. جواب غریب نوشته و دلخواه خود را به عمل آورد.

وكلای واسطه برای تسلی مخلص و حال خودشان این مضمون را ورد زبان ساخته‌اند که درویش پاشا هر قدر زیادتر فساد آشکارا نماید و جواب‌های خلاف و بی‌ادب‌انه قلمی نماید، آن قدر نفع دولت ایران خواهد شد، چنین نیست که اولیای دولت روس و انگلیس این‌گونه حرکات خلاف و نالائق را سهول شمارند. عوض این که شما از این قسم رفتارهای درویش پاشا دلخور شوید و غصه خورید باید همیشه خوشحال و حال شاد باشید. زیاده طاعت عرض ننمایم. ۱۵ شوال ۱۲۶۸ در مرگور معروض گردید.

امرها مطاع

شماره سند: ۱۴۹

موضوع: اقدامات درویش پاشا در فریب دادن اهالی چهريق

تاریخ: شوال ۱۲۶۸ ه.ق

کارتون: ۵ (نوشته‌های قدیم)

پرونده:

تبرستان

www.tabarestan.info

مضبوطه اهل چهريق به مشییرالدوله

خداؤندگار این روزها که خبر تشریف آوردن سر کار خداوندگاری و درویش پاشا به این صفحات رسید، عبدالهادی مدیر باشقلان و عمر آقامرزکی، آدم به این طرف و آن طرف فرستاده و روانه کرده، رعایای محالات چهريق را تحریک کرده و به وعده ده سال معافی، مردم را از راه درآورده است و هم‌چنین رعایای دریک و شناطل و شهیران کردیان را به وعده و وعید و تخفیف ده ساله و خلعت و انعام فریب داده‌اند، از جمله قائم مقام قطور عبدالقدار نام را پیش رعایای دریک، فرستاده و ماهرا را تحریک کرده که بیایید و بگویید که این محلات خاک دولت روم است دخلی به دولت ایران ندارد و کاغذ بدھید رعیت عثمانلو بشوید و به شرح ایضاً ملاشپیرانی وارد و مذکور نمود که عبدالهادی مدیر باشقلان می‌آمد و به دهات شهیران آمده پاره حرف‌هایی می‌گفت و رعیت شهیران را به خلعت و انعام دولت عثمانلو تطمیع کرده که بیایید شماها را پیش پاشا ببریم و خلعت از پاشا می‌گیریم به شماها می‌دهیم و عرض حال بدھید که ماهرا رعیت عثمانلو هستیم، ایران با زور ماهرا را گرفته ضبط کرده است، با همه این کار نتوانست بکند رعیت ارامنه عوام چهريق را محرک شده

مارطونام و کشیشان را آورده و پیش رعیت انداخته با هر زبان رعیت را تحریک کرده پیش پاشا می برند، چون این کمترینان رعیت و دولت ابد مدت ایران هستیم، لازم بود که سرکار خداوندگاری را مطلع و مستحضر سازیم، صاحب اختیار سرکار خداوندگاری می باشد.

بابق امرالعالی مطاع

(حاشیه): فدایت شوم، از قراری که کدخدایان و رعایای مجال چهريق در متن عرض کرده‌اند، همه صحیح است. چنان‌چه خود سرکار خداوندگاری تشریف داشت که کشیشان را تحریک کند پیش روی رعیت انداخته، رعیت ارامنه و اکراد را تعلمیع و ترغیب نموده نزد درویش پاشا برند، بعد از گفت و گوی بسیار که سرکار خداوندگاری عاجز آمد، رعیت را پیش سرکار خداوندگار فرستاد. حق مطلب کمترین نوکر دولت ابد مدت است و رعیت پادشاه جمیع عالم پناه است، صاحب اختیار، سرکار خداوندگاری است و حالا که سرکار خداوندگاری تشریف دارند تحقیق بفرمایند که بدون جهت هنوز دیناری مالیات دیوانی مطالبه نشده، رعیت را تحریک نموده سرحد را مغشوش کردنند.

مهر: تیمورخان میریحیی خان ایلخانی.

این مضبطه به مهرسی و هفت نفر از علماء و کدخداء و معاريف و کشیشان و ارامنه اهل چهريق و اهل شهر که در آن‌جا در این کیفیت حضور داشته‌اند، مهر شده است.

شماره سند: ۱۴۵

موضوع: درخواست درویش پاشا از اهالی سرداشت مبنی بر تسلط عثمانی بر
سرداشت و توابع آن.

تاریخ: رمضان ۱۲۶۸ ه.ق

کارتون: ۱۳

پرونده: ۷/۵

نامه اهالی سرداشت به وزارت خارجه

داعیان پناها امیدگاهها، بعد از تشریف بردن سرکار و جناب مأمورین از
قصبه سرداشت به سمت سرحدات به تاریخ یوم جمعه چهاردهم شهر
رمضان المبارک با داعیان به منزل مبارکی جناب جلالت‌ماه درویش
پاشای مأمور دولت علیه عثمانیه رفتیم به ما تکلیف نمود که ظهر در
مسجد جامعه جمع شده به شما زحمت داده تحقیقی می‌کنیم. ماهان نظر
به تأکیداتی که از جانب اولیای دولت علیه ایران در خصوص احترام جناب
مأمورین شده بود خواهش او را قبول کرده در مسجد جمع شدیم جناب
معظم‌الیه بعد از انعقاد مجلس به مaha تکلیف نمود و خواهش نمود که
ماهانوشتۀ ممهور بدھیم که سرداشت و توابع آن مال دولت عثمانی است،
چون مaha سرداشت و توابع آن را مال دولت بنده ایران می‌دانیم و تا چشم
واکرده‌ایم در ید تصرف دولت ایران دیده‌ایم. علی‌هذا به جناب معظم‌الیه
به کمال ادب جواب دادیم که سرداشت و توابع آن مال دولت ایران است، ما
نمی‌توانیم که جناب مکرم‌الیه تعهد می‌فرمایند چنان نوشته به خلاف
علم و شهادت خودمان بدھیم و دین به دنیا بفروشیم چون به جهت

استحضار سرکار عالی لازم بود که حقیقت ماجرا را علی ماجری به عنوان شهادت و عرض شهادت و عرض محضر به خدمت عالی قلمی داریم علی هذا به تحریر مراتب زحمت افرا شدیم و کیفیت را عرض نمودیم و کفی بالله شهیداً تحریراً فی شهر رمضان سنّة ۱۲۶۸.

(اسامی فی مهر ۱۸ نفر از اهالی سردشت)

عريضه خدمت داعييان پناهي اميدگان مشيرالدوله مشرف شود.

- عالی جناب ملا غفور مدرس و فاضل سردشت (بامهر)
- عالی جناب ملا یوسف قاضی سردشت
- عالی جناب ملام محمد مدرس
- عالی جناب ملا ابراهیم پسر قاضی و مدرس سردشت
- عالی جناب ملا احمد مدرس
- آق فتاح داروغه سردشت
- رسول آقای کدخدای سردشت
- الداعی فقيه حسن سردشتى
- محمدآقای صاحب ملک و کدخدای کلوی
- عمربيگ صاحب ملک و کدخدای کلوی
- حمزه آقا کدخدای کلوی
- کهفالحاج قادر رئیس اهالی سردشت
- آقا حسن تاجر سردشت
- اسماعیل آقای کدخدا و صاحب ملک سردشت
- فقی رسول کدخدا و صاحب ملک سردشت
- الیاس آقا کدخدای سردشت

○ مولا آقابزرگ طایفه کلوی

○ عالیجاه حسن آقا مباشر سرداشت و ریش سفید طایفه گورک

○ مطلع براین است ملا قاسم خلیفه سرداشت

۱۶ رمضان سنّة ۱۲۶۸ در منزل سوان به مارسید

اصل معتبره اهالی سرداشت



مرحوم حاج مجید طاطائی از رجال خوش نام سقز در لباس اهیان سقزی

به سال ۱۳۰۰ شمسی

شماره سند: ۱۴۶

موضوع: اغوای درویش پاشا نسبت به مردم بانه و عدم توجه آن‌ها در این مورد

تاریخ: رمضان ۱۲۶۸ ه.ق

کارتن: ۶ (نوشته‌های قدیم)

پرونده:

عریضه ممهور به مهر ۳۴ نفر از معتمدین مردم بانه به
میرزا جعفرخان مشیرالدوله

بندگان قبله و امیدگارها

این فقره بر عالمیان ظاهر و روشن و بر اولیای دول اربعه باهر و مبین است که بلوک بانه از بد ایجاد عالم الی یوماً هذا از ملحقات کردستان و کردستان ضمیمه خاک دولت علیه ایران صانها الله تعالی عن الحدثان بوده، چنان‌چه در عهد و اوان از سلاطین سالفة ایران به علت خدمت‌گزاری و جان‌ثاری که از ولایت کردستان و اهالی خاک بانه مشاهده شده، مبادرین این‌جا مورد نوازش و احسان و فزایش و امتنان آمده‌اند از آن جمله در عهد نادرشاه که به این صفحات آمده و در خدمت والی کردستان پیش او رسیده و مراتب خدمت‌گزاری آن‌ها را بالمعاینه دیده، مبادر بلوک مذبوره را به انعام تفویض نقاره‌خانه سرافراز کرده و از آن ایام الی حال در لیالی نواختن در بانه متداول است و در عهدی از عهود به انجام خدمات دیوان اقدام نموده و ولات کردستان ابواب التفات و مهربانی بر چهره شاهد احوال اهالی بلوک مذبوره گشود. خاصه در این عهد روزافزون و دولت ابد مقرر که متصل به ظهور قائم آل محمد (ص) باد سه سال است از حسن

اهتمام و مهربانی و فرط اکرام و همزبانی سرکار عالی امان‌الله‌خان والی خاص و عام این حدود و مقام در مهد امن و آسایش غنوده و بانهایت آسودگی و امیدواری زبان به دعاگویی دوام دولت جاوید مدت اعلیٰ حضرت پادشاهی روحی فداه گشوده و در هیچ قرنی از قرون چشمی ندیده و گوشی نشنیده که مأموریان دولت عثمانیه در خاک بانه راهی داشته یا نظر توقع بر آن گماشته باشند. تا این روزها که مأمورین دول اربعه به جهت تحقیق حدود از راه بانه آمده عبور می‌کردن. جناب درویش پاشا مأمور دولت عثمانیه اهالی بانه را در خفیه خواسته واپیشان را ترغیب و تحریص و اغرا و اغوا می‌نمود که بگویند و نوشه بدھند، بلوک بانه داخل خاک دولت عثمانیه است و جبراً دولت علیه ایران آن را متصرف شده‌اند و در ایدای این فقره می‌نمود که نوشه و سند معافی ده ساله به شماها از دولت روم داده می‌شود. این خاکساران چون آباء عن جد پروردۀ نعمت و برآورده رحمت دولت علیه ایران بودیم، این حرف را از او نشنیدیم و قبول نکردیم. از آن جایی که آن قبله گاه امروز از زمرة امنای دولت و مشیر قواعد سلطنت است، لازم بود مراتب گفت و شنود خود را با جناب درویش پاشا بدون زیاد و کم معروض رأی انوار داریم و به پوشیدن این امر همت نگماریم تا به هر طور اقتضا و مصلحت دولتی است سرکار آن خداوندگار رفتار خواهند فرمود. ما فدویان که رعیت و جان‌شاریم به چنین خدمتی اقدام نموده‌ایم و اجرای آن را حواله به التفات و عنایت دولت قاهره و سرکار آن خداوندگار کرده، زیاده گستاخی و جسارت نورزیم. امر کم‌مطاع.

یا علی مدد شهر رمضان المبارک سنّة ۱۲۶۸.

۱. اسماعیل پیش‌نماز و امام در بانه
۲. ملا عبدالکریم پیش‌نماز در شهر بانه

- ۳. موسی القاضی فی شهر بانه
- ۴. محمودالمدرسی فی قصبه بانه
- ۵. سلیمان حاکم‌زاده بانه

۶. عهم‌زاده حاکم بانه

۷. عبدالعزیز معقول سرحد خاک بانه

۸. محمدرشید حاکم سرحد خاک بانه

۹. سهراب معقول سرحد خاک بانه

۱۰. عبدالرحمن معقول سرحد خاک بانه

۱۱. حسین معقول قصبة بانه

۱۲. از معقولین بانه

۱۳. محمودبیگ از معقولین

۱۴. محمودبیگ از معقولین بانه

۱۵. کمترین حاجی مستوفی بلوک بانه

۱۶. رسول از معقولین

۱۷. کمترین محمدبیگ متشخص سرحد بلوک بانه

۱۸. محمد حاکم‌زاده بانه

۱۹. کمترین محمدامین بیگ نایب بلوک بانه

۲۰. کمترین عبدالله سلطان حاکم بلوک بانه

۲۱. احمد کخدای قصبة بانه

۲۲. میران کخدای قصبة بانه

۲۳. عبدالرحمن کخدای قصبة بانه

۲۴. محمد کخدای قصبة بانه

۲۵. محمد کخدای قصبة بانه

۲۶. از معقولین بانه

۲۷. حسین کلانتر بانه

۲۸. رستم از اشخاص قصبة بانه

۲۹. سهراب از اشخاص قصبة بانه

۳۰. فیض الله از اشخاص قصبة بانه

۳۱. سلیمان از معقولین سرحد بانه

۳۲. مصطفی معقول سرحد بانه

۳۳. حسین از معقولین بانه

۲۴. رستم از معقولین بانه

راجع به تعیین خطوط مرزی ایران و عثمانی بنا بر اسناد تاریخی، نماینده ایران در این کمیسیون شاهزاده احتشام‌السلطنه بوده، تامبُرده از رجال اصلاح طلب و اولین رئیس مجلس شورای ملی ایران و بنیان‌گذار کتابخانه ملی ایران و مدارس و نیز مدت‌ها وزیر مختار و سفیر کبیر ایران در ممالک اروپایی بوده است. (خاطرات احتشام‌السلطنه به قلم خود وی چاپ شده است) و درباره تعیین خطوط مرزی و اوضاع کردستان مطالعی دارد که عیناً به قلم وی از نظر خوانندگان می‌گذرد. بدیهی است به کار بردن صفت وحشی برای مردم مهاباد ناشی از بی‌لیاقتی امرای آن شهر بوده که به قول نویسنده، هنری جز القاب بزرگ نداشته‌اند و نویسنده خواسته بگوید که چنین القابی در میان مردم فقیر و بی‌سواد چه معنایی دارد؟ و یا با جلال و جاه می‌توان مردم را ترساند؟

ورود به ساوجبلاغ مکری و آغاز مأموریت

تبرستان

پس از چند روز اقامت به طرف ساوجبلاغ رفته‌یم، ممتازالممالک برادر ممتازالسلطنه هم با ما آمد. جمعیت ما خیلی زیاد و بی‌صرف‌واسباب مخارج زیاد بود. ولیعهد هم برای احترامات بنده ده نفر فراش سوار با چماق‌های نقره و یکدسته سرباز سوار و یک سلطان همراه ما کرد. تمام این مطالب از قبیل اردو راه انداختن و قراول و یساول سوار و پیاده و چماق‌دار ترتیب دادن برخلاف سلیقه و عقیده و میل و مسالک من بود، ولی برای نمایش نزد ایلات وحشی؟! خالی از ضرورت نبود.

وارد ساوجبلاغ مکری شده و به دارالحکومه رفته‌یم. بدترین و کشیفت‌ترین جایی که من تا آن روز دیده بودم ساوجبلاغ و کشیفت‌ترین و مخرب‌بهترین از شهر دارالحکومه آن بود.

مردم وحشی و آقایان رؤسای اکراد و علماء همه دارای القاب بزرگ و امتیازات دولتی بودند. علمای شهر و رؤسای ایلات و عشاير به ملاقات آمدند. نقی خان رشیدالملک حاکم بود که شخصی مهماندوس است و خوش‌برخورد بود.

محال سلدوز و ایل قره‌پاپاخ

تبرستان

www.tabarstan.info

پس از چند روز توقف عازم سلدوز شدیم. این محال در میان دو رشته کوه کم ارتفاع که رو دخانه از وسط آن می‌گذرد، واقع است که طول آن میان چهار تا پنج فرسخ و جلگه مسطح و پرآب و علفی است و قریب یک صد پارچه دهات در این محال واقع است.

محال سلدوز را در یک صد و چند سال پیش، دولت به طوایف قره‌پاپاق (قره‌پاپاق)، واگذار نموده است، اما به علت سستی و بی‌مبالاتی رؤسای ایل قره‌پاپاق که مردمی بی‌حسن و بی‌غیرت؟! می‌باشند این منطقه پراستعداد و زرخیز به صورت مخروبه درآمده. چون ایل مزبور از روسیه مهاجرت کرده و به تابعیت ایران باقی مانده‌اند دولت دیناری از تیولات ایشان نمی‌گیرد.

ایل و سوار قره‌پاپاق به کلی بی‌صرف و بی‌هنرنده، چنان‌که از حفظ دهات و علاقه‌جات خودشان از دستبرد اکراد هم عاجز می‌باشند و با این حالت طبیعی است که انتظار سرحدداری و حفظ حدود مملکت از ایشان امید و توقع بی‌وجهی است. ایل مزبور در هر جنبشی از ناحیه اکراد یا عثمانی‌ها بر ضد دولت ایران موافقت و مشارکت دارند و مصدق واقعی «رفیق دزد و شریک قافله!» یا «بوجارلنجان!» هستند.

نجفقلی خان «امیر تومان» رئیس ایل قره‌پاپاق شخصی پست و هرزه و

بی مصرف بود. محل اقامت او در نزدیکی نقده در قریه موسوم به نقده که به اصطلاح قصبه بزرگ آن محال و مرکز سلدوز است، قرار دارد. محمدعلی میرزا ولیعهد قبل از وقت حاجی مکرم‌السلطنه پدر صمدخان ممتاز‌السلطنه را به سمت ناظر و میهمان‌دار بنده به سلدوز فرستاد. هنگام ورود ما مکرم‌السلطنه در منزل نجفقلی خان امیر تومنان، منزل گرفته بود. شرح حال حاج مکرم‌السلطنه را که سابقاً شاگرد پادوی ضرافی بوده و معروف به همه صفات است، نمی‌خواهم در این جاذر تتمایم، زیرا که قابل ذکر هم نیست و فی الواقع او از اشخاص پست و دارای جمیع رذایل اخلاقی است و در این سن کهولت هم ابدأ تغییر حالت نداده است.

حاج مکرم‌السلطنه مخارج زیادی برای این مأموریت پیش‌بینی کرده و کیسه‌بزرگی برای منافع دوخته بود، ولیعهد هم به عنوان مرحمت و التفات مخصوص او را به این مأموریت فرستاده بود تا چنان‌که خودش می‌گفت، آب و نانی تحصیل نماید.

اولین کار من بازگرداندن حاجی مکرم‌السلطنه و جرح و تعديل اجزاء و پس فرستادن افراد زائد و ترتیب و تنظیم مشاغل و معیشت همراهان بود. به افراد هیئت و اجزاء و خدمه یادآوری کردم که خرج تراشی و اصراف و زیاده‌روی از اعتبارات دولت را قبول نمی‌نمایم. بایستی بهای آذوقه و هزینه‌معیشت و قیمت حوائج شخصی و علیق مال‌ها را در تمام مدت مأموریت بپردازیم و هیچ‌کس حق ندارد در نقاطی که وارد می‌شویم تحمیل مردم و ساکنین محل باشد و یا برای علیق و پرستاری از مال خود زحمتی برای آن‌ها فراهم کند و اگر اسب و قاطری داخل مزارع و کشتزارهای سر راه یا محل اقامت شد علاوه از ضبط مرکب بایستی راکب، بقیه راه را پیاده طی کند و به علاوه جریمه‌بی معادل خساری که به

اشخاص وارد ساخته از او اخذ خواهم کرد.

مدتی در آن محل معطل ماندیم زیرا رئیس هیئت نمایندگی عثمانی قبل از ورود ما به علتی که بر ما معلوم نشد خودکشی کرده بود، به ناچار ما باید منتظر می شدیم تا از استامبول جانشین او تعیین گردد. این پیش آمد وسیله‌ای برای عثمانی‌ها شد که موافق عادت دیرینه خود به دفع الوقت بپردازند. مدت‌ها معطل شدیم خبری ^{تبرستان} نیامد.

بالاخره «زکی‌پاشا» از، ایل حلب فریق (کذا) رئیس مدرسه نظامی استامبول مأمور شد و مذاکرات آغاز گردید. اما پیشنهادات به قدری از هم دور بود که هیچ امکان نداشت به جایی برسد.

اخبار اختلافات داخلی و شدت ناخوشی شاه و متحصن شدن اهل طهران و مهاجرت علماء و زدن و بستن و غیره و اعطای مشروطیت و تعیین و احضار وکلا ابتدا بیشتر اسباب سختی عثمانی‌ها با مسلک سلطان عبدالحمید که می خواست از موقع استفاده نماید، بود.

بعد از ماه‌ها مذاکره بی‌ثمر، زمستان در رسید. کمیسیون عثمانی را دعوت کردم از دو فرسخی که اردو زده بودند، اردو را مرخص کردند و خودشان بدون یک نفر سرباز میهمان شده به سلدوز آمدند. مقصودم این بود که اولاً: اردو از میان برود. ثانیاً: راه دوستی کار را با عثمانی‌ها فیصله دهم و همین طور هم شد.

هیئت عثمانی، به دعوت من به سلدوز آمد و میهمان ما شدند و در سلدوز مذاکرات به مراحل قطعی و مطلوب رسید. قرار شد که «خطوط استاتوکو» حدود قطعی شناخته شوند و عثمانی‌ها به کنار سرحدات قدیمی عقب‌نشینی نمایند. به شرطی که «سه قریه مرزی، از جمیع مناطق مشکوک و موارد ما به اختلاف به عثمانی‌ها واگذار شود.»

با اطمینان به این‌که اوضاع طهران بلبشورتر از آن است که بتواند در مسائل جاری هر قدر هم کوچک یا بزرگ و مهم یا نی‌اهمیت باشد، اتخاذ تصمیم نماید، مع‌ذلک مراتب را موافق گفت‌وگوهایی که با هیئت عثمانی کرده بودیم به دارالخلافه نوشتم.

تصور می‌کردم هر قدر هم اوضاع دربار دولت و مملکت آشفته و پرآشوب و بی‌حساب باشد، متوجه خدمت عظیم‌من خواهند شد که اولاً سرزمین‌هایی را که عثمانی‌ها با توب و تفنگ و قشون گرفته و نیمی از آذربایجان و کردستان را زیر نگین داشته و مطمئن بودند که دولت ایران دچار دردسرهایی است تا سالیان دراز اگر سرباز و قشونی هم به فرمان کنند برای محافظت از پایتخت و قصور شاهی و استرداد سرزمین‌های متصرفی را پیدا نخواهد کرد. من با دست خالی مسترد داشته‌ام.

ثانیاً: بیش‌تر از شصت سال بود که دولت عثمانی، حتی در سی سال که محال قطور را با تجاوز مسلحانه متصرف و در اختیار داشت، حاضر به تمکین و انعقاد قرارداد شناسایی قطعی حدود دو کشور در موقعیت متصرفی (استاتکو) نمی‌شد. زیرا علاوه از مالکیت قطعی شط‌العرب ساحل شرقی شط و لااقل قسمت‌هایی از آن و از جمله محمره در جنوب شرقی و مواضعی در حدود شمال غربی ایران که دارای موقعیت و اهمیت مخصوص نظامی بود در اختلافات مرزی ایران و عثمانی برای آن کشور ارزش حیاتی داشت و به مثابه دیوارهای حافظ بود و استحکامات نظامی سراسر مرزهای غربی مورد ادعاهای ایشان بود.

با این ملاحظات من تصور می‌کردم موافقتی که از هیئت عثمانی گرفته‌ام بزرگ‌ترین خدمتی است که به ملت و دولت و مملکت شده است و در روزهایی که منتظر وصول جواب طهران بودم هر لحظه به درگاه خداوند

متعال متول می‌شدم که تا خاتمه کار قرارداد و عقب نشاندن قشون عثمانی آن‌ها را صادق و وفادار در قول و قراری که گذاردیدند، باقی بدارد. بدینخانه در دارالخلافه مبارکه طهران، رسیدگی و اظهار رأی و تصویب طرح ارسالی من که از جانب هیئت عثمانی پذیرفته و قبول شده بود به عهده مجلسی که ریاست آن با یمین نظام سابق الذکر بود، محول گردید. یمین نظام، همان است که به خیانت‌های او در تحدید حدود سیستان اشاره کردم و مظفرالدین شاه با اصرار می‌خواست وی را به عنوان مهندس با من همراه کند و در حضور شاه و صدراعظم و وزیر خارجه با تصریح گفت: «به چه جرأت چنین دزد و خائنی را با خود ببرم؟!» البته دولت با نظر یمین نظام پیشنهاد ارسالی را قبول نکرد و ایستادگی در خصوص سه قریه که عثمانی‌ها در شمال غربی ایران و مرز کردستان و آذربایجان می‌خواستند نمود. در صورتی که نصف آذربایجان رفته بود و آن دو یا سه قریه هیچ‌گونه موقعیت نظامی یا اهمیت ارضی نداشت، جز این‌که چند خانوار از دو طایفه کرد که چهار پنجم هر یک از آن‌ها در خاک عثمانی و تبعه آن کشور بودند در آن قراء افتاده بودند و آن دو طایفه مردمی شرور و بیشتر مزاحمت‌شان برای ایران بود، زیرا از هر طرف تعقیب می‌شدند به طرف دیگر می‌گریختند و راه سرکوبی و برقراری نظم و آرامش در مساکن ایشان برای هر دو دولت بسته بود. این دو طایفه بیشتر از شصت پارچه آبادی در خاک عثمانی و دو قریه از خاک ایران اقامت داشتند و خود یکی از علل و بهانه‌های اساسی عثمانی برای تجاوز به خاک ایران وجود ایشان بود، موقعیت این دو طایفه و خلق و سرکشی و شرارت آن‌ها طوری بود که اگر موقعیت مساکنشان معکوس بود و یا لاقل نصف بیشتر یا نیمی از آن‌ها در خاک ایران بودند و یا حتی در صورتی که ایران قوای منظم و قشون

کافی در حدود داشت و قدرت مقابله و برتری با عثمانی‌ها را در آن ایام دارا بود به طور قطع عثمانی‌ها پیشنهاد می‌کردند تمامی آن دو طایفه و قرا و قصبات محل سکونت‌شان به ایران واگذار شود.

چه آن که به هر حال یک کاسه شدن آن دو طایفه و قرار گرفتن در تابعیت و حاکمیت یکی از دولت، از جمله تدبیر عملی رفع اختلافات مرزی بود.

بالجمله سرماید و راه مخابرات مشکل و در بعضی ایام غیر ممکن بود. برای کشیدن خط تلگراف از ساوجبلاغ تا سلدوز هر قدر مکاتبه و اصرار کردم اعتنا نکردند. ناچار قرار گذاردم کمیسیون از سلدوز به موصل نقل مکان نماید. عثمانی‌ها تا حال مهمان ما بودند و از هیچ‌گونه مهمان‌داری و پذیرایی مضایقه نکردیم و حتی مبالغه می‌کردم و تعارفات زیاد دادم، به رؤسای عشاير از قبیل محمدآقا امیر عشاير رئیس عشیره مامش و سلیمان خان رئیس و حاکم اشنویه و غیره آن‌چه توanstم تعارف دادم و مهمانی کردم.

در مدت هشت ماه اقامت سلدوز می‌توانم مطمئن باشم که صد تومان از من و اجزا و اردوی من ضرر به مردم نیامد و عمده پیشرفت کار بی‌طبعی و اقتدار شخصی من بود که هم هیچ حرکت خلاف و مختصر بی‌نظمی را اغمض نمی‌کردم و هیچ خدمت کوچک و ناقابلی را بدون پاداش نمی‌گذاردم و از رعایت حقوق مردم کوچک‌ترین غفلتی نمی‌نمودم.

با هیئت نمایندگی عثمانی به ساوجبلاغ آمدیم و پس از چند روز اقامت یک بار دیگر اسباب‌ها و نفرات زائد را به تبریز پس فرستادیم و سبک‌بار با عده‌بی محدود به خاک عثمانی و جانب موصل حرکت کردیم.

پس از ملاحظه این اسناد مهم مرزی باز می‌گردیدم به جریان عملیات روس و عثمانی در کردستان ایران، به طوری که از نظر خوانندگان گذشت حکومت روسیه تزاری کینه عجیبی نسبت به مردم مهاباد داشت و این بعض و نظر در نامه‌های کنسول روس به خوبی واضح است، روی این اصل به هنگام حمله به مهاباد جنایات عظیمی مرتکب شدند که قلم از تحریر آن عاجز و بیان از ذکر آن‌ها قادر است.

حکومت عثمانی برای مقابله با روسیه علی رغم بی‌طرفی ایران جبهه‌یی از سوی سلیمانیه و پنجوین و حلبچه به سوی کردستان ایران گشود و ارکان حزب عثمانی به همراه مشایخ نقشبندی و قادری کردستان با برافراشتن بیرق سبز اسلام به خاک ایران وارد و از حکام محلی تقاضای همکاری کردند که در اولین مرتبه از سوی مرحوم محمدبیگ، حاکم بانه پاسخ رد داده شد، اما ارکان حزب عثمانی برای ایجاد وحشت و هراس وارد کردن حکام و خوانین به همکاری با عثمانی، این حاکم ایرانی را اعدام کرد و به شهر سقز وارد شدند در این هنگام حاکم سقز مرحوم سیف الدین خان اردلان مظفرالسلطنه و حاکم منطقه موکریان مرحوم سردار محمدحسین خان مکری فرزند سیف الدین خان و نوه عزیزخان سردار کل بود که هر دو حاکم، با عنایت بر بی‌طرفی دولت مرکزی ایران از پیوستن به قوای عثمانی خودداری کردند.

اگرچه بعداً خودشان به دلگرمی و پشتیبانی مشایخ کبار وارد قوای عثمانی شدند اما هرگز قوای خود را در جنگ دخالت نداده و آن‌ها را صاحب اختیار دانستند، اما ارکان حزب عثمانی در میاندوآب هر دو نفر را دستگیر و به مراغه اعزام و سرانجام هر دو تن در این شهر اعدام شدند به این ترتیب سه تن از حکام رسمی دولت ایران توسط مهاجمین عثمانی به

شهادت رسیدند.

متأسفانه مردم فقیر شهر و روستا با دیدن علما و مشائخ، بدون اسلحه و با در دست داشتن بیل و کلنگ و داس و چوب دستی با پای بر هنر از سوی سقز و بوکان به جانب میاندوآب و جبهه های جنگ روسیه و عثمانی روان شدند و در اولین نبرد صدها تن از این مردم مسلمان توسط روس ها نابود گشته و بقیه مجبور به فرار و عقب نشینی شدند.

دولت عثمانی در این موقع قسمت عمدی از سپاهیان خود را در مهاباد و اطراف آن مستقر کرده بود و مردم مهاباد نیز به همراه آنان خود را برای دفاع از شهر خود آماده کرده بودن تا سرانجام روس ها حمله کردند و پس از سه شب آن روز مقاومت بالاخره لشکریان عثمانی فرار را برقرار ترجیح داده و شهر مهاباد توسط روس ها فتح شد. به راستی نبرد بی امان مردم مهاباد در دفاع از شهر خود بسیار هیجان انگیز و قابل تقدیس است، مشهور است که مرحوم قاضی فتاح از مردان نیکنام و پهلوان منطقه، فرماندهی دفاع از شهر را داشته و در آخرین روز در حالی که هفده گلوله به سینه اش اصابت کرده بود به همراه عده بی دیگر شهید شد.

روس های مهاجم به محض تسلط به شهر مهاباد اقدام به قتل عام کردند و هر جنبه بی اعم از انسان و حیوان را با تیر و تبر و شمشیر می کشتدند و مردم بیچاره با حالت نباوری شاهد فجیع ترین قتل عام در تاریخ معاصر بودند که تنها قتل عام نیشابور در زمان مغول می تواند با آن مقایسه شود، ریش سفیدان و قدمایی که خود بازمانده این واقعه دهشتناک هستند می گویند، بی اغراق حدود بیست هزار نفر از مرد و زن و پیر و جوان و کودک در این حمله شهید شده و تنها در منطقه شهر ویران در یک روز هشت هزار نفر را از دم تیغ گذراندند، در این حمله که در فصل

زمستان بود، مردم از ترس و بیم به زیرزمین‌ها و مساجد و ادارات دولتی پناهند شده‌اند، اما هیچ‌کدام از این اماکن امن نبوده روس‌ها ضمن قتل و هتک ناموس زنان محترمه به تاراج اموال و اشیاء و نقدینه مردم پرداخته‌اند و قتل عام حدود یک هفته طول داشته است تا این‌که با گماشتن حاکم و اقدامات دیگر خشم روس‌ها اندکی فروکش کرده و باقی‌مانده مردم به دفن هزاران تن جنازه‌ی سر و بی‌لشان کرده‌ای بی‌گناه پرداخته و ارتش به ظاهر نیرومند عثمانی توان هیچ دفاع و مقابله‌ی نداشته است.^۱

ابیات زیر را مرحوم شیخ محمد رئوف ضیائی متخلص به «عاشق» و شیخ محمد عارف و شیخ جلال‌الدین که در آن زمان به همراه شیخ حسام الدین و شیخ نجم‌الدین بیاره در جهاد علیه روسیه شرکت کرده بود به سال ۱۹۱۶ میلادی سروده است.

غوغاو شور و لشکر است روز جهاد اکبر
اطراف و اکناف جهان در فتنه و شور و شر است
از خطة چین تاختا، ایران و مصر و مأواه
در راه دین مصطفی غرق سلاح و عسکر است
ارواح جمله انبیاء با قدسیان اولیا
باشد معین و راهنمای روح الامین سرلشکر است
سرکرده قطب اولیاء نجم^۲ هداشید پیشوا
شاه حسام الدین^۳ علی وی را معین و یاور است

۱. در این دوران، نسل‌کشی کرد با نام انفال و بمباران شیمیایی کردستان عراق از سوی صدام حسین بعضی و قتل عام مسلمانان در یوگسلاوی توسط صرب‌ها و مردم مظلوم فلسطین از سوی اسرائیل می‌تواند با قتل عام مردم مهاباد توسط روس‌های روسیه مقایسه شود. (مؤلف)
۲. نجم هدا: منظور پیشوای طریقت نقشبندیه شیخ نجم‌الدین متوفی ۱۳۱۵ و فرزند حضرت

از بـهـر دـفع دـشـمنـان هـر دـو تـهـمـتـن قـهـرـمان
آـن كـيـنهـور هـمـچـون عـمـر وـين رـزـمـجو چـون حـيدـر اـسـت
صـوـفـى بـهـ ذـكـر وـ وجـد وـ شـور بـا تـيـرـهـاـي سـيـنـهـدـوز
غـرـقـنـد انـدـر اـسـلـحـه دـنـيـا چـو رـوز مـحـشـر اـسـت
تـسـعـاد جـمـع لـشـكـرـى نـتوـان نـمـود اـز خـوـدـسـرـى
گـوـيم اـگـر يـكـصـد هـزـار بـى سـكـنـاـن آـن اـفـزـون تـر اـسـت
وقـت اـسـت جـانـبـازـى كـنـيـم كـسـب سـرـافـرـاـزـى كـنـيـم
دـنـدان دـنـيـا بـرـكـنـيـم دـيـن بـهـتر اـز سـيـم وـ زـر اـسـت
بــهـر مـهـاجـم بــنـدـگـى، كـرـدـن نـيـرـزـد زـنـدـگـى
از خـفـت وـ شـرـمـنـدـگـى مـرـدـن بـسـى شـيـرـيـن تـر اـسـت
اـز روـسـهـاي روـسـيـاه، شـدـدـيـن پـيـغـمـبـر تـبـاه
تاـكـى خـطاـ وـ اـشـتـبـاه اـمـرـوـز جـنـگ خـيـبـر اـسـت
هـرـكـس لـيـم وـ نـاـكـس اـسـت در چـشـم دـيـن خـارـ وـ خـس اـسـت
از اـيـن غـرـزا دـلـواـپـس اـسـت، دـارـالـعـذـابـش در خـور اـسـت
عـاشـق مـزـن دـم بـيـش تـر خـوـد قـصـه باـشـد مـخـتـصـر
هـرـچـنـد طـبـع دـلـكـشـت در قـافـيـه جـولـانـگـر اـسـت

شیخ سراج الدین قدس الله سرهما است.

۳. حضرت شیخ حسام الدین نقشبندی متوفی ۱۳۱۸ و فرزند بهاء الدین است که با قوای صوفی‌های نقشبندی علیه روسیه نزارت وارد جهاد شدند.

اسناد مرزی شهرستان بانه

شماره سند: ۳۵۴

موضوع: رد یا تبعید احمدبیگ و پسرانش

تاریخ: ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۲۱۹ هـ

کارتن: ۱۴

پرونده: ۵/ح

نمره: ۶۶

تبرستان
www.tabarestan.info

به سفارت دولت عثمانی نوشته می‌شود (نامه وزارت خارجه)

با این‌که آن جناب جلال‌تمآب در ضمن مراسله خود مورخه ۲۶ شهر ربیع‌الاول ۱۲۱۹ در نمره ۲۳۰ صریحاً وزارت امور خارجه را از عدم شرارت احمدبیگ کنده سوری اطمینان داده به این مضمون درج نموده‌اند که «در سليمانيه مؤدبانه نشسته است و مصدر هیچ‌گونه شقاوت و شرارتی نمی‌شود». باز موافق نوشتگات واصله از کردستان مورخه ۲۳ شهر ربیع‌الاول ۱۲۱۹ احمدبیگ با پسران و همراهان خود و معاونت رسول آقای شیوه‌کلی و سیصد نفر تفنگچی از اهالی شلیر و قزلجه و غیره به خاک دولت علیه ایران تجاوز و تخطی نموده و به قریه نرور سه فرسخی بانه هجوم آورده با عبدالله بیگ نروری از صبح تا زدیک ظهر دعوا و جنگ کرده پنج نفر را به قتل و چند نفر را جراحات مهلكه رسانده، آخرالامر عبدالله بیگ با پسرش فرار نموده احمدبیگ تمام اموال او و اهل القریه را غارت و به بانه پیغام کرده که آن‌جا را هم تسليم نمایید والا غارت خواهم

کرد. پس از فراغت از این قتل و جرح و غارت با همان جمعیت به قریه کلیه رفته آن جا را هم غارت نموده با قریه نرور آتش زده و تا سه روز قریه کانی وزان خاک بانه که تا بانه سه فرسخ است توقف نموده انواع شرارات را معمول داشته به خاک عثمانی مراجعت کرده است. دوستدار متیر است که با این همه اهتمامات اولیای دولتین اسلامیتین در استحکام اساس نظم و امنیت حدود و تشیید مبانی حفظ مراسم حس هم‌جواری و مساعدت‌های کامله کارگزاران سرحدیه این طرف چه گونه اظهار اسف خود را از ظهر این حالات ناگوار و عدم اعتنای سرحدداران و کارگزاران عراق عرب به مدلول عهود مقدسه و اظهارات محترمہ سفارت سنیه نماید. از حقانیت و مهمانشناسی آن جناب جلالت‌ماب با کمال احترام حقاً و قویاً خواهشمند است قبول زحمت فرموده هر تدبیر سریعی را برای تنبیه مرتکبین و ادای خسارت و دیانت دما و جراحات رعایای را برای تنبیه احمدبیگ و دیات دما و جراحات رعایای دولت ایران و رد یا تبعید احمدبیگ و پسران و اعوان او از سرحد که دسترس به این درجه شقاوت‌کاری‌ها نداشته باشد، پیشنهاد خواهند فرمود، دوستدار را مستحضر و مسروور دارند و این مرحله فارغ از حاجت اظهار و بیان و بر خاطر عاطر آن جناب جلالت‌ماب واضح است که با وجود آن همه اصرار و اظهار وزارت امور خارجه در رد یا تبعید احمدبیگ از سرحدات و آن درجه مضایقه و تساهل کارگزاران عراق عرب تدارک و مسئولیت این جسارت حاضره احمدبیگ و هر نتیجه که در آتیه ظهور یابد حقاً و طبیعتاً بر عهده آن‌هایی است مضایقه از رد یا تبعید او نموده‌اند لاغیر. همواره احترامات فایقه دوستدار را نسبت به خود برقرار دانند. ۱۱ شهر بیع‌الثانی سنه ۱۲۹۰. (حاشیه دست خط ناصرالدین شاه) صحیح است.

شماره سند: ۳۵۵

موضوع: تجاوزات احمدبیگ کنده‌سوری

تاریخ: ۲۲ جمادی‌الاول ۱۲۹۱ هـ

کارت‌ن: ۱۴

پرونده: ۵/ج

نمره: ۹۸

جواب سفارت دولت عثمانی (به وزارت خارجه)

مراسله آن جناب جلالت‌ماب، مورخه ۱۱ شهر جمادی‌الاولی ۱۲۹۱
که این‌همه جسارت و شرارت علنى و هجوم و تجاوز احمدبیگ
کنده‌سوری فراری این دولت عليه را به قتل نفوس و احراق بیوت و غارت
اموال در قریتین نرور و کلیه ملک دولت عليه ایران به استناد تحقیقات
محیله بی‌اصل اشعار فرموده بودند واصل با ادای احترام و باعث تعجب شد
و یقین حاصل است ذکاوت مسلمه آن جناب جلالت‌ماب فوراً و کاملاً
ملتفت شده است که تجهیز آن قدر سوار به معاونت رسول آقای شیوه‌کلی
از شلیرو قزلجه و اقدام آن‌ها به قتل پنج نفر از اهل قریه نرور و غارت دو
قریه مذبوره و آن درجه ارتکابات و شرارت‌های فوق العاده که از احمدبیگ
موصوف به ظهور پیوسته است، چیزی نیست که بتواند مکتوم بماند یا
آن‌که به همین قدر انکار کارگزاران آن‌جاها در تحت سکوت ابقاء شود یا
مقدار باشد که به این اهمیت حادثه و غایله بالکلیه کذب و بی‌اصل بوده
باشد. دوستدار تکلیف عمدۀ خود می‌داند که خاطر منصفانه آن جناب را
مصرأاً با نهایت احترام دعوت به اقدامات مجданه در احراق حقوق رعایای

دولت نموده قدرت مراسله خود را مورخه ۱۱ شهر ربیع‌الثانی ۱۲۹۱ نمره ۶۶ ابقاء دارد و منتظر اقدامات سفیرانه محققانه آن جناب گردد، حتی هرگاه محتاج به تشکیل قمیسیون برای تحقیق این مطلب بدانید دوستدار موافقت کامل می‌نماید، والا اگر تنها تکذیب کارگزاران محلی را در چین موقع عمدۀ و ثابتۀ در نزد ما جواب کافی می‌دانید این قسم جواب از این طرف هم در اظهارات سفارت سنیه می‌تواند داده شود.

همواره احترامات فایقه دوستدار را نسبت به خود برقرار دانند.
زیاده زحمت افزایش نداشتند. ۲۲ شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۹۱.

(حاشیه: صحیح است).



نمایی از مسجد جامع سقز

شماره سند: ۳۳۱

موضوع: تسلیم بنی اعمام احمدبیگ که رعیت دولت علیه ایران هستند.

تاریخ: ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۸۱ هـ

کارتن: ۱۱

پرونده: ۵/ج

نمره: ۷

تبرستان

www.taharestan.info

به اسمعیل افندی شازادفر دولت عثمانی (نامه وزارت خارجه)

در باب پسرهای احمدبیگ کنده‌سوری به‌طوری که در ضمن مراسله جوابه خود مورخه ۳ ربیع‌الثانی با آن جناب قلمی داشته، به جناب جلالت‌ماه سردار کل دام مجده نوشته بود و ایشان جواب آن را این روزها قلمی واز قراری که اظهار کرده‌اند، سه نفر از بنی اعمام احمدبیگ را رسول آقا ضابط شیوه کل در نزد خود نگاه داشته و آن سه نفر به تقویت و ترغیب رسول آقا همیشه بر سردهات و کسان احمدبیگ اقدام می‌نماید و پس از مشارالیه هم محض دفع شر آن‌ها لابد از مدافعت و تلافی می‌شوند و با وجود این جناب معزی‌الیه به تفصیلی که نوشته‌اند و سواد آن برای آن جناب ارسال شد، مضایقه از رسیدگی مرائب و رفع اغتشاش سرحد بانه ندارند.

ولی منوط به این است که از آن جناب نیز به‌طوری که ایشان نوشته‌اند اقدام درستی در این کار بشود و بنی اعمام احمدبیگ را که رعیت دولت علیه هستند تسلیم سرحدداران این طرف نماید تا در تزد جناب معزی‌الیه به جهت رسیدگی حقیقت امر و تنبیه مقصرين حاضر باشند. البته آن

عمر فاروقی

۱۲۹

جناب مراتب را به طوری که دوستدار اظهار کرد و جناب معزی‌الیه نوشته‌اند به اطلاع جناب جلالت‌مآب والی بغداد خواهند رسانید. زیاده چه زحمت دهد. حروفی ۱۸ شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۲۸۱. (حاشیه صحیح است).

اشنویه

شماره سند: ۱۹۰

موضوع: گزارش موقعیت ولایت سرحدیه آذربایجان

تاریخ: احتمالاً ۱۲۷۴ هـ

کارتن: ۸

پرونده: ح/۵

نامه مهندس باشر به سردار کل

فدايت شوم، چون در ساوجبلاغ در ضمن فرمایشات مقرر فرموده که در ولایت سرحدیه آذربایجان آن چه ملاحظه نماید معرض دارد، لهذا با وجود پریشانی حواس به عرض این چند فقره جسارت می نماید. اولاً: خطة لاهیجان که در استعداد محل و مکان و به حسب آب و ملک و هوا که در حقیقت ترجیح به اکثر جاها دارد و به این احوال حالیه که مشاهده می شود به مانند همیشه خراب و مأمن اشرار نخواهد بود و این مختصر مالیاتی هم که به هزار زحمت از ایل وحشی مامش دریافت می شود چند برابر آن را به دزدی و به سرقت از رعایای ولایات سرحدیه و از قافله و از متعددین خواهند برد، چنان چه عشاير پیران که در سمت گرمیان به اسم ییلاق سرحدیه تجاوز نموده و به این طرف می آیند چندین پارچه دهات معتبر کهنه لاهیجان را خراب کرده اراضی پرآب و علف و مواضع پرحاصل و پرمنفعت آن ها را تصاحب نموده می چرانند و شتوی و صیفی می کارند، حاصل و محصول آن را با التیام بر می دارند و می رند [می روند] و نه

حق المرتع می‌دهند و نه حق المزرع و علاوه بر آن مادامی که در این سرحد و در خاک این دولت علیه هستند با عشاير این طرف نیز همدست شده به هر طرف بتوانند دست اندازی می‌نمایند حالا می‌گوییم که لاهیجان قلعه ندارد و حاکم مستقل و سرحددار معتبر و قوت لشکر موجود ندارد، ان شاء الله بعد از این رأی صواب نمای اولیای دولت قاهره ادام الله شوکتهم چه اقتضا کند.

ثانیاً: از آن جا که گذشت در جوارش محال اشنو و داشت و دشته پیل و مرگور است که حاکم و سرحددار و صاحبان املاک هم ارباب معتبر و هم به قدر مقدور قشون دولت دارد از عشاير گرمیان از روندات و غیره از یک ممر مخصوصی که در محل عبور منحصر به همان جاست که سرچشمه رو دخانه گادر می‌باشد هر ساله با کمال اطمینان و با کمال جسارت پل چوبی می‌سازند و از آن جا می‌گذرند، هر جا زمین پر آب و علف و حاصل خیز و قابل آبادی چندین قریه معتبر است، چرانیدن سهل است مثل املاک موروثی و ابتدی خودشان از شتوی و صیفی هر قدر در قوه دارند می‌کارند و تا مراجعت از بیلاق هر یک از حاصل زراعت به دست آمده است، می‌کوبند و می‌برند و هر یک به دست نیامده به رعایای این طرف اجاره می‌دهند و حاصل را تا بغداد می‌برند و به فروش می‌رسانند و علاوه بر آن چنانچه دیده و شنیده می‌شد از هر گونه دزدی و بی‌حسابی نیز فروگذار نمی‌کنند و از این گذشته عشاير این طرف رانیز هرزه و جسور کرده‌اند و خواهند هم کرد و حق الارض و حق الامزاروع که قبل از این‌ها معمول بوده است به کلی متوقف و موقوف داشته‌اند و مال این گونه اعمال عشاير رومی را در این طرف سرحد که به هیچ وجه من‌الوجه حق ندارند گویا حال به خیال نیاورده باشند که وقتی از اوقات ادعای ملکیت و

گفت و گوی دولتی خوانده بود و دو روز فدوی متصل سوار شد و به دقت گردش نموده و به دقت ملاحظه نمود به قدر یک ثلث اراضی خوب و مرغوب محل اشنو و غیره را تا مرگور برسد که عشاير رومی الان و بالفعل متصرف شده معامله مالکانه می نمایند و همه را در نقشه امیرزاده مهندس معین نموده است. او قاتی که فدوی مأمور رواندوز شد علاوه بر دستوالعمل مخیفه ظاهر آگفت و گوی عشاير گرمیان بود که با پاشای رواندوز گفت و گو کرد، گفت آمدن آنها به بیلاق آن طرف ها چه ضرر دارد علف بی مصرف کوهها را می چرانند و حق المرتع می دهند. گفتم اندی و بی حسابی می کنند. گفت سرحدداران شما دزد را بگیرند و تنبیه کنند و اگر در قوه ندارند به من بنویسند و ایل بیگی تعیین کنند هر کس بی حسابی کند تنبیه نماید. حالا از قراری که در هر جا می گفتند عشاير رومی شش ماه در این طرف سرحد با کمال شرارت و آزادی رفتار می نمایند چیز نمی دهند سهل است وقت مراجعت از بیلاق مال مردم را هم تاخت و تاز می کنند می برنند و می گفتند کس نمی تواند از یکی ممانعت نماید و یا یکی را تنبیه و سیاست کند و عشاير این طرف نیز مثلی است مشهور: دزد بازار آشفته می خواهد و بعضی دزدی ها و تعمدی و بی حسابی هم که در خوی و ارومی می شود و مردم بسیار شکایت داشتند آن را هم هیچ جهت ندید، مگر این که حکام تسلط ندارند عمال و مباشرین بسیار جری و جسور و یا سرکردگان همدست و همکار شده اند و علاج این هم یک حکم محکم از جانب شوکت جوانب بندگان عالی است که صادر بشود.

(حاشیه:)

این کاغذ مهندس باشی که به سردار کل نوشته به دقت ملحوظ نظر اقدس همایون خواهد بود.

(دست خط ناصرالدین شاه)

ملاحظه شد، همه را درست و موافق قاعده نوشته است در همه این
فقرات به سردار کل بنویس، چرا اهمال می‌کند و رفع همه این عیوبات یا
اقتدار و تسلط سردار کل در آن صفحات خیلی آسان است البته رفع همه
این عیوب را کرده قرارهای محکم بگذارد و سواد این نوشتجات را هم در
سلطانیه به نظر رسانید، بلکه خود مهندس باشی هم در سلطانیه باید به
عرض رسانید.

ملاحظات درباره ایل شکاک

تبرستان
tabarestan.info

ایل شکاک، یکی دیگر از ایل‌های بزرگ و قدرتمند گرد است که در نواحی خوی، ماکو، سلماس و ارومیه زندگی می‌کنند و دامنه نفوذ و تصرفات آنان به موازات مرزهای ایران و ترکیه در داخل کردستان عثمانی سابق و ترکیه امروز گسترده است.

زبان شکاک‌ها، کرمانجی است که شاخه اصلی زبان کردی بوده و کهن‌ترین اشعار و نوشته‌های تاریخی و ادبی و عرفانی کردستان به این زبان مکتوب شده است.

بزرگانی چون «احمدخانی»، «شیخ احمد جزیری»، «فقیه طیران»، «امیر شرف‌خان بدليسی»، «علی حریری» که دارای آثار با ارزش و مدون و مکتوب هستند به شیوه کرمانجی نوشته‌اند و آثار مکتوب به این لهجه از زبان گردی از شش قرن پیش بر جای مانده است و علاوه بر آن، زیباترین و دلکش‌ترین ترانه‌های کردی و بیتها و ادبیات شفاهی نیز از روزگاران قدیم به این زبان مانده و ضبط شده است.

شکاک‌ها در طول زندگی خود بر مبنای سیاست روز و اراده سیاستمداران و حکام با انواع درگیری‌ها و نزاع‌های طایفه‌یی و عمومی روبرو شده و هرچند گاه مجبور به کوچ و مهاجرت در قلمرو ایران و عثمانی شده‌اند و تا اواسط قرن حاضر مسئله مهاجرت و نزاع‌های ایلی این

طایفه باعث در دسر فراوان ایران و عثمانی بود.

در این رابطه در اسناد سیاسی وزارت خارجه ایران می‌خوانیم که علی‌خان شکاک با سواران خود از عثمانی به ایران می‌آید و درخواست او این است که در قلعه چهریق ساکن شود، لکن برخورد سیاستمداران دو دولت با وی مانند بازی گرگ و روپاه بوده و حکام محلی بورگفتار و نوشتار با وی صادق نبوده‌اند. از سوی او را دلخوش کرده‌اند و از سوی دیگر در گزارش‌های خود، شاه ایران و دولت را از عواقب سکونت او در ایران ترسانیده و راه حل نوکری و اقامت در تبریز و یا سرکوبی را پیشنهاد کرده‌اند، در واقع بازی‌های سیاسی همیشه باعث به هم خوردن نظام و خانه ویرانی مردم بی‌بنای کرد شده است و اگر گزارش مأمورین روی رعایت عدل و انصاف بود صدالبته تاریخ به گونه‌ی دیگر نوشته می‌شد.
اینک پیرامون این مبحث، اسناد وزارت خارجه ایران درباره علی‌خان شکاک را مرور می‌کنیم.

شماره سند: ۳۲۴

موضوع: علی آقا شکاک و ریاست ایل

تاریخ: ۲۹ ذیقده ۱۲۷۱ هق

کارتون: ۷

پرونده: ۱۲/۴

تبرستان

عالی جاها مجده و نجده همراه‌ها دوستا مکرما

در باب عالی جا علی آقا شکاک تفصیلی با دوستدار گفت و گو و مکالمه نمودید. الان صریح به شما می‌نویسم به هر طور که مصلحت می‌دانید بنویسید و مشارالیه را مطمئن و خاطرجمع کنید سوار شده بباید، از دوستداران، ان شاء الله تعالیٰ محبت خواهد دید. باز خلعت داده آقایی ایل شکاک را به مشارالیه خواهم کرد چون پای آن دوست کرده در میان است، البته سوار شده بدون حالت معطلی خواهد آمد. از دوستدار نسبت به خودش محبت مشاهده و ملاحظه خواهد نمود، چون در باب مشارالیه تفصیلی گفت و گو نمودید. علی‌هذا به وجه انحصار در عالم دوستی نوشته زحمت داده البته راه اطمینان دادن او را که بباید و دوستدار را ملاقات کند، آن دوست مهربان بهتر می‌دانند. زیاده زحمتی ندارد تحریراً فی بیست و نهم شهر ذیقده ۱۲۷۱.

پشت نامه مهر، محمد صادقی

شماره سند: ۳۲۵

موضوع: علی آقا شکاک سرحدار

تاریخ: ۲۹ ذیقده ۱۲۷۱ هـ

کارتن: ۷

پرونده: ۱۲/۴

تبرستان

نامه شهبندر عثمانی در تبریز علی آقا شکاک
www.tafayestan.info

عالی جاه، دوستا، مهربانا، اگر چه دوستدار شما را ملاقات نکرده است ولیکن غایبانه محبت به شما دارم که همیشه مشتاق ملاقات آن عالی جاه است، از صداقت و کاردانی که در سرحد دولتین علیتین دارید، دوستدار را در خصوص شما حسن ظنی حاصل می‌باشد. علی‌هذا، می‌باید که اظهار رضامندی و منوعیت از شما به امنای دولتین علیتین بکند و چون این روزها مدعیان شما تقریراً و تحریراً در خصوص شما خدمت جناب جلالت‌مآب آقای قائم مقام دام مجدد العالی پاره [بی] حرف‌ها گفته بودند که عالی جاه علی آقا نه به ارومی خواهد رفت و نه به تبریز خواهد آمد و مبلغی از مالیات باقی دارد و نخواهد داد و به همین جهت این روزها عالی جاه احمد آقا محبوس بود و کاغذی در بیان احوال به دوستدار نوشته به محض ملاحظه دوستی و محبت و میلی که به شما دارم، لازم دانستم که در این باب با جناب قائم مقام صحبتی بکنم الحق ایشان را در کمال التفات در باره شما دیدم با این که مدعی‌ها پاره [بی] حرف‌ها گفته بودند آخر قرار بر این شد و دوستدار را اطمینان دادند که عالی جاه علی آقا به تبریز آمده و جمیع مطالب خود را اظهار داشته موافق دلخواه شما و او همه را جابه‌جا

کرده، قراری که باید گذاشته شود و مال و جان و همه چیز او در امان باشد.
 دوستدار هم در عالم دوستی چنین مصلحت داشت که به شما زحمت
 بدهد و این دو کلمه را بنویسد که اگر شما به بعضی طورها رفتار نمایید
 باعث اعتراض سرحد خواهد شد و اشقيای آن طرف جرأت بر بی حسابی
 خواهند کرد و در این صورت اول کسی که از شما شکایت می‌کند مأمورین
 دولت علیه عثمانی است و باعث رنجتن دوستدار خواهد گردید. علی‌هذا
 خواهش دوستدار از شما این است که به رسیدن کاغذ دوستدار با کمال
 اطمینان و خاطرخواهی سوار شده راه راست به تبریز و شهبندرخانه به
 منزل دوستدار آمده، خودم جمیع مطالب شما را خدمت جناب قائم مقام
 زحمت اظهار داده موافق دلخواه شما جایه‌جا کرده و چند روزی در این جا
 بمانید قراری که خواهش شما در کار و بار شما گذاشته با کمال ممنونی و
 خوشحالی خلعت جناب عالی جلالت مآب سر کار قائم مقام را می‌پوشید و
 به کمال سرافرازی می‌روید، این قدر بدانید که بعد از این هر طور که
 خواهش شما است حمایت کرده و حکام ارومی هم با شما کاری نخواهند
 داشت. زیاده از این نوشتمن را لازم نمی‌دانم و تأکید را ضرور نمی‌بینم که
 خودتان صلاحیت این فقره را خواهید داشت.

فی ۲۹ ذی‌قعده ۱۲۷۱

می: السيد احمد حلمی

شماره سند: ۳۳۳

موضوع: رد عشاير ممدی و کردار به ایران

تاریخ: ذیقعده ۲۹۱۲۸۲ هـ

کارتن: ۱۱

پرونده: ۴/۱۲

هو

به جناب خیرالله افندی وزیر مختار عثمانیه نوشتہ می شود
(نامه وزارت خارجه)

از قراری که امیرالامراء، العظام اسکندرخان سردار حاکم خوی نوشتہ است، دو تیره معروفه به ممدی و کردار، از طوایف شکاک عشیرت خاصه این دولت علیه که فراراً به خاک دولت علیه عثمانیه گذاشته‌اند. به دهات قرب حدود خوی و سلماس و ایلات جزو آن‌ها تاخت و تاز و بی‌حسابی‌های زیاد نموده باعث اغتشاش آن حوالی و سلب امنیت متعددین شده‌اند. اگرچه فرقاء فراریان عشاير سمت آذربایجان کلیتاً مابین طرفین مطرح گفت و گو و رد آن‌ها به اوطان اصلیه خودشان از حسن همجواری و عهده‌داری آن دولت موکداً مأمول است ولی چون حالت اختلال امنیت حدود امری است که سریعاً و معجلأً به جاهای لازم قلمی و اظهار می‌دهد که آن جناب جلالت‌ماب عجالتاً به جاهای لازم قلمی و اظهار دارند که تا به موقع اجرا گذاشته شدن رد آن‌ها به این طرف آن‌ها را تنبیه و از مباشرت این مقوله حرکات و خیم العاقبہ منوع دارند یا این که مأمورین این دولت را به تعاقب ماذون سازند که خودشان به طور شایسته

که گوشمال به آن‌ها داده، حرکات خلاف آن‌ها را زودتر دفع و رفع کنند.
بعد از آن که مباحثة استرداد آن‌ها منتهی به قرار آخر محققانه شد، البته
مقتضای آن را نیز چنان‌که مأمول اولیای این دولت است به موقع اجرا
خواهند گذاشت. زیاده چه زحمت دهد.

(حاشیه) به عرض پیشگاه همایون رسید. چون در ضمن مراسله
مسطوره مورخه ۱۴ ذیحجه ۱۲۸۲ همنین فقره درج شده بود، این مراسله
(دست خط ناصرالدین شاه) صحیح است.

شماره سند: ۳۳۴

موضوع: تجاوز چهار طایفه هکاری به صومای و برادوست

تاریخ: ۱۸ جمادی الاول ۱۲۸۴ هـ

کارتن: ۱۲

پرونده: ۴/۱۲

هو

سود کاغذ علی آقا شکاک که به نواب معین الدوله نوشته است.

قبل بر این عریضه به خدمت نواب اشرف امجد والا روحی فدah نوشتم
که از طرف عثمانلو لشکر جمع آوری کرده بر سر ما آمد. امروز یوم شنبه ۱۴
جمادی الاولی چهار طایفه از طرف حکاری هر یکی هفتصد نفر جمعیت از
چهار منزلی و پنج منزلی مأمور شده بر سر محال صومای و برادوست
ریخته هفت قریه بالمره خراب کرده‌اند به جز عیال ایشان چیزی باقی
نمانده، از قرار تفصیل هورسین و مرسه و جوبی و سیارک و کبکچین و
سر و قریه فدوی که عبارت ارجونی باشد به هزار زحمت و مارات آباد کرده
بوده بالمره آتش زده‌اند. تصدقت شوم این قدر جمع آوری بدون حکم
نمی‌شود از قریه‌های غارت شده مقدار پنجاه هزار تومان یا کم و زیاد از
اغنام و اجناس مال رعیت و شکاک بردۀ‌اند و یک اویه از طایفه کاردار
برده‌اند، بعد از شنیدن این مقدار از طرف باش قلعه خبر آمد که لشکر
بی حسابی از این طرف می‌آید، خواستم خودم به طرف صومای و
برادوست بروم بنابه شنیدن لشکر این طرف ناچار و لابد مانده. فدوی زاده
را با چند نفر سواره به طرف صومای و برادوست روانه کردم و خودم بر این

طرف رفتم، اگر سر کار نواب اشرف والا روحی فداه خودشان تشریف نیاورند، سرحد خراب شده بالمره و فدوی را قوه جو و علف ندارم که لشکر جمع‌آوری نمایم و اگر قوه هم داشته باشم در وقت تشریف بردن به دارالسلطنه قدغن فرمودید به هیچ وجه حرکت نکرده، می‌ترسم اگر حرکت نمایم باز مقصیر شوم، اگر نواب اشرف والا به زودی تشریف نیاورند ولايت بالمره به جقه پادشاه جمجاه قسم خراب می‌شود، استدعا آن است حامل عريضه از يك ساعت زيادتر در آن جا نمانده، دستورالعمل از طرف نواب اشرف والا صادر شود، بلکه دو سه روزه به آن دستورالعمل خود و ولايت صاحب‌داری نمایم حقیقتاً اگر تشریف نیاوردید ولايت خراب شد، واجب عرض بود.

(حاشیه) علی آقا مبهم نوشته تفصیل اموال منهوبه را باید به حکم نواب معین‌الدوله دفتر کرده بفرستند و به زودی به اسلامبول هم نوشته شود که مشیرالدوله چاره این تجاوزات را از آن جا نماید به کارپرداز ارزه‌الروم هم بنویسد به تأکید تمام لیکن باید تفصیل این وقایع را کارگزاران آذربایجان از این بهتر و زیان‌دارتر معلوم کرده بنویسد که قابل نوشتن در نوشتگات رسمی باشد این قدرها کافی نیست.

متعلق نوشته میرزا ابراهیم‌خان نایب‌الوزاره مورخه ۱۸ شهر جمادی‌الاولی سنه ۱۲۸۴ نمره ۱۱۱-۲/۲.

شماره سند: ۳۳۴

موضوع: تجاوز به صومای و برادوست

تاریخ: ۱۸ جمادی الاول ۱۲۸۴ هق

کارتن: ۱۲

پرونده: ۴/۱۲

نمره: ۱۱۱

سجاد مراسله که به باش شهیندری دولت عثمانی نوشته شده

به طوری که از خوی به نواب مستطاب والاتبار معین الدوله نوشته‌اند، در چهاردهم همین ماه چهار طایفه از طرف حکاری هر یک با هفتصد نفر جمعیت به محال صومای و برادوست ریخته قرای ذیل را خراب و اموال سکنه آن جا را نهبا و غارت کرده‌اند و مبالغی خطیر از اغنان و اجناس اموال قریه موسین، قریه مرتبه، قریه جوجی، قریه سیارک، قریه کبکچین، قریه سور، قریه خونی که آتشی زده‌اند. رعیت شکاک و یک اوبه از طایفه کاردار را به تاراج برده‌اند با اهتمامات اولیای دولتین علیتین به رفع غوایل و اختلالات سرحدیه و توجه طرفین به حفظ و امنیت سرحد و سرحدنشینان کمال تعجب از ارتکاب به این اعمال به غایت خلاف جمعیت مذبوره برای دوستدار حاصل است، واضح است اگر این عمل از مأمورین جزو سرحدداران آن دولت به ظهور رسیده باشد، مسئولیت آن در عهده مأمورین مذبوره و اگر طوایف و عشایر و ایلات سرحدیه آن دولت مرتکب به این اعمال شده باشند باز مسئولیت و بحث بر مأمورین جزو سرحدداران آن دولت وارد است که در حفظ و انتظام به عمل نیاورده آن‌ها

را مطلق العنان ساخته‌اند. لزوماً زحمت داده از آن عالی جاهان دوستان استظهاری به کمال توقع می‌نماید که سریعاً مراتب را به هر جا که لازم بدانند اظهار کرده قرار تنبیه جمعیت مزبوره و استرداد خساراتی که به اهالی قرای مزبوره و ایل شکاک و طایفه کاردار وارد آمده است داده دوستدار را از قرارداد خود مستحضر بدارند و هر چه زودتر جواب قلمی بدارند که به نواب معزی‌الیه که متصرف وصول جواب از جانب دوستدار می‌باشد، از مراتب استحضار داده شود. زیاده‌چه زحمت دهد. فی ۱۸ شهر جمادی الاول ۱۲۸۲.

(حاشیه) از این قرار سریعاً به سفارت عثمانی هم نوشته مطالبه احقاق حق شود. متعلق نوشتہ میرزا ابراهیم خان نایب‌الوزاره مورخه ۱۸ جمادی الاولی سنہ ۱۲۸۴ نمره ۱۱۱ - ۱/۲.

شماره سند: ۳۳۵

موضوع: تجاوز چهار طایفة هکاری به صومای و برادوست

تاریخ: ۲۹ جمادی الاول ۱۲۸۴ هق

کارتن: ۱۲

پرونده: ۴/۱۲

نمره: ۱۱۱

نامه میرزا ابراهیم خان نایب‌الوزاره به وزارت خارجه

خداؤندگارا، امروز از علی آقا شکاک کاغذی به عنوان نواب معین‌الدوله رسید مشتمل بر این است که چهار طایفه از طرف همکاری هر یک با هفت‌تصد نفر جمعیت به محال صومای و برادوست ریخته قرای هوسین و ملونه و جوجی و سیارک و کبکچین و سروموم (ارجونی) را خراب و اموال سکنه آن‌جا را با مبالغی خطیر از اغnam و اجnas رعیت شکاک که به قدر پنجاه هزار تومان می‌شود با یک اویه طایفه کاردار نهبا و غارت کرده‌اند. فدوی به محض وصول کاغذ علی آقا و استحضار بر مراتب مراسله به باش شهبندری عثمانی نوشته مطالبه تنبیه مرتکبین و استرداد خسارته را که به قرای مزبوره و این شکاک و طایفه کاردار رسانیده‌اند، نمود. سواد مراسله مزبوره را یا سواد مراسله مزبوره را یا سواد کاغذ علی آقا در این ضمن به جهت استحضار خاطر مبارک بندگان اجل امجد ارفع دام اجلاله ارسال می‌دارد و ان شاء الله تعالى بعد از رسیدن جواب از باش شهبندری عثمانی هم از مدلول آن خاطر مبارک را مستحضر خواهد داشت. زیاده چه جسارت نماید.

۱۴۶

کردستان در مسیر تاریخ به روایت استناد

الامر الاجل الارفع مطاع ۲۹ شهر جمادی الاولی ۱۲۸۴
(حاشیه) دو متعلق دارد - خلاصه شد.

محل مهر: العبد ابراهیم

تبرستان
www.tabarestan.info



پس از پایان وقایع شهربور ۱۳۱۰ از سوی حکومت شاه سرلان عشاپیر را به کلام الله مجید سوگند دادند که به شاه و فادر باشند، در این عکس خوانین سفر ایستاده و مرحوم محمدخان جوانمردی در حال ادائی سوگند به کلام الله، در حضور امام جمعه و مقامات است.

شماره سند: ۳۶۶

موضوع: تجاوز ایل شکاک به خاک سلماس

تاریخ: ۴ دی‌قده ۱۲۹۶ هـ

پرونده: ۵/ح

نمره: ۵۲

به سفارت کبرای دولت عثمانیه (نامه وزارت خارجه)

این روزها نواب امیرزاده والاتبار عمیدالدوله حاکم خوی و سلماس به اطلاع اولیای دولت علیه رسانیده است، بعض اشاره شکاک رعیت این دولت علیه که به خاک آن دولت علیه فراری هستند به هر وقت فرصت سواره و پیاده داخل سلماس شده، مصدر شرارت و نهض و غارت می‌شوند، همین که سوارهای این دولت علیه خبردار شده آن‌ها را تعاقب می‌نمایند بلادرنگ خود را به واسطه رعایت شرایط لازمه و عدم ماذونیتی که دارند، از تعاقب آن‌ها منصرف شده مراجعت می‌نمایند و جلوگیری نکرده، اشاره مرقومه را در این اطوار ناصواب غیرمسئول گذاشته‌اند، علی‌هذا از آن جناب جلالت‌ماب با کمال احترام متوقع است، اولاً هر چه زودتر تأکیدات لازمه را برای رد آن‌ها و سد شرارت اشاره مذبوره به جاهای مقتضیه اصدار نمایند که من بعد نظیر این گونه اطوار که منافی منظورات اتحاد صادقانه دولتین علیتین است در آن حدود واقع نشود، ثانیاً وصول و اخذ اموال منهوبه را تماماً در تحت نظر مودت اثر خواهند گرفت که هر چه زودتر به اقتضای تکلیف از مرتكبین به حیطة وصول رسیده عاید صاحبان اموال گردد. بدیهی است که در رعایت حسن مسالمت ورفع این گونه اغتشاشات

عمر فاروقی

۱۴۹

سرحدیه، چنان‌که کاملاً از این طرف رعایت می‌شود، از آن طرف نیز ملاحظات معتمدانه را منظور خواهند داشت و دوستدار در کمال اطمینان منتظر اقدامات مؤثرانه آن جناب جلالت‌مآب خواهد بود. در این موقع احترامات کامله را تجدید می‌نمایم.

فی شهر ذی قعده ۱۲۹۶

تبرستان

www.tabarestan.info

شماره سند: ۳۶۵

موضوع: تجاوز ایل شکاک

تاریخ: ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۴۹۶ هـ

کارتن: ۱۶

پرونده: ۵/ح

نامه سفارت در تهران به وزارت خارجه

جناب مستطاب اشرف امجد ارفع دوستان استظهارا مشفقاً معظمما
مکرماً مهربانا

از قرار اشعار ولایت جلیله وان در شب سی ام نیسان ماه گذشته شصت
هفتاد نفر از شکاک‌های سکنه در ایران مسلحانه به قضای کوار تجاوز
نموده به ناحیه دیری بر سر قریه پاصان هجوم آورده، اغnam و اشیای اهالی
آن جا را غارت کرده، مراجعت می‌کرده‌اند که جهانگیر آقا در مقام دفع و
تعاقب آن‌ها برمی‌آید. در آن اثناسه نفر آدم‌های جهانگیر آقا مجرح و دو
نفر از متتجاوزین مقتل می‌شوند و مقداری از منهوبات مسترد شده و
دویست رأس اغnam باقی می‌ماند که داخل حدود شده آسوده می‌شوند. و
این نوع شقاوت و شرارت‌ها همیشه از علی‌آقای شکاک و اتباع او نسبت به
خاک و تبعه عثمانیه سرزده ولایت مشارالیه قویاً خواهش می‌کند که
امنای عظام دولت علیه ایران چاره بفرمایند و باقی منهوبات مزبوره را
مقرر دارند که مسترد و عاید شود. چه زحمت دهم.

فی ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۴۹۶

مهر فخری

شماره سند: ۳۷۶

موضوع: تجاوزات

تاریخ: ۱۲ ذیقعدہ ۱۲۹۶ هـ

کارتن: ۱۶

پرونده: ۵/ح

تبرستان

www.tabarestan.info

هو

نامه سفارت عثمانی در تهران به وزارت خارجه

جناب مستطاب اشرف امجد ارفع دوستان استظهارا مشفقا معاضا
مکرما مهربانا

از قرار شرحی که از ولایت وان به سفارت کبری در تهران رسیده است.
از کسان علی آقای شکاک طایفه خضری فراریان دولت عثمانیه تخطی
نموده به حیوانات بازار که تابع ناحیه دیری می ریزند و چوبان آن ها را قید و
بند کرده به طرفی می گذارند و پنجاه شصت رأس حیوانات مذبوره را یغما
کرده می برنند و تا مأمورین حدود مطلع می شوند داخل خاک ایران
می کنند، اکنون از انصاف و حق شناسی مسلم جناب مستطاب اشرف
سؤال می شود که آیا نهایتی نباید به این حرکت داده رعایای بیچاره
سرحدنشین را آسوده داشت و البته جناب مستطاب اشرف هم مثل
دوستدار از استماع این وقایع متولیه متأسف خواهند شد و لهذا جداً
دوستدار خواهشمند می باشد که شرح اکید در استرداد منهوبات مذبوره و
جزای مرتکبین مذکوره و عدم تکرار حالات مرقومه به هر جا لازم داشته
مرقوم فرمایند و اگر منکر باشند این فقره را هم مزید موادی فرمایند که به

مقربالخاقان قلی خان سرتیپ به تحقیق و تسویه آنها مأمور است و کاش نگارش دهنده مقربالخاقان مشارالیه در کجا خواهد بود که مأمور ولایت جلیله وان هم زودتر به او ملحق شود تا به اتفاق به تحقیق و تسویه امور پردازند.

زیاده چه زحمت دهد.

تبرستان

۱۲ ذیقده الحرام ۱۲۹۶
مهر فخری

www.tabarestan.info

شماره سند: ۳۷۵

موضوع: مذاکره علی آقاخان شکاک

تاریخ: ندارد (احتمالاً ۱۳۰۳ هق)

کارتن: ۱۸

پرونده: ۴/۱۲

تبرستان
www.tibarstan.info
فهرست عرض به خاک پای اقدس همایونی
(از وزارت خارجه)

برحسب امر قدر همایونی دیروز بعد از مرخصی از خاک پای همایون تلغراف رمز بورغ را برای میرزا اسدالله خان فرستاد بعد به نواب ناصرالدوله اطلاع داد که برای مذاکرة کار علی خان شکاک و قلعه چهريق با او حرف زده اطلاعات او را به عرض خاک پای همایون برساند که تکلیف در جواب جناب امیر نظام معلوم شود. چون شب دیر شده بود امروز صبح نزد چاکر فدوی حاضر شد، اعتقاد و اطلاعات ناصرالدوله از این قرار است که علی خان مطاعیتی بر همه ایل شکاک که دو هزار خانوار ندارد بلکه عداوتی هم میان او و اغلب ایل شکاک هست و این که علی خان می خواهد در چهريق جا به او و اغلب این شکاک دارد که مبادا وقتی فرست کرده اذیتی به او برساند چنان که سابقًا گاهی این کار را کرده‌اند. دوباره علی خان را در چهريق جا دادن عیوب زیاد دارد اولاً دماغ خشکی دارد از کجا که دوباره یاغی نشود و دولت برای تنبیه او به زحمت تازه نیافتد، ثانیاً، تنها به چهريق اکتفا نکرده حکومت محالات چهريق را هم خواهد خواست همین که به آن جا مسلط شد، کسانی را که مأموریت قشون خدمت کرده بودند

بالمره تمام خواهد کرد و رغبت آن جا به اتفاق خاک عثمانی قرار خواهد کرد.

ثالث، طالب ایلخانی گری کل شکاک خواهد شد اگر ندهند البته مفسدہ کرده تقصیر را گردن ایل کاردار شکاک که در صومای برادوست به آسودگی و اطاعت نشسته مشغول رعیتی هستند، خواهد انداخت و سعی خواهد کرد که آن ها را مقصراً و متهم کند. اگر دولت پایی نشود، حقوق مردم داخل و خارج و قتل و غارتی که علی خان و کسان او گزدهاند، مهمل خواهد ماند و اگر دولت پایی شود، باید محض حرف علی خان به ایل شکاک سخت بگیرد تا به درجه [بی] که آن ها از دولت علیه رو گردان شود. در خوی هم اگر بی کار بماند همین مفسدہ را خواهد کرد. رابع، دادن چهریق دوباره به علی خان مایه حرف می شود که اگر این آدم عیبی نداشت، چرا لشکر به سرا فرستاده، خانه او را خراب و خودش را بی پا کردن و اگر عیب نداشت دوباره چرا چهریق را به او می دهند. بهتر این است به او بگویند که خود و پرانش آمده در تبریز در کمال عزت و آسودگی بمانند، نوکری کنند، مواجب بگیرند و آسوده و محترم شوند و آن نود خانواری که با او بودند، بروند در محلات چهریق سکنی نمایند، نه در خود چهریق. اگر این تکلیف را قبول کرد چهریق و محلاتش آسوده و آباد و ایل شکاک فارغ و امیدوار خواهند ماند و فسادی و خلاف نظمی هم از جایی بروز نخواهد کرد. محسنات زیاد دارد که خیلی از این جا بیش تراست و اگر قبول نکرد منتها این است که دوباره به خاک عثمانی عود نماید و این برای دولت ضرری ندارد، منتها یک علی خان و چند خانوار از بستگان او از شکاک کم شده‌اند، دله دزدی هم اگر در سرحد خواسته باشد بکند، اولاً در مقابل ایل کاردار نمی تواند، جواب او را به خوبی می دهند، اگر هم جواب ندادند، اقلأً دولت

زبانش به عثمانی‌ها دراز است که شکاک را مطالبه نماید، یکی هم ناصرالدوله محترمانه می‌گفت که پسر علی‌خان با آقاخان حاکم خوی، خویش و قوم است، تصدیق او در حق علی‌خان ممکن است مشوب به عرض باشد و نیز می‌گفت من این‌ها را در چاکری و صداقت به خاک پای همایون عرض می‌کنم، استدعا دارم به اسم من شهرت نیکنند. چاکر فدوی خود نیز جسارت به عرض می‌کند که این حرف‌ها به قاعده و پلوتیک دولت هم نزدیک است، اگر علی‌خان در چهريق جا بگیرد، عثمانی‌البته مطالبه تبعید او را خواهد کرد، اگر چه دولت علیه هم جواب دارد که هر وقت پسرهای شیخ راشما دور کردید، ما هم علی‌خان و امثال او را دور می‌کنیم برای اطلاع رأی جهان آرای همایون جسارت شد. الامر القدس الاعلى مطاع...؟

والسلام...

چنان‌که در این گزارش وزارت خارجه به پیشگاه پادشاه ایران مشاهده می‌فرمایید، نویسنده نامه به پسران شیخ اشارت داشته و این موضوع به احضار مرحوم شیخ عبیدالله شمزینی مربوط می‌شود. که دولت ایران خواسته از علی‌خان و مقابل آنان استفاده کرده و پسران شیخ نیز احتمال خطر جهت ایران داشته‌اند، چنین پیشنهادی شده است.

شایان ذکر است این نزاع‌ها کلأً عشايري و داخلی بوده لکن سیاست‌گذاران دنیا وطن کرد را تکه و پاره کرده، قسمت عمده آن را به ناحق به ترکیه واگذار کرده‌اند و جالب است که این عده به نام ترک در این کشور اصلأً ترک نبوده و کلأً مهاجرین سرگردانی از ایلات و قبایل و طوایف

گوناگون هستند که به مقتضای سیاست زمان بر جوامع ساکن در این نقطه از جهان مسلط شده و به نام خلیفه اسلام به دین اسلام و بشریت خیانت‌ها و جنایت‌های ناروا کردن و مردمان فقیر و زحمت‌کش را به گناه عقاید دینی و مذهبی به خاک و خون کشیدند، اما نظام دیرین آنان توسط مصطفی کمال پاشا و از گون گردید ولی خود او نیز به مصدق «جو از چنگال گرگم در ربودی و لیکن عاقبت گرگم تبو بودی» روزی جنایت‌کاران و سلاطین عثمانی را سفید کرد و این کشور اسلامی را به مرکز فجایع و جنایات و دزدی و مواد مخدور و فحشا، مبدل کرده، نیروهای بیگانه زیر نام پیمان‌های ناتو و سنتو و غیره در آن، جا خوش کردند.

رژیم لاییک ترکیه جنایت‌کارترین رژیم عصر حاضر بوده و در مقابل کردهای این کشور جنایاتی به مراتب خوفناک‌تر از جنایات صدام‌حسین در عراق مرتکب شده است و اینک در زمان تحریر این کتاب حتی در مقابل دیدگان باز کلیه کشورهای امپریالیستی و ضد امپریالیستی و آن‌هایی که دم از حفاظت حقوق مستضعفان می‌زنند، علنًا نیروهای زرهی و هوایی و پیاده خود را با تمام قوا به داخل کشور عراق کشانیده و به نام نیروهای معارض کرد ترکیه به تاراج و کشتار مردم بیچاره شمال عراق که همانا کردهای مظلوم هستند، پرداخته است و متجاوز از پنج سال است که رهبر مقاومت کردهای ترکیه، یعنی عبدالله اوجالان را با همکاری اسرائیل و آمریکا از کشور آفریقایی کنیا ربوده و در جزیره (امرالی) محبوس کرده‌اند در حالی که پیغام کاک عبدالله از ابتداء، صلح و مذاکره و آشتی ملی بوده است.

شکاک‌ها از چندین عشیره با موقعیت نابرابر تشکیل یافته‌اند که تعداد آن‌ها به بیست و پنج عشیره می‌رسد، به طور کلی سه عشیره «عبدوی»،

«مامدی» و «کردار» عشاير مرکزی و مسلط و نامآور آن‌ها هستند و بقیه به صورت حاشیه‌یی در اطراف این سه مرکزیت به سر می‌برند. ولی در میان این حاشیه‌ها هم تیره‌های نیرومندتری چون «همnarه» به چشم می‌خورند. ریاست ایل پیوسته در میان دو طایفه عبادی و کردار بوده و خانواده عبادی مدعی هستند که از اولاد و احفاد و اماء و سران سپاه صلاح الدین ایوبی هستند.

در آغاز قرن حاضر بر سر ریاست ایل شکاک رقابتی چشمگیر وجود داشت و یکی از مدعیان رهبری همین مرحوم علی آقا شکاک از ایل پس آقای عبادی بود که اسناد و روابط او را ملاحظه فرمودید و اولادان محمدآقا همانا سرداران نامور این طایفه یعنی جعفرآقا و اسماعیل آقا سیمکو بودند که در مقابل آن‌هانیز عمر آقا از طایفه مامدی قرار داشت که بنابر روایاتی عمومی سیمکو بوده و فرد سوم مصطفی آقا از دودمان پس آقای کردار بوده. عمر آقا رئیس ایل مامدی در سال ۱۹۰۲ وسیله عوامل پادشاهی ایران کشته شد و مصطفی آقانیز با دسیسه رقبای عبادی خود به قتل رسید و جعفرآقا شکاک برادر بزرگ‌تر اسماعیل آقا ریاست طایفه را به عهده گرفت.

در سال ۱۲۸۴ شمسی (۱۳۲۳ قمری) هنگامی که مظفرالدین شاه در اروپا بود و محمدعلی میرزا در تهران عنوان نایب‌السلطنه داشت، در تبریز اتفاق شگفتی رخ داد که از ارج دولت در نزد مردم بسیار کاست. کسری داستان این حادثه را در «تاریخ مشروطه ایران» چنین آورده است: «ایل شکاک از کردانی هستند که در نزدیک خاک عثمانی سکونت دارند. سران اینان هر زمان فرصت دیدندی با دولت نافرمانی کردندی و به تاخت و تاراج برخاستندی. در این زمان‌ها از چند سال باز، محمدآقا،

سران ایل و پسرش جعفرآقا نافرمانی می‌نمودند و از تاخت و تاز باز نمی‌ایستادند. نظام‌السلطنه که پس از رفتن محمدعلی میرزا به تهران به پیشکار آذربایجان آمده بود، به جعفرآقا زینهار داد و او را به تبریز خواست. جعفرآقا با هفت تن از برگزیدگان کسان خود که یکی از ایشان میرزا نام دانی اش می‌بود، آمد و نظام‌السلطنه با او مهربانی نمود.

چون این زمان در قفقاز گرم‌اجنبی ارمنی^۱ مسلمان می‌بود و آگاهی‌هایی که از آن جا می‌رسید در تبریز مردم را می‌شورانید و در اینجا نیز هر زمان بیم آشوب می‌رفت، چند روز نگهداری تهرستان را به او سپرده که با کسان خود بگردد و اگر آشوبی رخ داد، جلو مردم را بگیرد.

تا چندی آنان در شهر می‌بودند و هم‌چنان با تفنگ و فشنگ می‌گردیدند و چون از بازارها یا کوچه‌ها می‌گذشتند مردم به تماشا می‌ایستادند. یک روز ناگهان آواز افتاد که جعفرآقا را کشته‌اند و کسان او شلیک‌کنان گریخته و چند کس را با تیر زده‌اند. در شهر تلگراف دستوری به نظام‌السلطنه فرستاد که جعفرآقا را بکشد و او چنین درست کرده که محمدحسین خان ضرغام را که از سرکردگان سواران قره‌داغ بود به سرای خود خوانده و نیز به چند تنی از فراشان و دیگران تفنگ و تپانچه داده و در زیرزمین سرای خود آماده گردانیده و پس از آن جعفرآقا را به آن جا خوانده است. جعفرآقا بی‌آن که بدگمان باشد با کسان خود در آمده و آنان را در حیاط در پایین گذارده و خود برای دیدن نظام‌السلطنه از پله‌ها بالا رفته است. فراشان او را به اتاق کوچکی راه نموده‌اند، ولی همین که نشسته. ضرغام تفنگی به دست از روزنه او را نشانه گردانیده و جعفرآقا جسته و افتاده و جان سپرده است.

کسان او در پایین، همین که آواز تیر شنیده‌اید، چگونگی را دریافت‌هاند

و شلیک کنان از پله‌ها بالا رفته‌اند. فراشان گریخته‌اند و آنان خود را به سر کشته جعفرآقا رسانیده و چون او را بی جان یافته‌اند، نایستاده و به اندیشه رهایی خود افتاده‌اند و پنجره‌بی را باز کرده و از آن جا یکایک بالا خزیده‌اند و خود را به پشت بام رسانیده‌اند از آن جا نیز خود را به کوچه رسانیده و شلیک کنان راه افتاده‌اند و به هر کسی رسیده‌اند، زده‌اند و از شهر بیرون رفته‌اند. کسان نظام‌السلطنه بیش از این نتوانسته‌اند که دو تن از ایشان را بزنند و دیگران جان به در برده‌اند. کشته جعفرآقا را با آن دو تن آوردند و در عالی قاپو آویزان گردانیدند. اما آن کردان که رفته بودند نظام‌السلطنه یک دسته سوار از دنبال‌شان فرستاد که در ارونق به ایشان رسیدند و آنان دلیرانه به جنگ ایستادند و به نگهداری خود کوشیدند و در میان زد و خورد زیرکانه اسب‌هایی از اینان به دست آوردند و بر نشسته از میان رفتد.

محمدآقا، پدر جعفرآقا به این دستاویز بار دیگر به نافرمانی برخاست و آشوب فراهم گردانید و چون در این هنگام گفت‌وگوی مرزی با عثمانی پیدا شده و رنجش‌هایی میان دو دولت می‌بود، او فرصت شمرده به استانبول رفت و در آن جا از دولت نوازش یافت و لقب پاشایی گرفت و به کارهایی می‌کوشید، اما در سایه پیش‌آمدی به او بدگمان گردیدند و آن‌چه داده بودند پس گرفتند و او کاری نتوانست، لیکن خواهیم دید که از پسر دیگرش اسماعیل آقا سیمکو کارهایی برخاست.

گفته شد که ایل شکاک بین ارومیه و سلماس در نقاط مرزی ایران و ترکیه سکونت دارند و تعداد آنان در حدود ۴۴۰۰ خانوار است. پس از کشته شدن جعفرآقا، اسماعیل آقا پسر دیگر محمدآقا، رئیس ایل شکاک،

در دز مستحکم چهريق سکونت داشت. هر وقت اوضاع اقتضاء می‌کرد از دولت ایوان فرمان‌برداری می‌کرد و هر وقت دولت را ضعیف می‌دید، طغیان می‌نمود و به غارت و چپاول دهات می‌پرداخت. قبل از اسماعیل آقا برادرش جعفرآقا که موجبات نامنی منطقه را فراهم کرده بود، در زمان مظفرالدین شاه به دستور نظام‌السلطنه والی تبریز کشته می‌شود و اسماعیل آقا نیز همین مسأله را دستاویز قرار داده و طغیان می‌کند و به جان اهالی بی‌گناه منطقه می‌افتد. زمانی که عثمانی‌ها ایران را تخلیه می‌کردن، یک دسته از سپاهیان آنان به توب و سلاح خود در چهريق به اسماعیل آقا پیوستند و از رفتمن به وطن خودداری کردند. از طرف دیگر تحریکات خارجی که نتوانسته بود آسوریان را بر منطقه مسلط سازد. اجرای نقشه‌های خود را به دست اکراد و ایلات منطقه شروع کرد.

در بهمن ماه سال ۱۲۹۷ سردار فاتح به حکومت ارومیه منصوب گردید و برای جلوگیری از تعدیات اکراد که در این موقع علنی شده بود به چهريق رهسپار گردید تا با مذاکره، اسماعیل آقا را رام کند، اما این عمل به جای جلوگیری از تعدیات، موجب تحری بیشتر اسماعیل آقا سیمکو و اکراد گردید. در این زمان حکومت آذربایجان به دست مکرم‌الملک، قائم‌مقام والی تبریز اداره می‌شد و او می‌خواست که سیمکو را از بین ببرد، اما سپاه لازم را نداشت. لذا از راه دیگری وارد شد و آن این‌که بمبی در جعبه شیرینی برای اسماعیل آقا فرستاد تا او را نابود کند، اما این عمل باعث کشته شدن برادر او علی آقا و چند تن دیگر گردید و اسماعیل آقا از این تله جان سالم به در برد. پس از این پیشامد سیمکو بر سنگدلی خود افزود و کردان به آشوب و تاخت و تاراج افزودند. شهر خوی به علت استواری خود و دلیری مردمش در امان بود ولیکن ارومیه و لکستان در خطر افتاد. در

اوایل سال ۱۲۸۹ خورشیدی سپهبدار اعظم، والی آذربایجان و ضیاءالدوله حاکم ارومیه گردیدند. حاکم جدید مردم را آماده دفاع از شهر نمود و مردم نیز به لحاظ کارданی حاکم، آماده فداکاری شدند، اسماعیل آقا ابتدا نقشه ربودن حاکم ارومیه را کشید و چند نفر را فرستاد و این افراد پس از محاصره محل حکومتی، غفلتاً شروع به تیراندازی نمودند ولیکن حاکم خود را نباخته و مردم نیز فوراً به کمک سربازان دولتی شتافتند و این غایله را به خوبی دفع کردند. در واقع ضیاءالدوله مانع بزرگ پیشرفت سیمکو بود که متأسفانه به دست والی تبریز عزل و به جای وی، سردار فاتح منصوب گردید. سردار فاتح همراه کنسول انگلیس از طریق دریا وارد منطقه شد و مورد استقبال اسماعیل آقا قرار گرفت. از این تاریخ رفت و آمد اکراد به شهر آغاز شد و امنیت دهات نیز به دست افراد اسماعیل آقا افتاد، اما افراد شکاک به جای ایجاد امنیت، خود به غارت مردم می‌پرداختند تا جایی که روستاییان و مردم شهر به دارالحکومت ریختند و برداشتن آن مأمورین را از دولت خواستار شدند. سردار فاتح حاکم شهر، ناظر صحنه‌ها بود، اما کاری از دستش ساخته نبود. با انتشار اخبار تجاوزات سواران شکاک در ارومیه و سلماس، آزادی خواهان تبریز و دمکرات‌ها سخت ایستادگی نمودند و از طرف ایالت تبریز اسدآقاخان برای انتظام امور سلماس و ارومیه به آن شهر اعزام گردید. او با تجهیز قوا و استخدام سرباز آماده مقاومت شد. اسماعیل آقا که نقشه تسلط بر آذربایجان غربی را در سر می‌پروراند به سوارانش دستور داد که حملات خود را به دهات و شهرها بیشتر نمایند تا انتظامات منطقه به هم بخورد. از این رو هر روز جنگ بین زاندارمها و افراد سیمکو ادامه داشت. اسماعیل آقا برای این که تسلط خود را در منطقه کامل نماید، به سردار فاتح پیغام

داد تازمانی که شهر را ترک نکرده و به تبریز مراجعه ننموده، مانع از قتل و غارت نخواهد شد. لذا سردار فاتح که از اول هم سیاست نرمش پیشه کرده بود، ارومیه را ترک و حکومت شهر را به دست میرزا علی‌اکبرخان، قائم مقام خود می‌سپارد. جاده‌های ارتباطی عموماً در دست اکراد بود و رفت و آمد صورت نمی‌گرفت، حاکم جدید به فکر حفاظت جاده آبی از طریق دریا افتاد از این رو به دستور وی در هر سه کیلومتر از جاده برج‌هایی ساختند و محافظین کافی در برج‌ها گماشتند، بدین ترتیب جاده ارتباطی ارومیه - تبریز از طریق دریا امید نجات منطقه را بیشتر نمود.

اسماعیل آقانیز که مقدمات کار را آماده کرده بود، ارشد آقازاده را روانه ارومیه کرده او به راحتی وارد شهر شد و علی‌اکبرخان حاکم شهر را دستگیر و زندانی نمود و شهر به دست افراد ایل شکاک افتاد. اسدآقاخان که اوضاع را خراب دید مأموران انتظامی را برداشت و بندر گلمناخانه را مستحکم کرد و منتظر قوای کمکی از تبریز شد. اسماعیل آقا، عمرخان، یکی از رؤسای طوابیف ایل شکاک را مأمور فتح گلمناخانه نمود و او را با استفاده از توبهای عثمانی‌ها که به اسماعیل آقا پیوسته بودند، برج‌های جاده بین ارومیه و گلمناخانه را تخریب و به بندر حمله نمود. جنگ سختی میان اسدآقاخان و عمرخان شکاک در گرفت و در این حین قوای کمکی که نیروهای دولتی منتظر آن بودند از راه دریا رسید، اما شلیک توبهای آنان را وادر عقبنشینی نمود. از طرف دیگر، چون اکراد می‌دانستند که بالاخره قوای کمکی تبریز خواهد رسید، فشار خود را بیشتر کردند و اسدآقاخان هم که از رسیدن قوای تبریز ناامید بود و تعدادی از نفراتش را از دست داده بود، ادامه مقاومت را بی‌فایده انگاشت و شبانه با باقی‌مانده

افرادش در میان برف و بوران و سرمای شدید، از طریق ارونق عازم تبریز شد و بندر گلمانخانه به دست افراد شکاک افتاد. پس از فتح بندر شکاک‌ها متوجه منطقه لکستان سلماس شدند. ابتدا به روستای سلطان احمد و سپس به قره قشلاق حمله کردند و با وجود این‌که مردم این منطقه مقاومت شجاعانه‌یی کردند، اما نتوانستند در مقابل توب و مسلسل مقاومت نمایند، لذا عده‌یی کشته شدند و باقی ماننده مردم تیز با زن و کودک راه بندر شرف‌خانه را در پیش گرفتند و تا شرف‌خانه به لحظه برف و سرمای شدید متحمل تلفات سنگینی شدند.

انتشار اخبار وحشتناک لکستان احساسات تبریزی‌ها را برانگیخت، لذا سردار انتصار قائم مقام عین‌الدوله قشوی آماده کرد و به سوی سلماس اعزام نمود. از تهران نیز افسری روسی به نام فیلیپوف به تبریز و سپس به شرف‌خانه اعزام گردید. او اردوی مجهزی از قوای دولتی فرقاً‌ها و سواران محلی ترتیب داد. اوایل اسفندماه سال ۱۲۹۸ حمله قوای دولتی به اکراد آغاز گردید و پس از جنگ‌های شدید، در پنجم اسفند ماه قوای دولتی پیروز و سلماس آزاد گردید. اسماعیل آقا پس از این شکست به قلعه چهريق عقب‌نشنی کرد و منتظر قوای دولتی شد. بعد از فتح سلماس، اکثر رؤسای طوايف از اطراف اسماعيل آقا پراکنده شدند و به مناطق خود رفتند. سردار انتصار نیز به تبریز برگشت و به قلعه چهريق پرداخت و جنگ بسیار سختی میان مهاجمین و مدافعين قلعه در گرفت و اسماعيل آقا خاتمه کار خود را نزدیک دید. تلگرافی به عین‌الدوله حاکم رسمی تبریز که در زنجان مقیم بود، مخابره نموده و اطاعت خود را از دولت ابراز نمود و بدین ترتیب مقدمات خلاصی خود را از دامنی که افتاده بود، فراهم ساخت. عین‌الدوله پس از رسیدن تلگراف دستور سازش داد این عمل موجب

گردید که بعدها بی پرواپی سیمکو بیشتر شود و اکراد دیگر به او بپیوندند. بنابراین منطقه سلماس و ارومیه بار دیگر به دست افراد ایل شکاک افتاد و عمرخان نماینده اسماعیل آقا به مدت یک ماه تمام مردم این منطقه را زیر شکنجه گرفت و دارایی آنان را برای صرف هزینه اکراد غارت نمود. در دهات وضع بدتر از شهر بود و آن مناطق نیز در آتش قتل و غارت می سوختند. گروههای زیادی از آنان به شهرها پناهنده می شدند.

در این اثنا به دنبال اخبار رسیده از ارومیه و مخصوصاً رسیدن اسدآقاخان و ژاندارمها به تبریز، دموکراتها و اهالی تبریز را سخت برآشت. حاج مخبرالسلطنه والی آذربایجان ملکزاده را همراه اسدآقاخان مأمور سرکوبی تعدیات شکاک کرد. این اردو می خواست از طریق میاندوآب و مهاباد عازم ارومیه شود، اما در مهاباد غافل‌گیر شد و ژاندارمها کشته شدند. پس از این حوادث امیر ارشد پسر رستم خان حاج تیلکو که در زمان ولیعهدی مظفرالدین شاه رئیس طایفه علیلو بود، توسط قوامالسلطنه نخست وزیر، مأمور دفع سیمکو می شود. در این وقت والی آذربایجان حاج مخبرالسلطنه بود که با امیر ارشد میانه خوبی نداشت. امیر ارشد در شرفخانه قوای خود را کامل کرد و قرار شد که اقبالالسلطنه ماکویی نیز به اردو بپیوندند، اما به بهانه جلوگیری از پیوستن ایل جلالی به غایله، در ماکو ماند و پسرش را روانه اردو نمود. به هر حال سران اردوی دولتی توافق نداشتند. با این حال جنگ در منطقه شکریازی در گرفت و شکست در سپاه اکراد افتاد و آنان به سوی قلعه چهريق فرار نمودند. پس از این واقعه تیری از اردوی دولتی به امیر ارشد اصابت کرد و موجب قتل وی شد و سپاه او بدون اخذ نتیجه متلاشی گردید. بعد از این که افراد سیمکو به این پیروزی ها دست یافتند، بر منطقه

سلط شدند و این وضع تا کودتای ۲۴ اسفند که رضاخان بر سر کار آمد، ادامه داشت. رضاخان ۴۵ روز پس از کودتا، یعنی ۱۸ فروردین ۱۲۹۹ اولین دسته ارتش را برای قلع و قمع سیمکو به آذربایجان اعزام نمود. در این جنگ قوای اکراد به محاصره درآمد، اما با وقوع قیام لاهوتی در تبریز، قوای دولتی عازم سرکوب لاهوتی شد ولی پس از آن که قیام لاهوتی توسط سرتیپ شیبانی خاموش گردید، مسئله سیمکو به طور جدی در دستور کار ارتش ایران قرار گرفت.

زمانی که اخبار جنبش لاهوتی و حرکت قسمتی از اردوی دولتی به تبریز منتشر گردید، اکراد بیش از پیش تشجیع گردیدند. از این رو سید طه نوه شیخ عبیدالله که از همکاران و مشاوران سیمکو بود، شبانه بر سر اردوی دولتی ریختند و خالو قربان را که فرمانده عشایر گیلان بود، کشتند. با کشته شدن فرمانده سپاه، عشایر گیلان پراکنده شدند و هر کدام راهی اوطان خود گردیدند، بدین ترتیب بود که اردوی دولتی متلاشی گردید، خبر کشته شدن خالو قربان و متلاشی شدن اردوی دولتی، تهران را متوجه اهمیت موضوع کرد، لذا سرتیپ جهانبانی مأمور دفع غایله آذربایجان گردید. در این زمان سیمکو سرمست فتوحات بی در بی خود بود. کشته شدن سردار ارشد خالو قربان^۱ و متلاشی شدن اردوی دولتی در طسوج و مهاباد، وی را زیاده از حد مغرور کرده و اکراد منطقه آذربایجان را تحت نفوذ او درآورده بود. خالو قربان از اکراد هرسین و از یاران میرزا کوچک خان جنگلی بود لکن نسبت به وی خیانت کرد و به رضاخان

۱. خالو قربان و خالو مراد از اکراد هرسین و در جنبش جنگل نقش اساسی داشتند لکن پس از وفات میرزا کوچک خان سر بریده او توسط خالو قربان در امامزاده هاشم گیلان به رضاخان تقدیم شد و سپس او را به جنگ شاک فرستادند اما در مهاباد پوست از مرش کندند.

پیوست واز سوی او لقب «سردار ارشد» و درجه سرهنگی گرفت. جنگ بین دو نیرو روز عاشورای سال ۱۳۰۱ خورشیدی با سرعت و شدت تمام آغاز گردید و پس از یک شبانه روز موجب شکست و متواتری شدن اکراد به قلعه چهريق شد. قواه دولتی پس از عبور از مشیوداغ و قزل داغ وارد سلماس شدند و آن شهر را تصرف نمودند. قواه دولتی، پس از شکستن مقاومت‌های اکراد، قلعه را تصرف نموده در نتیجه اکراد به سمت مرز ترکیه متواتری شدند و این حادثه تبریز است بايان یافت. لکن به شرح سوابق موجود و مدارک سیاسی و تاریخی معاصر ایران اسماعیل آقا سیمکو^۱ به سال ۱۹۲۹ میلادی با توطئه قبلی سران و سپاه رضاخان پهلوی در شهر اشنویه به قتل رسید.

مرحوم میرزاکریم می‌نویسد: روزی که سپاهیان سیمکو شهر مهاباد را تسخیر کردند من با چشم خود دیدم که در مقابل تپه مشهور به محمود کان، عده‌یی از اسراء را صفت کرده و تیرباران می‌کردند در عین حال سیمکو را دیدم که مرتب تأکید می‌کرد که سرهنگ ملکزاده فرمانده نظامی مهاباد را زنده بیاورند و از کشتن او و افسران خودداری شود در این موقع دیدم سرهنگ ملکزاده و چند نفر افسر را بالباس پاره و پوره و ژنده به حضور سیمکو آوردند و او با ایشان دست داد و مهریانی کرد.

آن‌گاه سرهنگ ملکزاده با دیدن اعدام شدگان به سیمکو گفت: چرا این مردم را کشته‌ید در چه قانونی اسیران را می‌کشند که شما چنین کردید؟ سیمکو پاسخ داد که این افراد نظامی نبودند، بلکه اهالی بناب و

۱. در خاطرات «مرحوم میرزاکریم بهرام بیگی»، کاتب و میرزاکریم بهرام عشاير منطقه که خود در متن و بطن قضایا بود و توسط مؤلف کتاب حاضر به زبان گردی گردآوری و تنظیم شده به نکات جالبی درباره اسماعیل آقا اشاره شده است.

میاندوآب و عجبشیر و غیره هستند که آن‌ها را اجیر کرده و آورده‌اند و من تاکنون یکی دو بار این‌ها را به اسارت گرفته بودم هر بار آن‌ها را جمع کرده و نصیحت کرده بودم که به کشاورزی و دامداری خود پرداخته و کاری به جنگ و درگیری نداشته باشند به خصوص که نام آن را جنگ کرد و ترک و غیره نهاده بودند، اما این افراد به نصایح من توجه نکرده‌اند و با آن‌که به آنان پول بین راهی و مخارج داده بودم به جنگ با من بخواستند، لذا من هم ناچار شدم این بار دستور قتل را صادر نمایم، چون من دولت نیستم تا اردوگاه اسراء و غیره دایر نمایم.

آن‌گاه سیمکو به ملک‌زاده گفت: من هم از تو سئولی دارم. ملک‌زاده گفت: گوش می‌کنم.

سیمکو گفت: شما که فرمانده نظامی و سیاسی مهاباد بودید و قاعده‌تاً باید حافظ جان و مال و ناموس مردم باشید، چرا به زاندارم‌های خودتان اجازه می‌دادید در خیابان و معابر و حتی جلو حمام زنانه حاضر شده و با زور چادر و حجاب از سر زنان کرد بردارند و حتی به چند تن از نوامیس مردم فقیر تجاوز کنند؟ آیا گناه این مردم چه بود و شما چه جور حافظ ناموس و جان مردم و نماینده کدام دولت بودید که به زنان حجاب‌دار تعرض کرده و با زور چادر زنان را برداشتید حتی وقتی ریش‌سفیدان و علماء در این مورد به شفاعت آمدند شماها به آن‌ها بی‌احترامی کردید. آیا من مقصوم یا شما؟

میرزا کریم می‌نویسد: ملک‌زاده جز سکوت جوابی نداشت سپس در این موقع سردار علی خان مکری نواده عزیزخان سردار کل، پیش سیمکو آمد و به سیمکو گفت: سواران دهبوکری به یاری قوای شما آمده بودند، لکن سواران شما آن‌ها را خلع سلاح کردند. چرا به آن‌ها بی‌احترامی

کردند؟

سیمکو پاسخ داد: این افراد با تفنگ و سلاح راه را بسته بودند و ما اطلاع نداشتیم که می‌خواهند با ما همکاری نمایند، در ثانی این آقایان هر روز به طرفی تمایل دارند و من به کمک این عده هیچ احتیاجی ندارم، حالا دستور می‌دهم اسبهای آنان را به هر جا که مایلند بروند. آن‌گاه سیمکو، سردار را مخاطب قرار داده، گفت: از شما هم سوالی دارم.

سردار گفت بفرمایید: سیمکو گفت که شما چنین بشتان سردار و فرمانده و سردار کل بوده و در ایران صاحب اختیار و مناصب بوده‌اید، چرا هیچ خط و سیاست مشخصی ندارید و پیوسته در مقابل امراء تعظیم کرده، خود را کوچک می‌کنید؟ راست است که اکراد مردمی هستند متواضع و مهمان دوست و با نزاکت، اما این خصایل کلّاً باید مقابل باشد، وقتی شما در مقابل دولتیان این همه کرنش و تواضع و اطاعت کورکورانه دارید آن‌ها هم باید به شما توجه داشته و محترم و گرامی باشید، اما من به وضوح می‌بینم شما در مقابل، هر روز بی حرمت‌تر و سبک‌تر می‌شوید و چون عنوان سردار را هم یدک می‌کشید طبیعی است بی‌مقداری و سبکی و بی‌احترامی شما موجب هتك حرمت کلیه مردم کرد است. خوب است نصیحت مرا گوش کرده و در مقابل این همه کرنش، متقابلاً توقع توجه و احترام داشته باشید.

در این موقع یک نفر عرض کرد که اسب مخصوص سردار علی‌خان در دست سواران سیمکو است چه دستوری می‌فرمایید؟

علی‌خان گفت: اسب را به شما پیشکش می‌کنم.

سیمکو گفت: خیر، اسب شما به درد من نمی‌خورد، بهتر است خودتان سوارش شوید. پس از این مکالمات به همراه سرهنگ ملک‌زاده و افسران

اسیر از مهاباد به سوی ارومیه حرکت کرد در حالی که از جانب خود برای شهر مهاباد حکامی تعیین نموده بود.



مرحوم اسماعیل خان سیمکو در اوج اقتدار، همراه با مردان سپاه و یاران خود سرهنگ صادق نوروزی. در این عکس صادق نوروزی که عامل قتل ناجوان مردانه این سردار ضد استبداد و ضد دیکتاتوری و آزادی خواه بوده با قیافه کاملاً مطیع و حق به جانب به همراه یکی از نظامیان همکارش در کمال حقارت و اطاعت دیده می شود. اما به عکس بعد توجه فرمایید...

در این عکس همان ۲ نفر نظامی سرهنگ صادق نوروزی و همکارش که معلوم است کاملاً نشنه‌ی شیره و تریاک هستند در اوج اقتدار بر سر نعش قهرمان و پلنگ بهخون غلتیده کردستان، یعنی سیمکوی قهرمان ضدرضاخان ایستاده‌اند. ملاحظه عکس‌ها نشان می‌دهد که چهره مزدوران و خیانتکاران هیچ‌گاه قابل استئار نیست و سرهنگ نوروزی و

همکارش در کنار هم فاتحانه ایستاده و فخر می‌فروشنند. اما...
 فی الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر
 کاین کارخانه‌یی است که تغییر می‌کند

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
 چونیک بنگری همه تزویر می‌کنند
 چنان‌که ملاحظه فرمودید، سیمکو را خود سوان رزیم به میدان
 کشیدند، چون دو برادر او را نامردانه کشتد و تعزیز با فرستادن بمب در
 داخل جعبه شیرینی قصد ترورش را داشتند و مظالم بسیار در حق او
 کردند که باعث قتل صدها نفر از برادران آذری و کرد و آشوری شد.



هه لوى له خوين گه وزاو

ابوالفتح میرزای سالارالدوله در کردستان

شاهزاده ابوالفتح میرزای قاجار، فرزند مظفرالدین شاه و برادر محمدعلی شاه از شاهزادگان نامآور قاجار است که درخششی از حیث ابهت و نظامی گری داشته، لکن چنان‌که خواهیم دید، عاقیت خوبی نداشته و در خارج از ایران در فقر و فلاکت جان داده است.

این شاهزاده در ماه محرم سال ۱۳۲۳ ه.ق، به عنوان حاکم کردستان وارد سنندج شد. مرحوم شیخ محمد مردوخ در تاریخ خود می‌نویسد: وقتی وارد سنندج شد مردم به استقبال وی شتافتند و چون به میان کسبه رسید از داخل کالسکه خودش امر می‌داد و با دست هم اشاره می‌کرد که به خاک بیافتدید. به خاک بیافتدید. مردم بیچاره هم عموماً به خاک افتاده و زمین اطاعت را بوسیدند، خود شاهزاده از خاک افتادن مردم می‌خندید، به توپخانه که رسید مرتضی خان شجاع لشکر اردنان که ریاست توپخانه را داشت، امر داد دراز کشیدند و او را کتک‌کاری کردند که چرا توپ کم صدا بود...

وقتی علماء استقبال رفتن شاهزاده به حالت ایستاده شروع به نطق کرده، گفت: من حاکم نیستم... من مالک الرقاب هستم، شاه بابام کردستان و گروس را به من بخشیده، من بر حیات و ممات اهالی کردستان و گروس مختار و مسلط هستم. هر کس را اعدام کنم یا با هر کس عطوف و مرحامت داشته باشم کسی از من نمی‌پرسد... بله این شاهزاده با هارت و

پورت وارد شده و با ادای این کلمات نزد روحانیون و نمایندگان مردم و به شلاق بستن امیر توپخانه همه را متوجه و مبهوت ساخت، اما چند تن از علمای سنتنج مخفیانه به کرمانشاه گریخته و از دست سالارالدوله به صدراعظم ایران عینالدوله شکایت کردند بالاخره این حاکم باقدرت که کردستان و گروس را ملک خود می‌دانست در ماه ذی قعده همان سال به تهران احضار شد و حکومت کردستان به شاهزاده جلالالدوله واگذار گردید. اما ایشان یک بار دیگر هم به کردستان آمدند و این بار مصادف بود با قیام مشروطه خواهان و اقدام برای عزل محمدعلی شاه قاجار که سالارالدوله به حمایت از برادرش و جهت دفاع از تاج و تخت موروثی با حمایت حاج صمدخان مقدم مراغه‌یی از راه آذربایجان وارد مهاباد و بوکان شد و در آبادی تیکان تپه فیض‌الله بیگی سکونت کرد سپس با نامه و پیغام از علماء و روسای عشاير جهت دفاع از تاج و تخت دعوت نمود تانیروهای عشاير را جمع‌آوری و بسیج نمایند.

مرحوم شیخ رئوف ضیایی در خاطرات خود می‌نویسد: در سقز بودم که نامه‌یی از طرف مرحوم شیخ علاءالدین مرشد طریقت نقشبندی به من رسید تا آن را به سالارالدوله برسانم و من پاکت را گرفته و آن را به آبادی تیکان تپه بردم، مشاهده کردم که سران عشاير کرد و آذری در خدمت شاهزاده بودند و ایشان نامه شیخ علاءالدین را در مقابل جمعیت گشوده، قرائت کردند.

در این نامه از سوی شیخ علاءالدین اعلام وفاداری و همکاری شده بود و به قراری که آقای ضیایی نوشته‌اند دلیل این وعده مساعد این بوده که در تبلیغات دولتی، مشروطه خواهان را کمونیست و کافر معرفی می‌کردند. به هر حال سالارالدوله با جمع‌آوری عشاير مکری و فیض‌الله بیگی و



مرحوم شیخ علاءالدین بیاره علیه الرحمه

اورامانات و جاف و سنجابی و کلهر به سوی سندنچ حرکت کرد، اما ایشان در منطقه سقز کابینه‌یی ترتیب دادند و خوانین و سران عشایر را به نام وزیر دارایی و سرتیپ و امیر تومن منصوب و احکامی در این رابطه صادر کردند که دو فقره عین احکام صادره ایشان را ملاحظه می‌فرمایید.

این احکام درباره انتصاب مرحوم جهانگیرخان فاتح فیض الله بیگی به سمت امین خلوت و مسؤول کشیک‌چی‌باشی و سرکاری و نیز اعطای درجه سرتیپی که تصویر آن‌ها جهت ملاحظه خوانندگان ذیلاً درج می‌گردد. این احکام به سبک و سیاق آن روزگار با عنوان «حكم والاشد» آغاز می‌گردند.



مرحومین: محمد رشید و محمد شریف نیلوفری دو نفر از مجاهدین
مشروطه خواه سقزی و از همراهان ستارخان

به طوری که ملاحظه می فرمایید احکام در ماههای رمضان و ربیع
الثانی مطابق ۱۲۸۷ ه.ق شمسی صادر شده است.

لَهُمْ جُنُونٌ مِّنْ بَلْغَتِ رَسْتَهُ
 حَسْنٌ مُّرِيٌّ وَقَدْ نَزَدَ لَهُ عَذَابٌ مُّجْعَلٌ
 بَلْهُمْ لَهُمْ لَعْنَةٌ
 بَلْهُمْ لَهُمْ لَعْنَةٌ

رَكَّاً لِّهُمْ دَلَّهُمْ قَبْرَهُمْ دَبَّلَهُمْ عَدَاتِهِمْ دَلَّهُمْ لَهُمْ
 دَلَّهُمْ هَمْ كُلُّهُمْ حَرَثٌ دَلَّهُمْ صَبَّرٌ خَلْيَهُمْ لَهُمْ حَمْرَى
 دَلَّهُمْ فَرَصَدَهُمْ دَلَّهُمْ بَلْهُمْ دَلَّهُمْ قَضَىهُمْ دَلَّهُمْ عَطَالَهُمْ دَلَّهُمْ
 دَلَّهُمْ رَطَاعَهُمْ دَلَّهُمْ زَصَاحَهُمْ دَلَّهُمْ صَرَابَهُمْ دَلَّهُمْ رَحْمَانَهُمْ دَلَّهُمْ
 دَلَّهُمْ رَحْمَانَهُمْ دَلَّهُمْ سَقَرَهُمْ دَلَّهُمْ حَرَثَهُمْ دَلَّهُمْ تَرَدَّهُمْ دَلَّهُمْ
 بَلْهُمْ دَلَّهُمْ حَمْكَمَهُمْ دَلَّهُمْ طَاهَرَهُمْ دَلَّهُمْ عَمَّارَهُمْ دَلَّهُمْ

بسم الله الرحمن الرحيم

چهارمین سخندر فتح شاه، است
دو جانشین کردستان بزرگ و صد قات و دیانت و نهاد و پادشاهی
بر پا داشتند و ملکه از خود خوش برخورد نداشتند

بر پا داشتند و ملکه از خود خوش برخورد نداشتند
و هر دو هم چهارمین سخندر فتح شاه و دیانت و نهاد و پادشاهی
دو برادر بزرگ از خود خوش برخورد نداشتند و دیانت و نهاد و پادشاهی
نهاد و پادشاهی داشتند و دیانت و نهاد و پادشاهی داشتند
بنابراین آنها را بزرگ نمایند و ملکه از خود خوش برخورد نداشتند

به قراری که این جانب از فرزند مرحوم جهانگیرخان سرتیپ شنیده‌ام، سالارالدوله به مرحوم علی‌خان کلتپه درجه امیر‌تومانی داده و فرزندش جهانگیرخان را به نام وزیر دارایی انتخاب کرده بود، بنابراین سران عشاير سقز و بوکان تقریباً در اردواي او زمام کلیه امور را در دست داشتند، اما مرحوم جهانگیرخان که به شرح حکم حاضر، امین خلوت بوده، تعریف کرده که سالار مردی بسیار ترسو و ضعیف بوده و به هنگامی که قوای او به ساوه رسیده، یپرم خان ارمنی بانیروی خود رسیده بود. جهانگیرخان نقل کرده که سالارالدوله با شنیدن غرش توب‌ها بدون هیچ ملاحظه‌ای دستور عقب‌نشینی صادر کرده بوده و حتی مرحوم جهانگیرخان مخالفت کرده بود و گفته بود چرا وحشت کرده‌بی شما این همه نیرو داری، ما نباید با شنیدن غرش توب بترسیم.

سالارالدوله گفته بود، شما نمی‌دانی من خودم صلاح کار می‌دانم، بهتر است به تپه‌های پشت عقب‌نشینی کنید. جهانگیرخان گفته بود من که این ترس و اضطراب شاهزاده را با چشم خودم دیدم به خوبی درک کردم که خدمت به چنین امیر بزدلی ثمری نداشته، همکاری با وی جز هلاکت نتیجه‌بی ندارد. لذا ایشان به نزد سران عشاير و خوانین رفته و گفته بود: من به سقز بر می‌گردم شما خودتان می‌دانید. اما این سالاری که من دیدم فردی است بزدل و ترسو و لیاقت این را ندارد که ما در راه اهداف او جان بدھیم، لذا با حرکت جهانگیرخان سرتیپ و امین خلوت، مابقی سران عشاير فیض الله بیگی به او تأسی کرده و با اردواي خود از ساوه به سقز بازگشته بودند. اکنون معلوم شده ترس شاهزاده از مصوبه مجلس شورای ملی ایران بوده، زیرا در جلسه دوم شعبان ۱۲۲۹ شمسی مجلس تصویب کرده بود که به قاتلین محمدعلی شاه و سالارالدوله جایزه دهد، مرحوم

مردوح می‌نویسد: سالارالدوله تلگراف‌چی را تهدید کرده بود اگر این خبر منتشر شود او را مجازات خواهد کرد.

شرح اردوکشی سالارالدوله و فرار و گریز و مکاتبات او در تاریخ مرحوم مردوح به خوبی درج گردیده، لکن مهم این است که وی در مکاتبات، خود را «سالارالدوله شاهنشاه کل ممالک خوزستان و لرستان و عراق عجم» معرفی کرده و به این مضمون نامه‌هایش را مهر می‌گذاشت و معلوم نشده با این عنوان چه نقشه‌یی داشته لکن از سال ۱۳۲۹ شمسی تا ماه صفر ۱۳۳۱ ه.ق حکومت و اختیار تمام قسمتی از آذربایجان و کردستان و کرمانشاهان و همدان در دست او بوده و در این صفحات به جنگ و جمع‌آوری سپاه پرداخته است و بر اثر تاراج و غارت اموال از سوی سواران وابسته به او اکثر مردم از هستی ساقط شدند و هرج و مرج و ناامنی بر همه جا حکم فرمابود، اما در این سال بالاخره شر او کوتاه و از کردستان به سوی آذربایجان حرکت کرد.

بد نیست برای اطلاع از عاقبت کارش به خاطرات احتشام‌السلطنه نگاه کنیم:

در بروکسل مخارج من محدود به یکصد و پنجاه فرانک بود که کرایه پانسیون و پول صبحانه می‌دادم. شام و ناهار را با برادرم علالدوله صرف می‌کردم. چهار ماه و نیم در آن پانسیون اقامت داشتم. یکی از روزها، سالارالدوله بر من ورود کرد از پاریس آمده و به لندن می‌رفت و غرض از آمدنش به بروکسل این بود که سفارش‌نامه‌های زیادی از برادران فراموش خانه به ریس براذران بروکسل گرفته بود که به او اعانت مالی بنمایند. قضیه را پا من در میان گذارد و سفارش‌نامه‌ها را نشان داد. من او را به سختی تقبیح و ملامت کردم و خیلی از رفتار و وحشی‌گری‌های سابق

او و دیوانگی‌هایی که در ایران کرده بود سرزنشش نمودم و گفتم، حقیقتاً برای تکمیل سیاه کاری‌های گذشته، همین دوره گردی و تکدی از محافل و مجالس سیاسی مشکوک بیگانه برای حضرت والا لازم بود... مطالبی که با خشونت و تندی به سالارالدوله گفتیم در او اثر کرد و عهدها نمود و قسم‌ها خورد که از آن به بعد آدم شود (البته نه از آن آدم‌ها که ملکم‌خان در ایران، مردم را بدان تشویق و دعوت می‌کرد که همان فراموشون بود). به ایشان گفتم بهتر است، به دولت متوصل شده و در لندن توسط سفارت ایران وضع مالی و گرفتاری خود را به اطلاع برادر تاجدار تان برسانید. من یقین دارم ترتیبی برای امور معاش شاه خواهند داد.

با این‌که در تمام دوره عمر از اوضاع مالی و تنگ‌دستی یا توانایی مالی خود با هیچ‌کس گفت‌وگو نکرده‌ام و لحظات بسیار سختی را گذرانده و تحمل کرده‌ام در آن روزها چنان‌که قبل‌اگفتم قادر به تأمین معیشت خود نبودم و از فرط بی‌پولی و گرفتاری همسر و فرزندم را به خانه پدر و مادر همسرم فرستاده بودم. قدرت پرداخت هزینه شام و ناهار آن‌ها را نداشتم، مع ذلک، اوضاع مالی خود را از برادرم علام‌الدوله و آقای جلال‌الدوله که هر دو پول کافی همراه داشتند، مکنوم می‌داشتم، اما برای آن‌که اظهاراتم در سالارالدوله کاملاً مؤثر واقع شود، کیفیت زندگی و گذران چندماهه اخیر خود را برای او شرح داده‌گفتم: من یک فرد عادی هستم که آبرو و حیثیتم به خودم وابسته است، با این حال در کمال احتیاج و تنگ‌دستی از مراجعه به برادرم امساك می‌کنم. شما بزرگ‌ترین شاهزاده ایران و برادر و پسر و نواده شش پادشاه هستید و اگر هم فی الحقیقه، در این‌جا اندوخته و وجه موجود نداشته باشید، ظرف دو سه روز از ایران و یا با فروش یک‌بارچه ملک، هر مبلغ بخواهید پول به دست می‌آورید و چه بسا که بیش‌تر از

صدهزار تومان جواهر و اشیا نفیس همراه دارید که فوراً قابل تبدیل به پول است با این وصف چگونه راضی می‌شوید استشهاد و معروفی‌نامه از یک مجمع سیاسی مشکوک اجنبی گرفته و به افرادی که نمی‌شناسید برای تحصیل اعانه و کمک مراجعه فرمایید؟

سالارالدوله چنان‌که قول داده بود از مراجعه به رؤسای فراموش‌خانه در بروکسل منصرف شد، اما گفت پول مهمان‌خانه و مخارج مراجعت به لندن را ندارد. هشتاد مارک پول دو شب اقامتش در مهمان‌خانه را پرداختم و بیست مارک هم برای خرج راه به او دادم که با چند فرانکی که خودش داشت به لندن برسد.

چمدان‌ها را برداشتیم و به راه آهن رفتیم، در رستوران غذایی ساده خوردیم که پول آن شش فرانک و نیم شد و سالارالدوله صورت حساب را گرفت تا به عنوان روزهای ذلت و تنگدستی نگاه دارد.

آری این بود سرتوشت و عاقبت شاهزاده و شهنشاه خوزستان و لرستان و عراق عجم و... که به مردم محروم و فلک‌زده کردستان می‌فرمود به خاک بیافتدید و من مالک الرقباً هستم و سپس سر به طغیان برداشت و هزاران نفر را کشته و یا معلول و مجروح و از هستی ساقط نمود و البته این مختصر را برای ارایه دو فرمان ایشان آوردم و گرنه شرح شیرین‌کاری‌های شاهزاده در کردستان و غرب ایران احتیاج به کتابی جداگانه و مفصل دارد.

امارت گلbagی‌ها و عاقبت کار این عشیره کرد

ایل و قبیله گلbagی از تیره‌های قدیمی و قدرتمند کرد هستند که به شرح مندرج در کتاب گرانقدر «شرف‌نامه» نوشته امیر شیرخان بدليسی که هنوز هم یگانه مرجع معتبر در تاریخ کردستان است و ذر عهد صفویه به رشته تحریر درآمده، دارای امارات و حکومت خود مختار بوده و قرن‌ها از مرزها و استقلال ایران زمین دفاع کرده و حتی در عهد شاه طهماسب صفوی در جنگ ایران با ازبک‌ها، فرمانروای ازبکستان دستگیر و به شاه ایران تحويل داده‌اند.

بنابر روایات تاریخی بنیان‌گذار ایل، شخصی بوده به نام عباس که نزد بیگ‌بیگ اردلان حاکم کردستان که در آن زمان مقر آنان در قلعه زلم و ناحیه شهرزور بوده، آمده و بر اثر شجاعت و رشادت و کاردانی توانسته در دستگاه حکومت کردستان به عنوان مهردار انتخاب و انجام وظیفه کند، سپس عباس با دختر یکی از سران کرد در «رنگه‌ریزان» سرشیو ازدواج نموده و به حکم بیگ‌بیگ، خواهران خود رانیز به عقد خوانین رنگه‌ریزان درآورده و به این ترتیب دارای فرزندان و خواهرزادگان شد که از جمله خواهرزادگان او شخصی بوده به نام یارالله‌خان که به اتفاق دایی خود در جنگ شاه طهماسب صفوی علیه ازبک‌ها شرکت کرده و توانستند حاکم و فرمانروای ازبک را دستگیر نمایند.

شاه طهماسب با مشاهده این رشادت و شجاعت دستور داد که املاک

سرحدی و عنوان امارت را به آنان دادند و این املاک شامل نواحی کرند و گیلانغرب تا نواحی مریوان و حدود فرمانروایی اردهان‌ها بود.

درباره گلbagی‌ها می‌نویسند: چون عباس‌خان فردی بوده مهمان‌دوست و مهربان و باغ‌بزرگی داشته و به زبان ترکی که معمول آن زمان بود، مسلط بوده عابرین و مهمانان را به باغ خودش دعوت کرده و گفته «گل» یعنی به باغ بیایید و همین امر باعث شده تا آن‌ها به نام گلbagی مشهور شوند. اما معنی این لغت در کردی و فارسی هم‌سان است و گل و باغ در هر دو زبان معنای واحدی دارند و چه بسا انتخاب این نام از روی ذوق سليم و افکار بلند شاعرانه بوده که طایفه خود را گلbag نامگذاری کرده‌اند. والله اعلم.

طبق نوشته «شرف‌نامه» این دودمان دارای حکم رسمی بوده و از امارت‌های کردستان محسوب شده‌اند.

بعد از عباس‌خان و یارالله‌خان، حکومت آن‌ها به دست علی‌بیگ و سپس صدر‌بیگ و محمدقلی و بعد سرخاپ‌بیگ و حسین‌بیگ اداره می‌شد. تا سال ۱۰۹۲ ه.ق. که در میان طایفه بر سر اختلافات زناشویی و خانوادگی جدایی و جدائی برپا شد و سرانجام حاکم بغداد مجبور به دخالت و نیروکشی شد. در این موقع حسین‌بیگ حکومت می‌کرد که به ناجار خود و آل و عیال به نزد هه لوخان اردهان حاکم کردستان رفتند و به دستور او ایل گلbagی در حسین‌آباد و اوباتو و سارآل و قره‌تهوه ره واقع در راه سقز و سنندج ساکن شدند که این ناحیه از غرب به سقز و از شرق به سنندج و از جنوب به مریوان و از شمال به بیجار و تکاب افشار محدود می‌شود و سرزمینی است حاصل‌خیز و پهناور و مستعد دامپوری و دامداری و کشت‌گندم و نخود و غیره...

در این منطقه ایل‌های مندمی و شیخ اسماعیلی نیز زندگی می‌کردند، لکن قدرت گلbagی‌ها را نداشتند، لذا با آمدن آنان به این ناحیه، هر سه طایفه با هم به نوعی الفت داشتند. گلbagی‌ها مردمی جنگاور و حمت‌کش و سخت‌کوش بوده و با تلاش شبانه روزی از راه کشاورزی و قالی‌بافی و دامداری و تهیه لبنتیات به خصوص روغن حیوانی مرغوب دارای مال و ثروت کافی بودند اما در آن میان بودند گلbagی‌که به شیوه سنتی از راه تجاوز به مال و دارایی همسایگان و راهزنی قدرتی کسب کرده بودند. تیره‌های گلbagی عبارتند از: طواویف قمری، گاملی، کاکاوندی، مراد گورانی، چوخه ره شی، پیتوه‌سری، هه مزه‌بی، کلکن که عموماً خویشاوند نزدیک هستند.

سیستم امارتی این ایل از زمان صفویان تا عهد احمدشاه قاجار بی‌وقفه ادامه داشت تا این‌که در این زمان جاسوسان انگلیسی در منطقه به سیاحت و تهیه اطلاعات از عشایر و حکومت‌های محلی کرد پرداختند و این هم‌زمان بود با سال ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ که جنگ جهانی در تمام ایران و عراق و عثمانی و روسیه آتش برپا کرده بود و نیز در کردستان عراق شیر پیر بریتانیا برای تصاحب معادن و امکانات سوق‌الجیشی عراق به عنوان یک مستعمره در صدد چاره‌جویی و انتخاب پادشاه و فرمان‌روا برای عراق بود که در اولین مرحله نظرها متوجه شیخ محمود حفیدزاده بود، اما چون وی از شیوخ غیرتمند و بسیار متفقی بود و تن به نوکری انگلستان نداد، بالاخره فیصل نامی را از حجاز آورده و بر تخت پادشاهی عراق گماشتند، اما شیخ محمود هم‌چنان کردستان عراق را به عنوان ملک و پادشاه کردستان در دست گرفته و دارای تشکیلات اداری و کابینه و پرچم و پایتخت بود. مأمورین زبده نظامی و جاسوسان انگلیسی هر چند تلاش

کردند شیخ محمود با آن‌ها راه نیامد و این حقایق امروز در کتب و نوشه‌های «سیسیل جی ادموندز» تحت عنوان کرد و ترک و عرب و کاپیتان نویل و میجرسون وغیره به صراحت دیده می‌شود، لذا در صدد سرکوب او و پایان دادن به حکومت شیخ محمود در کردستان عراق برآمده و در جنگی شدید و ویران‌گر با کمک نیروی هوایی بریتانیا سرانجام شیخ محمود را در حالی که مجروح شده بود، دستگیر و به هندوستان بردنده. سپس در سال ۱۹۱۹ م. وثوق‌الدوله به نخست وزیری ایران رسید که برابر نوشه‌های اسناد موثق ایشان سر سپرده و حلقه به گوش انگلستان بودند و این درحالی بود که سران عشاير کردستان ایران از جمله محمودخان دزلی و محمودخان کانی سانان با حکومت شیخ محمود همکاری فراوانی داشتند، اما با تبعید شیخ محمود، خانواده و کسان نزدیک او به کردستان ایران آمدند و کردهای ایران با آگوش باز از آنان استقبال و مهمان نوازی کردند. طبیعی است جاسوسان انگلیسی از این احساسات پاک ترسیده و نقشه نابودی حکومت‌های محلی کردستان ایران را کشیده و با پی بردن به قدرت ایل گلباگی دستور نابودی آن‌ها را به وثوق‌الدوله دادند.

به فرمان وثوق‌الدوله شخصی به نام «علی‌محمدخان بنی‌آدم»، اهل کاشان ملقب به شریف‌الدوله به حکومت کردستان گماشته شد و در کنار او مأمورین سیاسی و نظامی بریتانیا مجهز به انواع سلاح و حتی هوابیمهای نظامی نیز بودند که نامبرده به محض استقرار در کردستان توسط هوابیما اطلاعیه‌هایی در منطقه سکونت گلباگی‌ها پخش نمود و از آنان دعوت به تسليم و خلع سلاح کرد.

شریف‌الدوله در کردستان با ابراز قدرت به همراه کنسول انگلستان و

نیروهای تحت حمایت آنان جهت سرکوبی مخالفان و قدرت‌نمایی عازم نواحی کردستان شد و در اولین مرحله حبیب‌الله خان تیله‌کویی را دستگیر و در سقز اعدام کرد. حبیب‌الله خان شخصی قدرتمند و دارای اقوام و ایل و تبار بود و اعدام او انعکاس فراوانی داشت، اما شریف‌الدوله به این نیز بسنده نکرد و یکی از سرداران کرد به نام رستم خان بانه‌یی رانیز به جرم معاهضت و کمک به عایله شیخ محمود اعدام کرد. مرحوم «استاد زیور» شاعر و ادیب بزرگ کرد در خاطرات خود که به زبان کردی چاپ شده است کراراً از کمک‌های بی‌دریغ رستم خان به خانواده آواره شیخ محمود یاد کرده است. بنا بر شواهد و مدارک نام بسیاری از سران کرد در زمرة اعدام‌شوندگان بود که تماماً از سوی عوامل بریتانیا در ایران و عراق شناسایی شده بودند.

پس از این ابراز قدرت‌ها چند تن از سران گلباغی و مندمی و شیخ اسماعیلیه به امید برخورداری از عفو و بخشش و میانجی‌گری عده‌یی از خوانین و رجال تسلیم شدند و این چند نفر ظاهراً در سنجاق آزاد اما تحت نظر بودند.

در این موقع از سوی شریف‌الدوله یکی از سران نیرومند کرد که باید او را آخرین والی اردن نامید به نام سردار رشید اردنان «عباسعلی خان»، که دارای عنوان والی‌گری بود و عملاً در جوانزود و روانسر حکومت می‌کرد، جهت معاهضت با نیروهای دولتی احضار شد. سردار مذکور هم با قوای خود به سنجاق وارد و سپس همراه شاهزاده اکبر میرزا و نیروی دولتی با نظارت کاپیتان وارن انگلیسی به مناطق تحت اختیار گلباغی‌ها و مندمی‌ها حمله نمودند و خیمه خرگاه خود را در نزدیکی دیواندره برپا کردند و قوای گلباغی نیز در مقابل تهاجم نیروهای دولتی و مهاجمین به

مقابله و دفاع برخاستند.

در میان مندمی‌ها چهار برادر بودند به اسامی عبدالحمیدخان و عبدالصمدخان و عزیزخان و نکشخان که در این جنگ عزیز و تکش با قهرمانی‌های خود حماسه‌یی به یادگار گذاشتند که امروزه به صورت حماسه منظوم کردی به نام «به بیت» در منطقه دیواندره درآمده و مرحوم «استاد علاءالدین سجادی» نویسنده تاریخ «ادبیات کردستان» در کتاب خود از آن و شیوه مقاومت آنان به نیکی یادگرده است.

در جنگ نیروهای دولتی با عزیز و تکش و برادران شان در کوه زیراب و آبادی شیرکوژ چندین نفر از ژاندارمهای دولتی به هلاکت رسیدند و آن‌ها نیز در یک شبیخون نیروهای دولتی به کمین گاهشان، دستگیر سپس به حکم شریف‌الدوله و اکبر‌میرزا تیرباران شدند.

دستگیری و تیرباران عزیز و تکش و برادران شان باعث بیم و هراس نیروهای گلbagی و مندمی شد و در این میان هواپیماهای بریتانیا نیز به بمباران مواضع آنان پرداخته بودند لذا با فرار و تسلیم نیروهای مقاومت، در سحرگاه روز یازدهم جمادی‌الثانی سال ۱۳۳۸ هـ.ق. کلیه سران گلbagی و مندمی و شیخ اسماعیلی که قبل‌اً در سنندج تسلیم و تحت نظر بودند به همراه آنانی که دستگیر شده بودند به اسامی زیر در شهر سنندج اعدام شدند.

۱. از ایل گلbagی: آقا براخان قبله عالم، فارس‌خان، محمدخان، میرزا عبدالله، سردار قیتوی.

۲. از ایل مندمی: نور محمدخان، مصطفی محمدبیگ، صید محمدخان سرهنگ، ملک محمدخان، محمودخان، عبدالله شاه‌محمد، فرج‌خان، عبدالله‌خان

۳. از شیخ اسماعیلی‌ها: رستم‌خان، مجید‌خان، بهرام‌خان، محمود‌خان سردار اقبال، مصطفی‌خان عجیب است که مرحوم «مردوح» در تاریخ خود از این افراد به عنوان اشرار نام برده است.

پس از اعدام این عده مجدداً در روز ۲۷ رمضان، قوای دولتی حمله دیگری را آغاز کردند و در این حمله توانستند به مهمات و سلاح‌های گلباغی‌ها دسترسی پیدا کرده، آن‌ها را تصرف کنند و به این ترتیب به حکومت و امارت چند قرنی گلباغی‌ها که از عصر شاه طهماسب صفوی آغاز شده بود، پایان داده شد.

پس از سرکوبی این عشایر، مرحوم سردار رشید والی که چشم انتظار پاداش و خلعت بود با فروشکوه به دارالحکومه کردستان وارد شد، اما به محض ورود توسط نیروهای شریف‌الدوله دستگیر و در حالی که بر دست‌هایش دست‌بند زده بودند او را به محبس هدایت کردند، در واقع سردار رشید هم جزو کسانی بود که باید سرکوب و نابود می‌شد، امان‌خست از او جهت سرکوب سایر عشایر استفاده کرده و سپس خودش را به دام انداختند.

سردار رشید از سنجنگ به تهران برده شد و کودتای اسفند ۱۲۹۹ که در عهد نخست وزیری سید ضیاء الدین طباطبائی آزاد و به منطقه روانسر و جوانرود مراجعت کرد و با جلب کمک و همکاری سران عشایر به تسليح و بسیج نیرو پرداخت و قصد قیام و مبارزه را داشت اما «مستروکاون» کنسول انگلستان در کرمانشاهان به نزد وی رفت و پس از مذاکرات مفصل توانست به نفع رضاخان پهلوی با سردار رشید کنار آمد و او را خلع سلاح نماید. سردار رشید، فردی مقتندر و شجاع و آخرین بازمانده امرای اردلان بود

که تا زمان حکومت محمد رضا شاه نیز گاه و بی‌گاه در صدد تجدید حیات حکومت خانواده خود بر می‌آمد، اما هیچ‌گاه موفق نشد و به ناکامی از این جهان رخت بربست. جالب است بدانیم که سالارالدوله معروف نیز در آخرین تلاش خود از راه عراق با سردار رشید تماس گرفت و یک حرکت ضعیف را با هم شروع کردند و تلفاتی نیز به نیروهای دولتی وارد آوردن، اما موفق نشدند و در سپتامبر ۱۹۲۶ میلادی به عراق گریخته و سپس سالارالدوله تا آخر عمر در مصر ساکن شد.

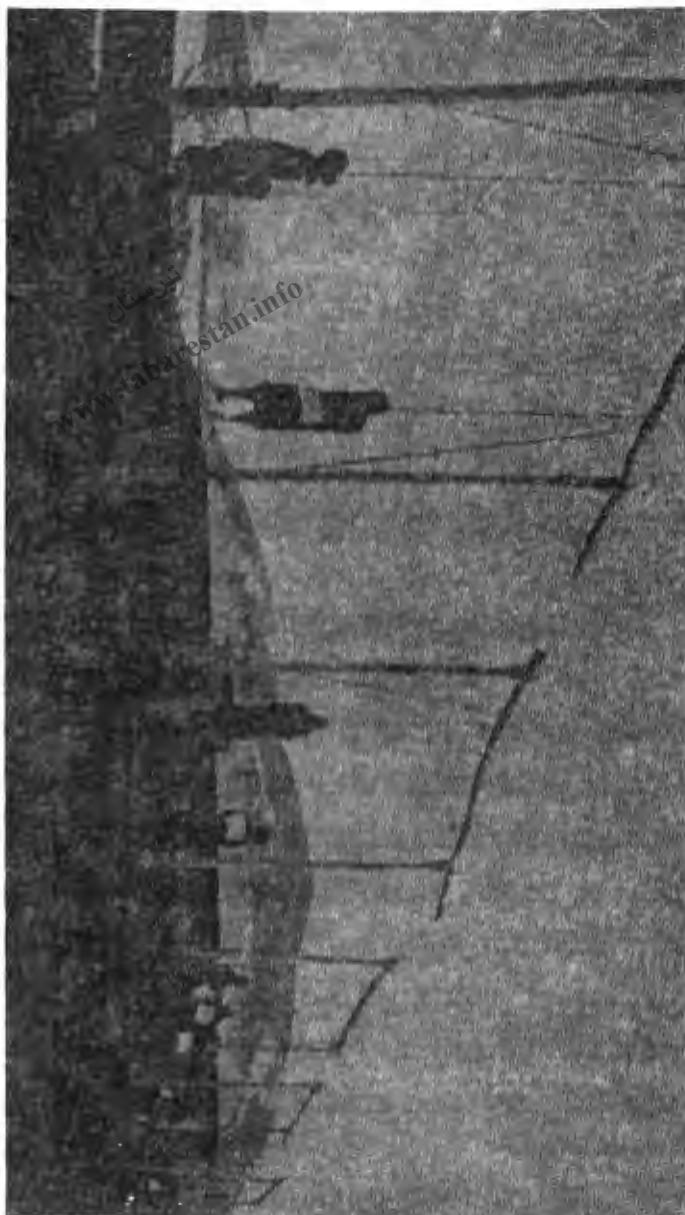
بدیهی است در جنگ گلباغی‌ها و مندمی‌ها با نیروهای دولتی چند بار عشاير موفق شدند که نیروهای دولتی را شکست داده و ادار به فرار و هزیمت نمایند. لکن تقویت نیروها و نیز پشتیبانی هوایی بریتانیا مانع کار آنان بود.

کار گلباغی‌ها با این کشtarها و اعدامها و سرکوب‌ها پایان نیافت، بلکه در سال ۱۳۰۴ شمسی نیز که رضاخان پهلوی حکومت می‌کرد شخصی به نام سرهنگ میمندی فرمانده نظامی کردستان بود، مرتب عليه ایل گلباغی به تهران گزارش داده و از آن‌ها بدگویی می‌کرد بالاخره این افسر توانست نظر مقامات تهران را جلب کند و در زمستان سال ۱۳۰۵ شمسی در سرمای سخت کردستان و با وجود برف سنگینی که باریده بود با تانگ و توب و اسلحه به مناطق سکونتی گلباغی‌ها حمله‌ور شود و این مردم بی‌دفاع و بی‌پناه، ناچار شدند در آن شرایط سخت و آن سرمای کشنده با تن و پای برهنه خانه و کاشانه خود را ترک و به سوی عراق حرکت کنند و به طوری که قدمای معمرین و کسانی که هنوز در قید حیات هستند و خود شاهد قضیه بوده‌اند، اظهار می‌دارند که صدھانفر مردم آواره و بی‌پناه اعم از زن و کودک و پیر و جوان با پای برهنه در میان برف و یخ، کوه‌های

صعب العبور را پیموده و از ترس نیروهای دولتی و ژاندارم‌های شاه به امید یافتن مامنی به سوی عراق حرکت کردند، ولی در منطقه بین سرشیو و خور خوره سقز اکثر اینان از سرما جان سپردند و چه بسا دیده بودند که کودکان در حالی که پستان مادرها را بر لب داشتند در آغوش مادر با هم جان داده و بخزده بودند.

پس از این یورش ناجوان مردانه که هیچ دلیل و بهانه‌یی جهت مشروعیت دادن به آن نمی‌توان پیدا کرد بازماندگان عشایر گلباغی و مندمی و شیخ اسماعیلی در مناطق مرزی ایران و عراق پراکنده شدند و مابقی نیز دستگیر و به همراه خانواده‌های خود به دستور رضاخان پهلوی و فرماندهان تحت امر او به شهرهای سیادون «تاکستان» و «قزوین» و اراک و اطراف تهران و همدان تبعید شدند و در اندک مدت آثار و نشانی از آنان در مناطق خود باقی نماند، اگرچه امروزه بقایای این ایلات به طور پراکنده و متفرق مابین دیواندره و سنجدج دیده می‌شوند.

به راستی شرح زندگی و پیکارهای این ایلات می‌تواند خمیرمایه یک سناریو و رمان مهیج و بلندی باشد، چرا که عظمت و ابعاد این تراژدی به مراتب فزون‌تر از این اجمال است که از این قلم ضعیف تراویش نموده است. شادروان جواهر لعل نهر و جانشین گاندی و نخست وزیر مقتدر هندوستان در کتاب خود به نام «نگاهی به تاریخ جهان» نوشته است: دولت بریتانیا با قساوت و بی‌رحمی تمام کردن را بمباران کرد و در واقع هواپیماهای نظامی خود را با قتل و کشتار آزمایش کرد، اشاره مرحوم نهر و به بمباران نیروی هوایی بریتانیا در قیام شیخ محمود و سپس شیخ احمد و ملا مصطفی بارزانی بوده است.



۱۳۴۶/۱۰/۲۲ باشگاه افسران سفر

اسامی شهدای سقز که به شهیدان (یازدهدار) معروفند.

۱. احمدقان فاروقی ۲. محمدخان دانشور ۳. عبداللهخان متین (سه برادر فیض الله بیگی)

۴. علی آقا جوان مردی، ۵. رسول آقامحمدودی (دو برادر)

۶. شیخ صدیق اسعدی، ۷. شیخ امین اسعدی (از مشائیخ کس نزان)

۸. حسن خان فیض الله بیگی، ۹. علی خان فاتح، ۱۰. محمدخان
شجیعی، ۱۱. علی بیات شیرزاد (کلاً فیض الله بیگی)
آنان جرم همکاری با مرحوم قاضی محمد و جمهوری مهاباد اعدام
شدند.

رجال سیاسی و فرهنگی کردستان ایران

رجال سیاسی و فرهنگی کردستان ایران عنوان این مبحث به خودی خود بسیار پرمعنی و دارای ابعاد مختلف سیاسی و فرهنگی و نظامی است، اما به هر حال این مطلب نیز می‌تواند راهکشایی بی‌بردن به بسیاری از مسایل نهانی باشد و نیز این مسئله را به ثبوت می‌رساند که قوم کرد به مانند تمام اقوام ایرانی در سرنوشت و رشد و تعالی این مهین عزیز شریک بوده و در این راه بسا جانفشانی کرده، حتی بر سر اعتلای ایران و ایرانی جان داده‌اند. چون اصولاً کردها بنیان‌گذار ایران بودند.

در تاریخ ادب و عرفان ایران چهره‌های بسیار درخشان و نامداری به چشم می‌خورند که کرد زبان و کردنژادند و امروزه آثار عظیم قلمی آن‌ها در علوم مختلف مرجح است و یا سردارانی در سپاه و نظام سیاسی ایران از قوم کرد بوده‌اند که خدمات شایسته‌بی به این آب و خاک انجام داده و نام آنان در تاریخ ایران به خوبی و نیکی ضبط شده است که متأسفانه از این مسایل مهم به صورت پراکنده یاد شده و تاکنون کتاب یا مقاله مستقلی در این باره منتشر نشده است و این حقیر هم به هنگام تألیف کتاب به این نتیجه رسید که معرفی این چهره‌های شاخص به عنوان خادمان ایران زمین و هموطن و هم نژاد کرد به عموم ملت ایران می‌تواند مفید باشد و مردم غیر کرد ایرانی با خواندن این مطلب اجمالی در هر حال به خدمات هموطنان کرد خود در طول تاریخ بی خواهند برد، اگر چه بضاعت صاحب

این قلم در این باره اندک و ناچیز است اما به هر حال سعی کرده با استفاده از منابع تاریخی و فرهنگی این مسأله را تا حدی باز کند، شاید بتواند مفتاحی باشد برای کتابی تحقیقی و مستقل. اما بر مبنای آیه مبارکه «لَا يَكْلُفَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» بنده هم در حد وسع خودم این مختصر را به خدمت عموم هموطنان شریف و پاک زاد ایرانی تقدیم می‌دارم بدان امید که خدمات برادران هموطن خود را رج نهاده و ذکر خیری بقزمایند و البته این بحث شامل دوران بعد از ساسانیان و پس از حمله اعراب و اسلام آوردن ایرانیان می‌شود ذکر قبل از اسلام احتیاج به بحثی بسیار طولانی دارد که در حال حاضر از توان و حوصله این قلم خارج است.

در زمان ظهور اسلام و حمله اعراب، دین مردم کرد هم مانند هموطنان خود زرده شتی بود که با فتح بلاد و شهرها از سوی اعراب و مسلمانان، زرده شتیان به ناچار روی به کوهستان و جبال بلند کردستان نقاط دور افتاده آوردند.

در کردستان نقاط مهم و مقدس زرده شتی، مانند آتشکده مقدس آذرگشنسب در تکاب افسار و معبد مهم قه لایچی در نزدیکی بوکان و عمارت و ابینیه طاق بستان و قصر شیرین و حلوان و سایر قلاع ساسانی در اورامانات و دیگر نقاط وجود داشته، اما به شهادت تاریخ، مردم کردستان با دادن جزیه به سرداران عرب مانع ویرانی آذرگشنسب شدند، حتی به اعراب گفتند که این مکان مربوط حضرت سلیمان نبی بوده و اعراب نیز بر آن رج نهاده و از تخریب این معبد و دیگر معابد کردستان و آذربادگان خودداری ورزیدند، ولی در مقابل کروورها پول و جزیه دریافت داشتند.

محل سکونت اکراد در این موقع از محل‌های فعلی، یعنی از کوه‌های زاگرس و الوند تا آن سوی کوه‌های سهند و سبلان بود و باید گفت که نام

این دو کوه آذرآبادگان کرد است.

۱. سبلان در زبان کردی «سه هولان» خوانده می‌شود و «سه هول» یعنی، یخ و کوه. «سه هولان» در کردی کوه یخ‌ها را معنی می‌دهد یا محل یخ‌ها و یخچال‌ها که اسم با مسامی است.

۲. سهند «سه‌هند» در زبان کردی به معنی بی‌غم و آزاد و فارغ‌البال است و به انسان‌های راحت و آسوده «سهند» می‌گویند. در حال حاضر نیز کردها در دامنه‌های سهند و سبلان تا سلسله جبال آرارات که در کردی «آگری» یا آتشین، معنی می‌دهد، ساکن هستند. اما با حمله اعراب عده‌یی از پارسیان به پیروان دین زردشت پیامبر، «گبر» گفته شد و «گبر» در زبان کردی با تبدیل «ب» به «واو»، «گهور» خوانده می‌شود، مانند «قبر» که معادل آن است و در تلفظ «قهور» خوانده می‌شود، اما در نوشتن همان گبر و قبر است.

زردشتیان در اولین مرحله به نقاط کوه‌هستانی بین سقز و بانه و مهاباد و سردشت رفته و در آن جا ساکن شدند که این مناطق امروزه به نام «گهورک» مشهور هستند و «گهورک» معنی محل اسکان گبرها را می‌دهد چنان‌که یک بیت از ترانه‌یی کردی می‌گوید:

ههناسه‌ی ساردم سه‌نگی تاوانو

گهوری سهر کنیوان منی لاوانو
یعنی: آه سرد من سنگ‌هارا ذوب کرد آن چنان که گبرها در قله کوه مرا دلداری دادند.

این ترانه نمایانگر وضع رقت‌بار زردشتیان در کردستان است که عاشق می‌گوید من به حدی ذلیل بودم که حتی گبری که از بیم جان در بالای کوه‌ها ساکن شده، دلش به حال من سوخت.

در منطقه گورک، آثار باستانی و گورهای قدیمی فراوان است. گورهای وسیع و اتاقک مانندی که با تخته سنگ‌های بزرگ بالا و طرفین آن‌ها را پوشانده‌اند یا دخمه‌هایی که جنازه را تا مرحله انهدام در آن‌جا می‌نهادند. پس از گورک، منطقه مهم دیگر بهدینان است که نام آن به وضوح خبر از سکونت پیروان دین بهی در آن‌جا می‌دهد و این نیام آیین زردشتی است.

منطقه بادینان یا بهدینان در عراق و ترکیه واقع شده و به سلسله مشایخ این حدود مشایخ «شمیدینان» می‌گویند و در کردی «شهم» مخفف شمع است و شمع دین یا کسی که دین او شمع و نور و روشنایی بوده به وضوح نشان از آیین کهن ایرانیان دارد.

درباره دین کهن ایرانی در کردستان کمتر آثار مدون می‌توان یافت، اما بنا به نوشه مورخین و قدمای در منطقه اورامان موبدانی بوده‌اند ظاهراً مسلمان به نام پیر شهریار که کتابی هم داشته‌اند، لکن آخرین آن‌ها در زمان حیات حضرت شیخ عبدالقدار گیلانی قدس‌سره‌العزیز ملقب به غوث‌الاعظم به هدایت او اسلام پذیرفته و کتاب را تغییر داده است.

آیین کهن دیگر در کردستان آیین «ایزدی» است که در شمال عراق و ترکیه و سوریه و ارمنستان شوروی رایج است و ایزدیان به طاووس اعتقاد داشته و مراسم‌های مختلف مذهبی دارند که درباره آن کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته شده است و کتاب مقدس اینان جلوه و مصحف «رهش» نام دارد. جالب است که این ایزدیان به مشایخ متعددی اعتقاد دارند که مقبره آن‌ها در سنجران کردستان عراق و اطراف آن است و در میان این مقابر آرامگاهی به نام «شمس تبریزی» وجود دارد که مورد احترام و اعتقاد ایزدیان و زیارتگاه آنان است. در زمرة مقابر اولیا خدا که در این منطقه

هستند به نام بزرگانی بر می‌خوریم که در تذکره‌ها و تواریخ و کتب عرفانی نام آشنای آنان به چشم می‌خورد و معلوم نیست به چه دلیلی اینان در این نقطه از کردستان ساکن و متوفی شده‌اند، البته در ذکر مناقب حضرت شمس تبریزی به محل وفات او اشاره‌یی نشده و اگر هم شده جز حدسیات نیست، اما این گزارش حقیقت است.

نکته قابل تأمل در احوال و عقاید ^{ایزدیان این است} که اینان لعن به شیطان را گناه می‌دانند و از سبزی کاهو، تغیرت دارند. عقاید دینی ایزدی‌ها اجمالاً چنین است:

۱. اعتقاد به تناسخ

۲. ارادت به ملک طاووس

۳. اعتقاد به خدایان هفتگانه که ابتدا اهورمزداست و شش تن آنان امشاسب‌پندان یا بخشندگان جاودید هستند. ملایک و خدایان ایزدی عبارتند از: عزراپیل، ملک طاووس، دزداییل، میکاییل، شماییل، فوراتیل. اما در کتاب جلوه برای دفاع از جلوگیری از لعن شیطان آمده است که منظور از این شیطان یا ابليس فرشته نیکویی‌هاست نه آن‌که به بدی اشتها ر دارد. به عنوان مثال: شیطان نفرین شده و طرد شده است، لکن طاووس فرستاده خداوند است. شیطان دشمن بشر است، ولی طاووس یاور انسان است، شیطان فاقد قدرت است، اما طاووس دارای قدرت خدایی است، شیطان بشر را می‌فربند، اما طاووس فربکار نیست، شیطان ابدی نیست و به جهنم می‌رود، اما طاووس جاودان است.

ایزدی‌ها کودکان خود را در آب کانی سپی یا چشمه سفید که در مقبره شیخ عدی است، غسل تعمید می‌کنند و رسوم و آدابی دارند که صد درصد از قرون کهن و باستانی ایرانیان بر جای مانده و تا امروزه در کوهستان‌های

صعب العبور از این آیین به شیوه‌های مختلف محافظت و نگهداری شده، امادر طول تاریخ و به خصوص بر اثر سلطه اعراب تغییراتی جزیی در آن به وجود آمده است به طوری که عده‌یی به غلط ایزدی‌ها را بیزیدی می‌خوانند و آنان را پیرو بیزید بن معاویه می‌دانند اما آیین ایزدی باستانی کجا و بیزیدی عرب کجا؟

خوب است که در اینجا به موضوع اصلی پیربدازیم و یادی از رجال و عرفا و مشاهیر کردستان در تاریخ ایران زمین کنیم. در تواریخ و کتب پس از اسلام نخستین رجل کرد همانا ابومسلم خراسانی قهرمان بزرگ و انسان مبارز ایرانی است که پیکار او با بیگانگان مشهور خاص و عام است. ابومسلم قهرمانی بود از کردستان که ابودلامه درباره او سروده است:

علی عبده حتی بغیرالله نعه	ابا مجرم ما غیرالله نعه
الا این احل الغدر آوک الکرد	افی دوله المنصور حاولت غدره
عليک بما خوفتن الغدر فانتحى	ابا مجرم خوفتن الغدر فانتحى
در این ابیات به وضوح به کردبودن ابومسلم اشاره شده است. در زمان شهریار یعقوب لیث صفاری یکی از سرداران کرد به نام محمدبن عبدالله هزار مرد به حکومت اهواز منصوب شد. یکی دیگر از سرداران کرد در این زمان دیسم است که به یاری وشمگیر پادشاه زیاری، مدتی دست به مبارزه زد، اما سرانجام به دست مرزبان دیلمی کشته شد.	

در سال ۳۴۰ ه.ق سلسله حکومتی کرد به نام شدادیان از ایل روادی تأسیس شد و مدت‌ها در نواحی گنجه و اردبیل حکومت کردند و تا سال ۵۹۵ ه.ق حکومت آنان ادامه داشت.

در سال ۳۴۸ ه.ق حکومت اکراد برزیکانی به یاری حکام آل بویه،

تأسیس شد و تا سال ۴۰۵ حکومت کردند.

هم از میان کردان و از ایل روادی، سلطان صلاح الدین ایوبی ظهور کرد که خود و احفادش سالیان دراز در راه مجد و عظمت اسلام شمشیر زدند و بر مصر و سوریه حکومت کردند و بیت المقدس به دست آنان فتح شد.

در «تاریخ عالم آرای عباسی» اسمی سرداران گردی که منصب

حکومتی داشتند بدین شرح ضبط شده است: www.tabarestan.info

۱. خان احمدخان اردلان، ولد هلهو خان، پیگلر بیگی شهرزور

۲. عاشروخان چگن حاکم مرو و شاهیجان

۳. سلمان خان شوباشی دنبلي حاکم چورس و سلاماس

۴. اماقلى سلطان سیاه منصور حاکم قلعه ست زمین داور

۵. رضاقلى سلطان سپاه منصور حاکم اسفراین خراسان

۶. بیرام علی سلطان صوفی حاکم دیلمان گیلان

۷. علی مرادخان ولد گنجعلی خان زیک

۸. منصور سلطان دنبلي

۹. شجاع الدین سلطان سورله از امرای شیروان

۱۰. نفس سلطان گروس حاکم قلعه لک بغداد

۱۱. گدایی سلطان کولانی

۱۲. قلندر سلطان کله گیر از امرای آذربایجان

۱۳. مصطفی سلطان شجستانی حاکم جستان

و نیز سردار مشهور کرد به نام ساروخان یا ساروبیره که در جنگ چالدران سردار سپاه ایران بود و رشادت او را در کتاب شاه جنگ ایرانیان ضبط است.

در همین روزگار با یکی دیگر از سران کرد به نام گنجعلی خان برخورد

می‌کنیم که از اکراد زیک بود و به حکومت و امارت کرمان منصوب شد و امروزه آثار و ابنيه به جا مانده از ایشان در کرمان از اماکن و میراث‌های فرهنگی ایران زمین محسوب می‌شود. درباره عدل و داد و انصاف و مرمت و عمران و آبادانی او، وقایع نگاران و تاریخ‌نویسان کرمان بسیار نوشته‌اند او نام نیک و آثار تاریخی بسیاری از خود به یادگار گذاشته است.

از دیگر سرداران کرد در زمان صفویه امیرخان برآید وست مشهور به
لهپ زیرین است که حمامه قلعه دم دم او در دفاع از شرافت و کرامت خود در مقابل ظلم سرداران صفوی مشهور است.

در زمان نادرشاه افشار یکی از بزرگان کرد، مرحوم شیخعلی خان زنگنه بود که همه کاره و وزیر نادرشاه بود و امرای کرد ارдلان و کرمانچ نیز که در دولت او مناصب مهمی داشته‌اند، هم‌چنین جنگاوری به نام عبدالله مربیوانی که فرمانده پادگان کلات و محافظ خزانه سلطنتی ایران بوده است.

اما سلسله زندیه خود از کردهای ایران بوده‌اند، بنابر استناد مسلم تاریخی، کرد و لر تفاوتی ندارند و زبان لری یکی از شاخه‌های زبان کردی است که در مکالمات و آداب و رسوم به خوبی واضح و آشکار است، اگرچه کریم خان زند در حمله به سنجاق این شهر را ویران و به مردم آن ستم بسیار کرد، برای دیگران وکیل الرعایا و برای کردها قصاب القربا بود وقتی شخص مجھول النسبی با بازمانده سلسله صفویه جهت تجدید حیات دودمان پادشاهی آن به حوالی کردستان رفت مدعی تاج و تخت را تار و مار ساخت. از سلسله زندیه به هنگام انقراض چراغ‌ویس خان زند به منطقه خورخوره و سرشیو سقز آمده و در رنگه‌ریزان و آدینان ساکن بود که اعقاب وی امروزه به نام طواویف سلطان‌پناه و سهامی و وکیلی در سقز

همه‌ی این واقعه به صورت منظومه بی مواجه بوده با این سرفصل: ز نسل کریم خان کرد رشید چواغ ویس میرزا به سقز رسید اما در عصر قاجارها، والی کردستان مرحوم امان‌الله خان اردلان از مقربین دربار فتحعلی شاه و فرزند او خسرو خان اردلان شوهر حسن جهان خانم، دختر شاه بوده است و نیز از خسرو خان، رضاقلی خان والی متولد شده که در واقع نوه دختری فتحعلی شاه بود و پسر رضاقلی خان به نام ابوالحسن خان فخرالملک اردلان از رجال سیاستی و نامدار ایران بود که مدت‌ها در حکومت‌های ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه مناصب مهمی بر عهده داشت و نویسنده خاطرات سفر مظفرالدین شاه به فرنگ بود. از دیگر رجال کرد عهد قاجاریه، حسنعلی خان امیر نظام گروسی بود که بیش از این درباره او مطالبی از نظر خوانندگان گذشت و شرح اعمال و مناصب او در تاریخ قاجاریه ضبط است.

و نیز باید از عزیزخان مکری، سردار کل نام ببرم که دلماض میرزاتقی خان امیر کبیر و فرمانده قشون ایران بود و فتوحات و جنگ‌های او در دفاع از استقلال و تعامیت خاک ایران در تاریخ قاجاریه ثبت شده است.

یکی دیگر از رجال کرد عهد قاجاریه، مرحوم کریم خان مختارالسلطنه بود که درباره عقاید و اعمال او، مرحوم احتشام‌السلطنه در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

در مأموریت پطرزبورگ اجزای سفارت عبارت بودند از وجیه‌الله میرزا، امیرخان سردار، سفیر کبیر فوق العاده و رئیس هیئت و بنده که مستشار اول سفارت و معاون هیئت بودم.

کریم آقای کرد، میرینج، مختارالسلطنه از مردمان صحیح و بی‌مثل و

مانند عصر خود بود و سواد هم نداشت. در این سفر از سوی دولت روسیه به او نشان درجه اول سنت استاتیس داده شد.

شبی در مهمانی بودیم و در سالن عمارت بزرگ صدای ساز به گوش می‌رسید. مرحوم مختارالسلطنه از اتاق خارج شد و از داخل سرسرای عمارت با کمال اصرار و تأکید و به عجله پیغام فرستاد که کار لازم و فوری با شما دارم به شدت نگران شده نزد او شتافتمن و پس از آینه که من را از مجلس بیرون کشید با عصبانیت و صراحت مخصوص به خود گفت: شما مردم مسلمان و متدينی هستید، چه طور اجازه داده‌اید در حضورتان این عده زنان نامحرم بر قصدند؟

از سادگی آن مردم پاک‌نهاد، تعجب کردم و هر چه خواستم یادآور شوم که در یک کشور فرنگ اقامت داریم و حالا قریب یک ماه است در میان نامحرمان زندگی می‌کنیم، گوش به توضیحاتم نداد.

مختارالسلطنه، مرد بسیار محترم و شرافتمندی بود و یکی از بهترین مردم قابل اطمینانی که در همه عمر خودم دیده‌ام و شناخته‌ام. او به تمام معنی صدیق، مؤمن، فداکار، وطن‌پرست و یکی از شریف‌ترین سرکرده‌های نظامی و اداری ایران بود. روزی جهت بازدید از قصر زمستانی امپراتور روسیه رفته بودیم که مهماندار درباره گرزهای کوچکی که در سالن بود، گفت: این عصاها را پطرکبیر به جهت سرکوبی و زدن توسری به وزرا و امرا به کار می‌برد.

مختارالسلطنه عصا را گرفت و با کمال احترام بوسید و گفت: ای کاش تو به ایران هم آمده بودی یا پادشاه ما تو را در دست داشت و مانند پطرکبیر از وجود تو استفاده می‌کرد. مختارالسلطنه مسؤول فوج دوم فرماندهی قزاق بود و چند سال بعد کریم آقا او را با خود به اصفهان برد و

در مناطق تحت فرماندهی خود رئیس قشون نمود و بعد از مدتی به تهران آمد و خانه‌نشین شد تا این‌که در این سفر با ما همراه بود.

در عصر صدارت امین‌الدوله که من معاون کل وزارت خارجه بودم، کریم آقا را به وزارت نظمیه منصوب کردند، اما خودش راضی نبود و به اصرار بندۀ قبول کرد و سال‌های متتمدی در این سمت باقی ماند و لقب مختار‌السلطنه هم با دوندگی و وساطت من به آیشان اعطا شد. خودشان به این قبیل پیرایه‌ها اعتنایی نداشتند.

باری این مرد پاک‌دامن و درستکار، نظمیه را ^{اکمالاً} مرتب و در کمال اقتدار اداره نمود، نسبت به مردم شهر، پاسداری امین و صمیمی و برای اجزای نظمیه پدر حقیقی بود. مختار‌السلطنه به عرفان و درویشی علاقه داشت و با کم‌سوادی کتابی نوشته است که چاپ و منتشر شده است.

در سال ۱۳۲۱ ه.ق. که بیماری وبا شایع شده بود، همه روزه جهت سرکشی بیماران که به ابتکار خود او توسط مأمورین نظمیه از گوش و گنار شهر جمع‌آوری شده بودند، می‌رفت و به جزییات احوال آنان رسیدگی می‌کرد. در حین سرکشی به بیمارستان مشاهده کرده بود که بیماری از خوردن دارو خودداری می‌کند و مختار‌السلطنه برای تشویق او ظرف دارو را که قبلًاً مورد استفاده بیماران وبایی بود، گرفته و خورده بود، بر اثر این کار خودش نیز به بیماری وباگرفتار و ساعتی بعد فوت کرد. رحمة الله عليه...

مختار‌السلطنه در تمام سال‌هایی که با اقتدار بر مستند وزارت نظمیه ایران و ریاست پلیس بود، احدی را بی‌تفصیر مقصراً نکرد. دیناری رشوه نگرفت. مال کسی را نخورد. آزارش به کسی نرسید و... بنابر این نوشته آقای سید محمد مهدی موسوی گردآورنده خاطرات

احتشام‌السلطنه که در حواشی و توضیحات مرقوم فرموده‌اند: مختار‌السلطنه پدر سرپاس رکن‌الدین مختار رییس شهربانی عصر رضاشاه بوده است. در این صورت سرپاس مختار پسر نوح بوده که با بدان بنیسته است در تهران چهارراه مختار به نام کریم‌خان مختار‌السلطنه هنوز هم به همان نام خوانده می‌شود.

با انقضاض قاجاریه و روی کار آمدن رضاخان پهلوی زیارات ایران نیز پست‌هایی را در دولت و حکومت به دست آوردند.

چنان‌که به عرض رسید سرپاس رکن‌الدین مختار، پسر کریم‌خان رییس پلیس بوده و سپس حاج عزال‌الممالک اردلان، فرزند ابوالحسن‌خان فخر‌الممالک بارها در پست‌های وزارت و وکالت و سناتوری مجلس سنا انجام وظیفه کرده و از اعضای دولت مهاجرین بود. پس از وی از اردلان‌ها در عصر رضاخان تا سقوط سلطنت پهلوی چند تن به وزارت رسیدند.



نشسته از راست: عزیزخان ساعدالممالک، سيف الله خان اردلان حاکم
سقزو و جهانگیرخان سرتیپ. کودکی که در کنار آنان ایستاده مرحوم دکتر
سلیمان انوشیروانی مدیر متوفای روزنامه سیاسی سحر است. ایستاده ها همه
خادمین هستند.

سایر رجال مانند: سناتور محمدعباس، مرحوم ملاعبدالعزیز مفتی،
صدرالعلماء، فرجالهخان آصف و بسیار دیگر در دولت ایران، سمت‌های
سناتوری و وکالت و غیره داشته‌اند.



از راست: محمودخان سلطانی، محمدخان جوانمردی، مظفرخان حبیبی،
آغاصالح سلطان‌پناه، حاج وکیل، قادرخان اتوشیروانی، سروان صدیقی در
حضور شاه ایران

در اواخر عصر محمد رضا پهلوی نیز دکتر فریدون معتمد از اهالی
سنندج، مدتی پست وزارت داشت و سپس به ریاست دانشگاه رازی
گماشته شد و دکتر سیروس کرمانچ از اهالی سقز مدتی معاون وزارت
اقتصاد بود و نیز آقای غفور یوسفیانی کارشناس نفت از اعضای برجسته و
فعال و جزو چند نفری بود که به همراه وزرای نفت کشورهای جهان در

کردستان در مسیر تاریخ به روایت اسناد

شهر وین توسط کارلوس ربوه شدند، غیر از این چند تن کسی دیگری از اکراد در عصر پهلوی در عرصه سیاست ایران نبودند و مجالی نیافتدند، اما شخصیت‌های فرهنگی و ادبی کردستان در تاریخ ادب ایران، چون ستاره درخشیده‌اند

۱. در تاریخ: برادران ابن‌الاثیر، ابن‌خلکان صاحب وفیات الاعیان،
یاقوت حموی، ابوحنیفه دینوری.

۲. در فلسفه و عرفان: شهاب‌الدین سهروردی مشهور به شیخ اشراق که صاحب مکتب و سبک مستقل است، شیخ احمد جزیری مشهور به ملای جزیری، شیخ معروف نودهی، شاه نعمت‌الله ولی ثانی و پدرش شیخ زکریا، شیخ ابراهیم بستی و زکریا بستی، شیخ حسام‌الدین چلبی، تاج‌الدین اشنوی، شیخ مولانا خالد شهرزوری، ملا‌ابوبکر مصنف چوری، ملا‌عبدالله بیتوشی، صاحب‌الکفایه، حاج کاک احمد‌سلیمانی، شیخ عثمان سراج‌الدین اول، شیخ عمر ضیا‌الدین، شیخ علی حسام‌الدین، شیخ علی کرکوکی، شیخ عدی حکاری، شیخ یوسف برهانی و شیخ‌ابوالمواهب کردی متوفی در قاهره و صاحب مکتب در تصوف و عرفان.

۳. در شعر و ادب: مرحوم غلام‌رضا رشید یاسمی، احمد‌خانی، حاج قادر کویه، حاج توفیق پیرمرد، گوران، مجده‌الدین ملک‌الکلام، عبدالرحمن شرفکنندی هزار، محمد‌امین شیخ‌الاسلامی هیمن و صدها تن دیگر که در این مورد می‌توان به «تاریخ مشاهیر کرد» تألیف استاد فقید مرحوم بابامردخ روحانی (شیوا) مراجعه کرد. و نیز استادی دیگر که در این مورد می‌توان به «تاریخ مشاهیر کرد» تألیف استاد فقید مرحوم عبدالکریم مدرس و مرحوم علاء‌الدین سجادی که نباید فراموش شوند و نیز استادان صدیق صفوی‌زاده بوره که و محمد صالح ابراهیمی (وشه‌پول) که جای ستایش دارند.

۴. در خط و تذهیب: می‌توان گفت بارگران این رشته بر دوش کردها بوده است، چون مرحوم میرزا رضاخان کلهر که دارای سبک و شیوه مخصوص است و اکثر اساتید امروزه از شیوه آن مرحوم استفاده می‌کنند، کرد بود و نیز مرحوم میرزا عبدالحمید ملک‌الكلامی ملقب به امیرالكتاب که از آثار او کتیبه‌های آرامگاه حافظ شیرازی و سردر دانشگاه تهران و بانک مرکزی را می‌توان نام برد.

۵. در موسیقی: مرحوم سید علی اصغر کردستانی از نواین زمان خود بود و سبک و شیوه او در موسیقی ایرانی معروف است. در حال حاضر نیز از خانواده کامکار و عندلیبی و تعریف و نیز شهرام ناظری، باید نام برد. این اشاره مختصر فقط قطره‌یی بود از دریا و دره از خورشید و می‌تواند برای علاقه‌مندان و مشتاقان و عاشقان فرهنگ اصیل و باستانی این سرزمین جالب توجه باشد.

از نویسنده‌گان و مترجمین توانای معاصر ایران می‌توان به آقایان محمد قاضی، دکتر ابراهیم یونسی، احمد محمود، علی‌محمد افغانی، مرحوم نصرت‌الله نویدی که در عرصه ادب ایران نام‌های آشنایی هستند. و زحمات فراوانی جهت اعتلای فرهنگ کشور کشیده‌اند، اشاره کرد.



مرحوم حاج شیخ عبیدالله اسعدی (شجاعالسلطنه) اولین ریاست نیروی
انتظامی سفر ۱۳۲۰ شمسی

تبرستان
www.tabarestan.info

عمر فاروقی

۲۰۹



استاد ابراهیم یونسی



نگارنده سال ۱۳۶۲ (در خانه فرهنگ) سقز کردستان

حکومت رضاخان پهلوی و جنگ کلاه در کردستان

تبرستان

www.tabarestan.info

رضاخان سردار سپه به شرح اسناد و مدارک موجود، قبل از رسیدن به سلطنت در کردستان رفت و آمد و فعالیت داشته است. مرحوم شیخ محمد مردودخ کردستانی می‌نویسد: در ۲۱ محرم ۱۳۳۲ ه.ق، ابوالحسن خان سردار محی رشتی به عنوان حاکم کردستان وارد سنندج شد و عده‌ی قراقچه همراه او بودند، تحت فرماندهی رودمستر و دبا و رضاخان ماکزیم که در اولین اقدام به قبایل گلbagی و مندمی حمله کرده و چند نفری از گلbagی‌ها را با مقداری اغنام و مواشی به شهر آوردند و رودمستر در کنار خسروآباد و رضاخان ماکزیم در جنب کاخ خسروآباد، چادر زد و روزی که از آن جا می‌گذشتم با وی آشنا شدم و اغلب شب‌ها با هم دیدار داشتیم.

بنابراین، بودن رضاخان در کنار فرماندهان نظامی انگلستان در ده سال قبل از کودتای حوت ۹۹ مسأله‌ی سنت که در بیوگرافی و زندگی نامه رضاخان بدان اشاره نشده است و تحقیق در این باره برای تاریخ سیاسی معاصر بی‌فایده نخواهد بود.

رضاخان پهلوی در اجرای سیاست بریتانیا برای نابودی حکومت‌های محلی و ملوک الطوایفی و سرکوب عشایر، همیشه زبده‌ترین عناصر و امرای نظامی خود را به کردستان گسیل می‌داشت، چنان‌که سپهبد شاه

بختی و سرلشکر امیر عبدالله طهماسبی و سرلشکر امیراحمدی، مشهور به قصابباشی، سال‌ها در کردستان به جنایت و فجایع پرداختند در این میان سیاست امیرعبداللهخان طهماسبی برخلاف دیگران بود و نامبرده قصد داشت با رسیدن به تهران، رضاخان را برانداخته و خود زمام امور را به دست گیرد در این‌باره با سران عشایر و رجال کردستان عهد و پیمان بسته بود، لکن هرگز به تهران نرسید و در گردنۀ ملاوی لرستان به هلاکت رسید. سفاک‌ترین امیر ارتش در زمان رضاخان همان شاهزاده امیراحمدی است که نام وی در تاریخ کردستان به عنوان قصابباشی ثبت شده است، نامبرده در اورامانات و نوسود و سایر نقاط کردستان جنایات فراوانی مرتکب شده و فجایعی کرده که قلم از شرح آن عاجز است.

رضاخان پس از رسیدن به سلطنت، دوباره به کردستان و صفحات غرب ایران سفر کرد و از شهرهای سقز و سنندج و مهاباد و دیگر بلاد بازدید به عمل آورد. در این زمان فقر و بیماری و بی‌سوادی بیداد می‌کرد، ولی رضاخان تحت تأثیر رفیق خود، یعنی مصطفی کمال پاشا در ترکیه به فکر اصلاح امور از اساس و بنیاد نبود، بلکه می‌خواست ظاهر کار را به قول خودش اصلاح کند، مثلاً دستور کشف حجاب و ممنوعیت لباس کردنی و بر سرگذاشتند کلاه را صادر کرده بود. بدیهی است که کشف حجاب بهانه‌یی شد برای فجایع زاندارم‌ها چنان‌که چادر را به زور از سر زنان عفیفه برداشتند و لچک و لباس کردنی را ممنوع و کلاه‌فرنگی بر سر مردم گذاشتند آن هم زمانی که چرك و کثافت لایه‌لایه روی دست‌های مردم رنجبر و فاقد بهداشت نشسته بود و کوری و کچلی و آبله و سل بیداد می‌کرد، مردم می‌بایستی به زور از لباس فرنگی و کلاه استفاده می‌کردند. مرحوم استاد حسن قزلجی در این‌باره می‌نویسد: روزی چند نفر

ژاندارم به دهی رفته بودند و مردم را به بهانه لباس کردی جریمه کرده و رشوه می‌گرفتند در این موقع به ملای آبادی رسیدند که مشغول قرائت قرآن بود، ژاندارم به او گفت: چرا لباس کردی به تن دارد و کلاه پهلوی ندارد؟ برای همین مبلغ پنج تومان از وی خواست، اما ملا و عیالش با کمک مردم فقط سه تومان جمع کردند، ژاندارم با کمال وقاحت گفته بود حالا که پول ندارد در عوض دو تومان باقی مانده یک ^{ختم} قرآن کریم باید برای مادرش که تازه فوت شده بخواند!!! آری در این شرایط مرحوم ملا خلیل گورومهر که مفتی و پیشوای مذهبی منطقه سردشت و به خصوص ایل منگور بود به تنها بی به مقابله برخاسته و در یک فتوای تاریخی و ساده به مردم گفت که مقصود رضاخان از بر سر نهادن کلاه لبه‌دار و برانداختن عمامه این است که مردم نتوانند سر بر آسمان بلند کرده و از خدای خود طلب رحمت و استغفار نمایند، لذا این عمل حرام بوده و در مقابل این ظلم اعلام جهاد می‌کنم. عشایر منگور و مسلمانان ناحیه سردشت و مهاباد با فتوای ملا خلیل به دور او جمع شده و چند تن از سران عشایر منگور نیز با آن مرحوم هم‌پیمان شده و به دستورات وی گردن نهادند و به این ترتیب در اندک مدتی چند هزار نفر مرد جنگاور کرد به دور شمع وجودش حلقه زدند.



مرحوم ملا خلیل



شاعر ملی کردستان مرحوم شیخ محمد قانع ایستاده در وسط به همراه ملارحمان خیاط (آواره) و ملا سیدرشید (شیدا) دو تن از شعرای متوفای گرد.

اما رضاخان باشنیدن این اخبار متوجه شده، مرحوم علی‌بیگ حیدری نماینده مهاباد را صدا کرده، گفته بود: شما چرا نگفتید مردم از کلاه ناراحت هستند تا من فکر دیگری بکنم؟ علی‌بیگ هم که از شخصیت‌های سرسپرده عصر و برای رضای خاطر رضاشاه حاضر به هر کاری بود و حتی برای جلب نظر او در مجلس شورای ملی به گونه شاعر مبارز و آزادی‌خواه و لب دوخته ایران، فرخی یزدی سیلی زده بود، در پاسخ رضاخان گفته بود: این اخبار خلاف واقع است و مردم از رشوه‌خواری مأمورین دل خون هستند، نه از کلاه. لذا اجازه خواسته و به مهاباد آمده بود.

مرحوم ملاعبدالعزیز مفتی نیز در هشتم شعبان ۱۳۰۷ به همین

منظور از تهران عازم مهاباد و بوکان شد و به شور و مشورت پرداختند، اما نیروهای ملاخلیل، اقدام نظامی را شروع کرده، شهر مهاباد را محاصره کردند و معلوم نیست این برنامه‌ریزی حمله نظامی چه گونه بوده، زیرا بنابر اظهارات قدما، زمستان سرد و پربرف و بسیار سختی بود و جنگاوران مقاومت چندانی نداشتند با این حال نیروهای جهادگر در نبرد با نظامیان توanstند چند تن از آنان و از جمله فرمانده نظامی به نام سروان اسماعیل قلعه‌بیگی را در جنگ نایبود کنند.

نمایندگان اعزامی مجلس شورای ملی و رجال منطقه در این موقع به مقابله روانی با موضوع پرداختند، لذا در مقابل مرحوم ملاخلیل، این‌ها هم چند تن از شیوخ و علمای مورد احترام را برای جلوگیری از گسترش قیام و ادار کردن که لباس روحانیت و مشایخی و کردی را از تن درآورده و کت و شلوار و کراوات و کلاه پهلوی بر سر نهند و اولین بار از خودشان شروع کردند، سپس چند تن از روحانیون و مشایخ پس از پرس‌وجو و کنکاش در کتب مذهبی فتوا دادند که لباس ربطی به مذهب ندارد و پوشیدن کت و شلوار و کلاه برخلاف دین و مذهب نیست و خودشان نیز این کلاه را بر سر گذاشته به میان مردم آمدند، بدیهی است مردمی که آماده بودند با احتراق یک کبریت و روشن شدن یک چراغ، به قوای ملاخلیل بپیوندند با مشاهده این اوضاع و این فتوا و اعمال بعضی از مشایخ و روحانیون از عمل خود نادم گشته، مطیع شدند، اما برگردانگرد ملاخلیل هم‌چنان عده‌یی مردان جهادگر با تفنگ‌های کهنه و حتی خنجر و چوب‌دستی آماده جهاد بودند.

در این موقع فرماندهی نظامی منطقه را سرتیپ حسن مقدم بر عهده داشت و سرهنگ بزرگ ابراهیمی و چند تن از افسران زیبده ارتش

مسؤولیت عملیات را به عهده داشتند و جالب است که در کنار این امرا و فرماندهان ارتش ایران نیروهای روسی نیز به فرماندهی تاتاریوف نامی مشارکت داشتند. ظاهراً این روس‌ها در قوای قزاق ایران انجام وظیفه می‌کردند به هر حال با جمع شدن عساکر ایرانی و روسی در مورخه ۱۳۸۲/۲/۱۰ آخرین اختوار به ملاخلیل و جهادگران توسط هوایپیمای نظامی در منطقه پخش شده و آن‌ها را دستور به تسليم کردند، اما کسی وقوعی ننهاد، اگرچه بنابر مدارک مسلم و موثق موجوده این میان چندتن از سران عشایر دو جانبه عمل کرده‌اند یعنی هم با تیمسار مقدم و جاسوسان او رابطه داشته‌اند و هم در جلب رضایت ملاخلیل کوشیده‌اند. چنان‌که گفته شد سلاح جهادگران تفنگ‌های کهنه و خنجر و تبر و چوب‌دستی بود، اما نیروهای نظامی، به توب و تانک و هوایپیما مجهز بودند، لذا به دستور ستاد نظامی بمباران منطقه شروع شد و مرحوم ملاخلیل مجبور شد با گذشن از پل مرزی قلاتاسیان به خاک عراق مهاجرت کند، اما سران عشایر که از ابتدا زمینه را آماده کرده بودند خودشان و افرادشان را نجات دادند و چندتن نیز ظاهراً دستگیر و ریس ایل منگور هم به نام بایره ید که شخص متدين و ریش‌سفید بود به تهران تبعید گردید.

پس از سرکوب این قیام، گشت و جولان رجال سرسپرده دستگاه نظام رضاخانی، ایشان در مقام پادشاه ایران سفری به مهاباد کرد و ضمن دلداری و تشویق چند تن از سران عشایر عده‌ی راهم تهدید کرد و رضاخان در اظهارات خود از ملاخلیل نیز دل‌جویی کرد و با دخالت سران سپاه، ایشان پس مدتی مهاجرت، به خاک ایران بازگشته و تا پایان عمر با عزت و شرافت زندگی کردند.

در جنگ کلاه بیش از دهها زن و مرد و پیر و کودک و جوان و افسر و زاندارم و سرباز کشته شدند و عاقبت الامر هم عموم سران عشاير، لباس و کلاه را بر تن کرده، عکس‌های یادگاری فراوان با امرای ارتش و فرماندهان نظامی گرفتند، سپس این عده با ورق قمار، وارد منازل سران عشاير شدند و با انواع بازی قمار و برد و باخت، افکار آن‌ها را از تمام مسایل به بازی قمار جلب کردن تا جایی که بیشتر آن‌ها زیبایی قرض و مشکلات مالی گرفتار آمدند و عزت و غرور آن‌ها به وسیله عمال بیگانه، قربانی قمار و خوش‌گذرانی شد.

در این میان چند تن و از جمله شاعری به نام ملا معروف کوکه‌بی با سروden قصاید و غزلیات به سبک و سیاق قدیم، جهت دریافت صله و انعام، شکست نهضت کلاه و پیروزی سرتیپ مقدم را تبریک گفتند. این چند بیت از ملا معروف است:

سزد امروز که این خط فردوس مثال

نازد و فخر کند بر همه آفاق شمال

از قدموم چو تو فرمانده عالی نظری

شده موزون و مزین به سیاست و کمال

ای حسن خان مقدم ظفر الدوله لقب

ای فدای قدمت جان و سر و کلفت و مال

کس نمی‌دید به جز خیمه سبز فلکی

شیر نر ناخن درنده و شاهین پر و بال

هر کجا صورت شیر علمت گشت پدید

شیر در بیشه بلزید و نهان شد چو شغال

آفتباش به هر آفاق که طالع گردید
 ظلمت ظلم پریشان شد و آمد به زوال
 پرچم رفعت و فتح و ظفرش شانه زند
 دایه نصرت و مشاطه فرد و اقبال

گشت جولانگه تو قوله قندیل و سران
 که فرازش نرسیده است به طیران خیال
 تیپ منصور تو دور اوچ گهی صف زده شد
 که خصیضی نرسد شکر روس و جنرال
 اعمال رضاخان در کردستان که به نام ایجاد امنیت و آسایش عمومی
 صورت می‌گرفت، موجب جنگ و خون‌ریزی شد. در این میان قتل
 اسماعیل آقا سیمکو و سرکوب گلباغی‌ها، مندمی‌ها، منگورها، جاف‌ها،
 اورامی‌ها و جوانروندی‌ها قابل ذکر است.

بدیهی است سیاست بریتانیا و امریکا ظاهراً مقابله با نقشه‌ها و نفوذ
 روسیه شوروی در منطقه بوده است و جلوگیری از رشد و ترقی ملل ساکن
 در خاورمیانه معلول وجود شوروی بوده است. اینک با وجود فروپاشی
 دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی سابق معلوم نیست باز هم حرف حساب
 استعمارگران چیست.

برای مثال به مطالب سال ۱۳۳۰ مجله خواندنی‌ها از قول مجله تایم،
 توجه فرمایید که چگونه کردستان را وصله ناجور خاورمیانه دانسته است.
 مجله تایم نقشه کردستان را به شکل داس چاپ کرده بود و به قول خودش
 در انتظار چکش بود، اما در کشاکش سیاست‌های پولی و اقتصادی جهان
 سرانجام دیوار کمونیست و قدرت امپراتوری شرق فرو ریخت و سران
 کرملین و کاخ سفید و قیحانه با بلند کردن گیلاس‌های خود به ریش هزاران



سران عشاير کرستان على خان فاتح، جهانگير خان کلتپه، احمد خان فاروقی (سالار) و سليمان خان جاف، قادرخان انوشیروانی، ساعد عربغلی (فیض نژاد)، فتاح خان مکری و على آقا جوانمردی که از شاه مدار گرفته‌اند ولی بعداً چند تن از آنان اعدام شدند.

زندانی و معذوم و تبعیدی و دلباختگان کمونیسیم خنديديند و به راستی چه افرادی در این راه قربانی شده، جان و مال خود را بذل کردند و رنج سال‌های تبعید و زندان را به جان خربیدند و در برابر جوشهای اعدام ایستادند... اما سران کرمیان بالاخره از پای در آمده، اعتراف کردند که اشتباه بوده و پیکرهای لینین و استالین و باقی سران از بالای سکوهای میادین و معابر کشور شوراهها فرود آورده شد. اما آیا غول آمریکا می‌تواند پس از این هم آرام بنشینند؟

مجله «تايم» آمريكا در آخرین شماره خود، مقاله مفصلی درباره اوضاع
كردستان نوشته و پس از شرح سفر ژنرال ريجوی، فرمانده كل قواي دول
اروپاي غربی به تركيه در نواحی كردستان می نويسد:

ژنرال ريجوی با كمک يك دوربين نظامی بـ. ثـ كـه مـخصوص دـيدـن
مسـافـاتـ دورـ استـ،ـ اـطـرافـ رـاـ تـماـشاـ كـرـدـ.ـ اـينـ نـقـطـهـ وـاقـعاـ اـرـزـشـ تـماـشاـ رـاـ
داـشتـ زـيـراـ جـايـيـ بـودـ كـهـ تـامـ اـغـتـشـاشـاتـ اـخـيرـ خـاـورـمـيانـهـ اـزـ آـنـ جـاـ
سـرـچـشـمـهـ گـرـفـتـهـ بـودـ وـ هـنـوزـ هـمـ بـزـرـگـ تـريـنـ خـطـرـىـ كـهـ كـشـورـهـاـيـ اـينـ نـاحـيـهـ
راـ تـهـديـدـ مـيـ كـنـدـ اـزـ هـمـانـ منـطقـهـ استـ.ـ اـينـ جـاـ سـرـزـمـينـ كـرـدـسـتـانـ بـودـ كـهـ
بـيـنـ پـنـجـ كـشـورـ:ـ شـورـوـيـ،ـ تـرـكـيهـ،ـ اـيـرانـ،ـ سـورـيـهـ وـ عـرـاقـ قـرـارـ گـرـفـتـهـ وـ وـصـلـهـ
نـاجـورـىـ استـ كـهـ بـهـ جـامـهـ كـشـورـهـاـيـ خـاـورـمـيانـهـ چـسـبيـدـهـ وـ شـكـلـ آـنـ مـانـدـ
دـاسـىـ استـ كـهـ دـسـتـهـاـشـ درـ كـوهـهـاـيـ خـلـيـجـ فـارـسـ قـرـارـ گـرـفـتـهـ،ـ پـشتـ لـبـهـ آـنـ
درـ قـلـمـروـ شـورـوـيـ خـوـابـيـدـهـ وـ لـبـهـ بـرـنـدـهـاـشـ جـلـگـهـهـاـيـ حـاـصـلـ خـيـزـ وـ مـنـابـعـ
نـفـتـ دـرـهـاـيـ فـراتـ وـ دـجـلـهـ رـاـ اـحـاطـهـ كـرـدـهـ استـ وـ لـازـمـ بـهـ گـفـتنـ نـيـستـ كـهـ
شـورـوـيـ درـ آـرـزوـيـ آـنـ استـ كـهـ يـكـ چـكـشـ روـيـ اـيـنـ دـاـسـ بـگـذـارـدـ.ـ كـرـدـسـتـانـ
بـهـ سـهـ عـلـتـ بـرـايـ اـمـريـكاـ مـهمـ استـ:

۱. كـرـدـهاـ يـكـ مـادـهـ مـنـفـجـرـهـ بـسـيـارـ قـوـيـ هـسـتـنـدـ كـهـ كـمـونـيـسـتـهاـ هـرـ آـنـ
مـىـ تـوـانـنـدـ بـرـايـ اـحـتـرـاقـ وـ اـنـفـجـارـ خـاـورـمـيانـهـ بـهـ خـصـوصـ كـشـورـهـاـيـ اـيـرانـ وـ
عـرـاقـ اـزـ آـنـ هـاـ استـفـادـهـ كـنـنـدـ.

۲. كـرـدـسـتـانـ محلـ دـخـولـ طـبـيـعـيـ وـ بـيـ درـدـسـرـ شـورـوـيـ بـهـ خـلـيـجـ فـارـسـ،ـ
مـدـيـترـانـهـ وـ كـشـورـهـاـيـ عـرـبـيـ خـاـورـمـيانـهـ استـ.

۳. درـ صـورـتـ حـمـلـهـ شـورـوـيـ بـهـ تـرـكـيهـ،ـ كـرـدـسـتـانـ بـهـتـرـينـ رـاهـ بـرـايـ اـيـنـ کـارـ
استـ.



کشف حجاب بانوان در شهرستان سقز ۱۳۱۷ با حضور فرماندار و
رئیسی ادارات و بانوان آن‌ها
کردها اصولاً از روس‌ها خوش‌شان نمی‌آید و مادرها از طفویلیت به

گوش کودکان می خوانند که روس‌ها همه چیز را خواهند گرفت، معذالت در مبارزه برای تسلط به کردستان، روس‌ها در شرف پیروزی هستند. تمام سعی روس‌ها بر این است که افکار عمومی کردها را با خود موافق کنند و به آن‌ها بقیه‌لاند که شوروی تنها کشور آزادکننده جهان است که روزی هم به سراغ کردستان خواهد آمد و آن سرزمین را از قید سیاست خارجی‌ها خلاص کرده و به آن نعمت آزادی واقعی خواهد بخشید. آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها نیز در کردستان به تبلیغات متقابلی دست زده‌اند تا اثر تبلیغات خلاف واقع روس‌ها را خنثی کنند.

اما امراز ارش و به خصوص سرلشکر رزم‌آرا که به نخست وزیری ایران هم رسید برای کردستان و دیگر نقاط عشايرنشین نقشه‌هایی داشت چنان‌که به وضوح آن‌ها را به ترک دهات و کوهستان‌ها و روی آوردن به شهر و کاخ‌نشینی تشویق می‌کرد و بدینختانه این نقشه مورد توجه سران عشاير قرار گرفت و یاکنار نهادن لباس و آداب و رسوم خود، چادرهای ایلی و خانه‌های روستایی و کوهستانی را رها کرده به شهر روی آوردند و به عنوان سران عشاير فقط نامی از آن‌ها باقی ماند و دیگر هیچ به طوری که در تصویر مجله «ترقی» ملاحظه می‌فرمایید سرلشکر رزم‌آرا برای تعلیم این مسائل، سران عشاير را به تهران کشانید. در تصاویر لباس‌های سران عشاير را به وضوح ملاحظه می‌فرمایید. رشد و ترقی این اقدامات همانا انهدام کشاورزی و دامپروری کشور و وابستگی ایران به دول غربی و بیگانه بوده است. به هنگام آوارگی مردم کرد عراق این جانب نامه‌ی سرگشاده خطاب به شاعران و نویسنده‌گان ایران نوشت که اینک متنه این را جهت آگاهی علاقه‌مندان به اطلاع می‌رسد.



جمعی از سران عشایر در یادگاه افسران داشتکده افسری



مرحوم شهید علی خان فاتح فیض‌الله‌بیگی از شهیدان روز ۲۶/۱۰ سفر

فروردين ۷۰

بسمه تعالیٰ

نامه سرگشاده به شعراء، نویسنندگان، روزنامه‌نگاران و

ادبای ایرانی

تبرستان

با سلامی چوبوی خوش آشنايی...

اگر آن‌جهه که خطاب به شماها می‌خواهم بگویم بر روی کاغذ بیاورم
مثنوی نه هفتاد، بلکه صد من خواهد شد. اما در این مقال، مجال آن
نیست، پس با اندک اشاراتی شما را خطاب قرار داده و وجودان بیدارتان را
به داوری و قلم‌های تان را به یاری می‌طلبم و پیغمرد آسا فریاد آی آدمها،
سرمی‌دهم.

یاران گردم، و هم‌وطن و هم‌زاد شما، زمانی دیاکوی مادی بودم
روزگاری موبد موبدان و مرزدار سناسان، آن‌گاه ابو‌مسلم شدم در خراسان و
صلاح‌الدین در فتح بیت‌المقدس و سرانجام در معاملات جهانی به دست
امپریالیسم جهانی تکه و پاره شدم و هر قسمت از وطن من در جایی قرار
گرفت. اگرچه مبدأ و سرزمین اصلی من ایران جاودان بوده و هست، اما از
طالع نحس و توطئه امپریالیزم و حتی خیانت و ناکامی سردمدارانم، اسیر
دست اعراب اتراءک شدم، یعنی اسیر دست اسیر. اما شما برای من چه
گردید؟

زمانی مصطفی کمال آتاترک، زبان در کامم قفل کرد و جنین بچه‌هایم
را با سرنیزه عساکر ترک، از شکم مادران خارج کرد و کلبه‌ام را آتش زد.
برادر او رضاخان قزاق در ایران لباس از تنم بیرون کرده و کلاه فرمایش

تجدد بر سرم نهاد و در بریتانیا سردار من شیخ محمود را دستگیر و به هندوستان تبعید کرد. در آن هنگام شما برای من چه کار کردید؟ در این زمان که شما با چشم بصیرت مصیبت مرا می‌بینید و بمباران شیمیایی حلبچه و بیاره و سیروان... را دیدید و نیز اجساد فرزندانم را ریخته بر خاک کردستان مشاهده کردید، در حالی که سال‌ها در غربت تاریخی خویش پاسدار فرهنگ ایرانی [تیغما](http://www.tabarestan.info) برای شما بودم، شما برای من چه کردید؟

و حالا که در حد صدھا هزاری و بلکه چند میلیونی، به دست سفاکان بعثی از خانه و کاشانه خویش رانده شده و بی‌مسکن و غذا و تنپوش، در جبال پرازیخ و برف کردستان سرگردان شده و هر روز در مقابل دوربین‌های عکاسی و تلویزیونی جسد بی جان دهها فرزندم را به دست خویش دفن می‌کنم و در زمانی که حتی غربی‌های سازنده سلاح شیمیایی برایم گریه کردند، شما برای من چه کردید؟

آیا حق ندارم از شما بپرسم که به چه دلیل بیش از نیم قرن است که انقلاب مرا لمس نکرده‌اید و حتی شعرکی برای مظلومیت من نسروده‌اید؟ شما که مدعی آزادگی هستید و گاه در دفترهای شعر و مقالات شما آه و ناله‌ای برای شیلی و آفریقا و فلسطین و ویتنام و کره و... به چشم می‌خورد، آیا عینک‌تان به حدی دوربین است که مرا در کنار گوش‌تان در عراق و ترکیه و سوریه و اتحاد شوروی ندیده‌اید؟

شما که برای سوختن پروانه‌یی به پای شمعی و ناله ببلی بر جفای گلی دفترها سیاه کرده و هنوز هم از لیلی و مجنون و واقع و عذرآسخن می‌گویید و اگر خواستید نامی هم از آفریقا و فلسطین می‌برید، برای من مصیبت‌زده و آواره کرد، چه کردید؟

شما ای همه شاعران و نویسنندگان و ادبیان و روزنامه‌نگاران بیدار دل ایرانی، از همه شما استعداد می‌طلبم و شما را به سروden اشعار و تحریر مقالات و آفرینش آثار مهم و جاودان در این زمینه دعوت می‌کنم و از شما استعداد می‌طلبم، من خود هیچ داعیه‌یی ندارم جز این که سوگواری هستم نشسته به عزای برادران و خواهران و فرزندان وطن خویش و در انتظار تسلیتی از سوی شمایم و اتری که ^{مرده‌ها} باشد برستان خم‌هایی که از جراحات آن‌ها سخن رفت.



تبرستان

www.tabarestan.info



امام جمعه و اعیان سقز و مرحوم سروان صدیقی و گودکانی که ایستاده‌اند
فرزندان وی (فراصرز صدیقی) و (فرخ صدیقی) در سال ۱۳۱۳ شمسی
۱۵/۱۱/۲۳ په هنگام ذبح گاو و قربانی کردن

جنایات رژیم بعضی عراق در کردهستان

تبرستان

مورور اسناد قدیمی و توضیح درباره آن‌ها تا آن‌جاییکه در حد توان بود انجام گرفت، اما در این میان سخن درباره گرد و کردهستان فراوان است و اوضاع کرده‌هادر سرزمین‌های تقسیم شده، تعریفی ندارد.

به هنگام جنگ عراق علیه ایران تمام جهانیان شاهد بودند که رژیم بعضی عراق به ریاست صدام‌حسین با ملت خود به جنگ برخاست و شهرهای کردهستان از جمله شهر کردنشین خلیجه را بمباون شیمیابی کرد که بر اثر این اقدام ضدانسانی در یک روز بیش از پنج هزار نفر از مردم بی‌گناه این شهر قربانی شدند که این عمل سرتاسر دنیا را تکان داد، ولی خبرگزاری‌های غربی و محافل اسپریالیستی که دل خونی از جمهوری اسلامی ایران داشتند با کمال وقاحت در این باره سکوت کردند، حتی دولت اتحاد شوروی که هنوز نفس‌های آخر را نکشیده بود، اخبار این جنایت را پخش نکرد و تنها فریاد ایرانیان و نماینده‌گان مردم کردهستان بود که بانگ مظلومیت این ملت را به گوش افراد و احاداد ملل جهان رسانید، اما به هر حال در جنگ تحمیلی عراق، علیه ایران تمام دول قدرتمند جهان از جمله آمریکا و شوروی و فرانسه و بریتانیا با فروشن سلاح‌های جنگی و در اختیار نهادن اطلاعات نظامی و گازهای سمی به یاری عراق شتافتند و این رژیم وحشی و خونخوار با موشکباران تهران و شهرستان‌ها و

بمباران نقاط مختلف ایران و کردستان عراق هزاران نفر را به خاک و خون کشید تا این‌که پس از هشت سال بالاخره ایران با پذیرفتن قطع نامه ۵۹۸ سازمان ملل به جنگ پایان داد، ولی رژیم صدام حسین این بار به کشور کویت که زمانی یار و مددکار او بود و بودجه جنگی او را به همراه عربستان سعودی و دیگر امارات خلیج فارس تأمین می‌کرد، حمله برد و این کشور را تسخیر کرد. حال با تسخیر کویتی که ثبت خود را به آمریکا و دول غربی می‌داد، امپریالیست‌ها و کشورهای صنعتی جهان خطر را حس کردند، چون احتمال حمله به عربستان سعودی و بحرین و قطر و امارات نیز وجود داشت و این حرکات باعث قطع ارتباط به غرب می‌شد بالاخره با احساس این خطر، بانگ و صدای غربی‌ها بلند شد که به عراق متوجه ایست و باید تنبیه شود... معلوم نیست در طول هشت سال جنگ با ایران چرا متجاوز نبود و چرا در جنگ با کویت متجاوز شناخته شد.

مال مردم بخوری و چو مالت ببرند

فریاد برآری که مسلمانی نیست
بدیهی است بمباران شیعیانی کردستان عراق، یگانه جنایت صدام نبود، بلکه همراه با آن شهرهای مرزی ایران مانند مریوان و بانه و سردشت را نیز با گاز شیمیایی مورد حمله قرار داد که در این میان بمباران سردشت از سایر شهرهای ایران فجیع‌تر بود.

یکی دیگر از جنایات رژیم بعضی در نسل‌کشی کردها، جنایت مشهور به انفال است که رژیم بعضی با سوءاستفاده از آیات مقدس قرآن کریم، نام سوره مبارکه انفال را بر این جنایت هولناک نهاد و در عملیات منسجم و برنامه‌ریزی شده‌یی، تعداد ۱۸۲ هزار نفر از مردم کردستان را یکجا قتل عام کرد. بله ۱۸۲ هزار نفر انسان بی‌گناه‌این آمار صحیح را احراز و

سازمان‌های کرد تهیه کرده‌اند و عموم مراجع بین‌المللی از آن اطلاع داشته و دارند و اما معلوم نشد که این افراد چه بود؟ آیا این افراد مسلح و در جنگ یا رژیم بودند؟ خیر. آیا کافر حربی بودند؟ خیر، پس چرا ۱۸۲ هزار نفر جوان و پیر و زن و مرد و کودک به این سرنوشت دچار شدند؟ مادرانی که کودکان را در آغوش داشتند و نوجوانانی که با لبان تشنن چشمان پرآمید به آینده می‌نگریستند و دفعاتی از بیان‌های عراق زنده به گور شدند و روزی احتمالاً با کشف گورهای دسته‌جمعی این ۱۸۲ هزار انسان گرد، جهان شاهد عظیم‌ترین فاجعه انسانی خواهد بود.

در فروردین ماه ۱۳۸۲ شمسی، نیروهای آمریکا و انگلستان و اسپانیا و لهستان و... به عراق حمله کرده و رژیم تا دندان مسلح صدام حسین را سرنگون کردند در این میان فیلم‌هایی از چه گونگی قتل اسیران ایرانی به دست آمد و نیز گور دسته‌جمعی پاتزده هزار نفر از شیعیان عراق در حوالی بغداد و گروهای دسته‌جمعی علماء و روحانیون و اطفال شهید شیعه در نجف اشرف و کربلا معلی که تمام مردم جهان از طریق کانال‌های تلویزیونی ناظر کشف این مقابر متبرک بودند و اجساد مردم مظلوم و بی‌گناهی که خانواده‌های شان چشم به راه بازگشت‌شان بودند. در ماه اردیبهشت سال ۱۳۸۲ شمسی که این سطور رفم می‌خورد صدام حسین و پسران و جنایت‌کاران همراه آن‌ها متواری بوده و از سرنوشت آن‌ها اطلاعی در دست نبود، لکن دول آمریکا و انگلستان در لایحه‌یی به شورای امنیت سازمان ملل متحد، خواستار سرپرستی عراق برای مدت یک سال شده‌اند که بتوانند مقدمات انتخابات و مردم‌سالاری را فراهم نمایند. اگرچه این دول عظیم نیز محض الله فرزندان وطن خود را برای آزادی مردم عراق به کشتن نداده و چشم طمع و امید به چاهه‌ای نفت و

معدن عراق و بندرهای بصره و ام القصر دارند و برای شهرهای نفتی کرکوک و موصل، حساب چداغانه باز کرده‌اند، اما مصدق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، فعلاً که مردم مظلوم عراق از آن زندان‌های مخوف و خون‌آشام‌های بی‌وجدان بعثی، رهایی یافته‌اند و در آتیه نیز همان مردم، مالک الرقاب و صاحب خاک و وطن خود بوده و از استقلال و آزادی و ^{برستان} حیثیت خود دفاع خواهند کرد.

امروزه دو حزب مهم کردستان عراق بین حزب‌الملکرات به رهبری جناب مسعود بارزانی و اتحادیه میهنی کردستان عراق به زیامت استاد جلال طالبانی در جمع رهبران اصلی عراق در شورای رهبری و در شهر بغداد مقیم شده‌اند. برای ثبت در تاریخ باید گفت که کردهای عراق تحت قیادت دو حزب و سازمان یاد شده از سال ۱۹۹۱ و در پناه سیاست پرواز منوع توانستند در کردستان با انتخابات آزاد پارلمان محلی و دولت تشکیل بدهند، در این راستا اولین نخست وزیر کردستان از اتحادیه میهنی، دکتر فواد معصوم و معاون او از پارتی دکتر روز نوری شاویس بود، ولی پس از مدتی متأسفانه اختلاف پیدیدار و با آتش افروزی جناح‌های جنگ طلب، نبرد قدرت آغاز شد و در نبردهای مسلح‌انه دهها نفر از سران و پیشمرگان هر دو حزب تلف شدند تا این‌که با وساطت دکتر محمود عثمان و استاد عزیز محمد، دخالت دول ایران و ترکیه و آمریکا و بریتانیا و فرانسه، سرانجام آتش بس اعلام شد و خانم مادلین آلبرایت وزیر خارجه آمریکا در کاخ وزارت خارجه ایالات متحده در واشینگتن، دست مام جلال و کاک مسعود را در دست هم نهاد، اما بعضًا به طوری که کابینه وزیران در سليمانیه به ریاست کوسرت رسول علی و کابینه پارتی در اربیل به ریاست دکتر روز نوری شاویس مشغول کار بودند تا این‌که در یک تحول از سوی دو

حزب مذکور نیجيریان بارزانی به ریاست کابینه وزیران در اربیل منصب شد و دکتر برهم احمد صالح نماینده اتحادیه میهنی در ایالات متحده آمریکا به سلیمانیه فراخوانده شد و ریاست حکومت محلی سلیمانیه را بر عهده گرفت، حقیقت این است که با آمدن دکتر برهم احمد صالح، گام‌های آشنا سرعت بیش تری گرفت و پارتی دمکرات بالاگوش باز به استقبال صلح شتافت در این میان، جناحی از تندروهای متمايل به وهابیت که در کوهستان‌های اورامان می‌زیستند اقدام به ترور یکی از مسنولان پارتی در اربیل به نام فرانسو حریری کرد، او را به هنگامی که عازم محل کارش بود به قتل رسانیدند که اتحادیه میهنی در دستگیری و معرفی قاتلین با پارتی همکاری خوبی کرد، اما این جناح به دکتر برهم احمد صالح نیز سوءقصد کرد، اگرچه وی از این ترور جان سالم به در برداشت، لکن تعدادی از پیشمرگان محافظ وی مقتول شدند.

یک سال قبل از حمله آمریکا و دقیقاً در اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۱ سرلان پارتی و اتحادیه میهنی عازم آمریکا و بریتانیا شدند و در جلسات کنگره ملی عراق شرکت کردند، به هنگام بازگشت از این سفر، مام جلال از طریق ترکیه وارد کرستان عراق شد و در صالح الدین مورد استقبال ریس مسعود بارزانی قرار گرفت و سران هر دو جناح قدرتمند با حسن نیت در کنار هم ایستاده و کدروت‌های گذشته را کنار نهادند و خوشبختانه این اتحاد که به سود تمام آحاد و افراد کرستان بود روز به روز استوارتر و محاکم‌تر شد و بر عموم ثابت گشت که تنها راه نجات قوم کرد عراق در اتحاد فیما بین این دو حزب قدرتمند

است!



شادروان ملامصطفی بارزانی در سنگر

کردستان عراق دارای پارلمان و قوانین مصوب و نیروی انتظامی و امنیتی است و مسئولان اداری و سیاسی کرد توانسته اند نمادی از آزادی و دموکراسی را به نمایش بگذارند به طوری که در تمام کردستان مت加وز از سیصد روزنامه و هفته‌نامه و گاهنامه منتشر می‌شود و دو کانال ماهواره‌بی‌اسسه لایت^۱ و هفت کانال تلویزیونی احزاب و گروه‌های سیاسی و مذهبی و بیش از ینچ شبکه رادیویی فعال و مشغول کار بوده و آزادانه به نشر اخبار و مطالب علمی و فرهنگی و سیاسی می‌پردازند که این نوع رفتار در میان

۱. در روز عبد فریان ۱۳۸۴ مصادف با یکم ماه شباط در مقر شاخه دوم ح.د.ک و شاخه سوم اتحادیه میهنی در هولیبردو غیر که مسلمان هم بودند با یعنی اتحادیه مراسم جشن قربان را به عزا تبدیل و دفعه‌ها نفر مبارزان ضدمتشی را به شهادت رسانیدند که دکتر مامن عبدالرحمن و شوکت شیخ بروین و اکرم منین و مهدی خوشناو و شاهدان و مسرو شیره از شهیدان بودند.

غربی‌ها به دموکراسی کردی مشهور شده و ملل آزادی خواه را به سوی این نوع آزادی تشویق می‌کنند. در کابینه کردستان عراق، وزارتی به نام وزارت حقوق بشر دایر شده که کار آن پیگری مسئله بفرنج و فجع انفال و خدمت به خانواده آنان و شیمیایی‌ها سرکشی به زندان‌ها و بررسی شیوه مراعات حقوق انسانی در کردستان عراق است که نظیر این وزارت خانه حتی در دولت مجاور صاحب استقلال هم وجود ندارد.

سال ۲۰۰۳ میلادی مصادف با یکصدمین سال تولد مرحوم ملا مصطفی بارزانی، بنیان‌گذار حرکت‌های آزادی خواهانه در کردستان عراق بود. ملا مصطفی، رهبری روحانی و جنگاوری شجاع و جسور که شصت سال تمام در سنگر شرف از دین و جان و مال و حیثیت هم‌وطنه خود دفاع کرد، قهرمانی که در راه پیمانی تاریخی به سوی اتحاد جماهیر شوروی از رود ارس گذشت. مردی که سنبل شجاعت و سخاوت و شرافت بود. اینک صد سال از تولدش می‌گذرد و اگرچه در ناکامی و غربت غریب خود جان به جان آفرین تسلیم کرد، لکن در درخت ستبر ایمان او، میوه‌ی شیرین و خوش طعم و بو رویید و به یاری یزدان تواند، با پیگیری و هدایت جانشین و فرزندش مسعود بارزانی، سرانجام این کشته بلادیده که از اقیانوس خونین انفال و شیمیایی‌ها و زندان و تبعید و تیرباران گذشته بود به مقصد نهایی خود که همانا آزادی و برادری و برابری با سایر مردم مسلمان عراق است، خواهد رسید و غم آوارگی و تبعید احباری هزاران کرد آواره در اردوگاه‌ها و شهرهای مرزی جمهوری اسلامی که پناهگاه و ضامن آوارگان کرد، بوده است از چهره آنان زدوده خواهد شد. اینک با احترام به روح ملام مصطفی بارزانی در یکصدمین سال تولدش، سال شمار زندگی او عرضه می‌شود:

سال شمار زندگی ملام مصطفی بارزانی

سال ۱۹۰۳ میلادی، تولد در روستای بارزان

۱۹۳۱/۱۲/۹ قیام او در بارزان و شکست نیروهای حکومت «برقی بگ»
۱۹۴۳/۷/۱۲ به کمک حزب «هیوا» مصطفی بارزانی از سلیمانیه خارج
و راهی آشتویه در کردستان ایران شد.
برستان

۱۹۴۳/۷/۲۸ بازگشت به بارزان و قیام آن (۱۹۴۵-۱۹۴۶)

۱۹۹۵/۱/۱۵ تأسیس کمیته آزادی کردستان به ریاست بارزانی

۱۹۴۶/۱/۲۲ حضور و شرکت در جمهوری کردستان در مهاباد

مارس ۱۹۴۶، اخذ درجه ژنرالی ارتش کردستان

آوریل ۱۹۴۷، راهپیمایی تاریخی بارزانی و همراهان به سوی اتحاد

جمahir شوروی

۱۹۴۷/۶/۱۸، گذشتن از رود فارس و ورود سرزمین شوروی

۱۹۴۷/۶/۱۸، بازگشت به بغداد، پس از دوازده سال زندگی در غرب

۱۹۶۰/۱۱/۳، شرکت در کنگره‌های حزب کمونیست اتحاد جماهیر

شوری و ملاقات با خروشچف نخست وزیر مقتدر شوروی

۱۹۶۱/۹/۱۱، حمله رژیم جدید عراق به کردستان و شروع انقلاب

بزرگ آیلول^۱

۱۹۷۰/۱۳/۱۱، تثبیت خودمختاری کردستان عراق

۱۹۷۱/۹/۲۹، مکاتبه با ریاست جمهوری و سناتورهای آمریکائی

برای احراق حقوق ملی مردم کردستان عراق

۱۹۷۹/۳/۱، وفات مصطفی بارزانی در واشنگتن

۱۹۷۹/۳/۵، تشکیل جلسه بین شهید امیریس بارزانی و جلال طالبانی

رهبران اتحادیه میهنی کردستان برای اتحاد و اتفاق و مبارزه علیه رژیم
بعشی عراق

زانویه ۱۹۸۶، تصویب حمله و ویران کردن کردستان عراق توسط
هیئت دولت بعثی که در بی آن شهرها و بخش‌های پنجوین، دوکان،
چوارتا، حلبچه، ماوت، سورداش، تالپاریز، خورمال، سیروان، سمنگنه‌سر،
چومان، مگه سور، گهلاه، حاجی عومران، سیفع‌کان، هیران، دیگله... با
خاک یکسان شدند.

مارس ۱۹۹۱، ریس مسعود بارزانی شخصاً به رستای قاسم رمش،
مقر اتحادیه میهنی کردستان حرکت کرد و در ملاقات با سران اتحادیه
میهنی کردستان به ریاست جلال طالبانی برای مبارزه و اتحاد نیروهای
مخالف صدام‌حسین موافقت کردند.

۱۹۹۲/۵/۱۹، انتخابات عمومی در کردستان برای تشکیل نخستین
پارلمان کردی انجام شد و مردم کردستان عراق در انتخابات آزاد و
دموکراتیک با حضور ناظران بین‌المللی نمایندگان خود را به پارلمان
فرستادند.

۱۹۹۲/۶/۴، تشکیل اولین جلسه نمایندگان پارلمان که در آن جوهر
نامق سالم به عنوان ریس پارلمان، دکتر فواد معصوم به عنوان نخستین
ریس انجمن وزیران کردستان و دکتر روزنوری شاویس و به عنوان معاون
نخست وزیر انتخاب شدند.

۱۹۹۳/۱۰/۶، انتقال جنازه شهیدان ملام مصطفی بارزانی و فرزند
برومندش ادریس بارزانی از رستای هلچ مرگوز به بارزان که با بدرقه
نماینده دولت جمهوری اسلامی ایران با نهایت احترام، در مرقد حاج شیخ
کاک احمد سلیمانیه طوف داده شدند و جلال طالبانی رهبر اتحادیه

میهنی کردستان به نام «پاسیبان شرف» تا صبح با احترام از جنازه بارزانی و فرزندش نگهبانی کرد و روز بعد جنازه‌ها در میان بدرقه مردم سلیمانیه و شهرهای کویه و اربیل و شهقلاوه و زاخو و دهوك و آمیدی و دیگر بلاد کردستان به بارزان حمل و در مقبره خانوادگی به خاک سپرده شدند و این آخرین باری بود که بارزانی و ادریس شهید به بهانه خاکسپاری جنازه‌های شان تمام مردم کردستان را با همه عقیده و مرام متعدد کرده به دور خود جمع نمودند.

روانشان شاد باد

پس از سقوط جمهوری مهاباد و سلطه ارتش بر کردستان سرمهک نفیل الله همایونی که فرمانده اصلی عملیات بود برای جلب نظر سران عشاپر به مناطق کردستان سفر کرد با آنان ملاقات نمود. در این تصویر همایونی به اتفاق سرمهک بهبهانی با مصطفی‌آقا نصیری فرزند علی‌آقا گردی که پدرش جوز اهل‌آمام شیعیان سفر بود و محمدودخان سلطانی ملک‌رئیس خلیل خود و رشیدالدین مقدم و برادرش آقامیرزا دیداری مقدم دیده می‌شوند. ۱۳۴۱ هجری



رسائیں

میراث

سند نیروی کردستان

دست دوم
شماره ۱۹۳۵

اعلامیہ

محمد قاضی پیغمبر اسلام خود صدر قاضی (که ملکه آشیانه بادیه باد و دست عامل و طراح اصل
نقشه‌گذار بدل تعریف قستی از ایران بود) و سیف قاضی پسر ای اجرای مقامات ششم یعنی خود که مدیر سوابی امارات
دویست را از اینجا به درست کرده از ۲۶ آذر ۱۳۰۴ بر جم میراث شهر خورشیدیه بروان را افزایش داده و خورشیدیه را نیز کنیسه
بر جمی میراث بروج کردند که باز از روز دوم بهمن ماه ۱۳۰۶ میلادی مجدد قاضی خود را در پیش

جمهور گرد سلت آزاد هنری و مهندسی امدادی خان و پهله سایه و آجکه از مستشاران

در اوساده از ۲۰ موقع هر چندی نیروی کردستان به افریبیان چون اسحق اسحاقیان و مساجد
اعلی و عشائر را به مقابله دارد برایر نژاده ها تحریک و تحریص کرده استور

گشتنی برای حمله یا مستونهای نظامی صادر گردد تا خلیج فارس را میگیرد. عذر بر این اتفاق

اینها بی روزگار و بهبود امور ساختگاه و منابعی از طبقه ایجاد کردند. اینها در این مدت از این دستورالعمل برخوردار بودند و از آنها برای ایجاد این امور می توانستند. اینها بی روزگار و بهبود امور ساختگاه و منابعی از طبقه ایجاد کردند. اینها در این مدت از این دستورالعمل برخوردار بودند و از آنها برای ایجاد این امور می توانستند.

لطفاً ملحوظاً، من اصحاب المذهب المذكور في المقدمة، هو عالم الحلة العلامة الحسين بن علي بن أبي طالب، وهو من اصحاب المذهب الاعظم.

اگر اکنادارہ ہے، فرمائیں لشکر کو ویرودی کو دستین سے لشکر ہمایہ نہیں۔

عین اعلاییه موخر ۱۰/۱/۲۶ ساخته است. صحیح که در کردستان به وسیله هوانیمهای مقامی بر سر شهر و روستاها رفته شد و خیر شهادت غاصن محمد و مدرقاپانی و سرتقاپانی را داد چنانکه ملاحته من قرماید این اعلاییه را قبل از شهادت آن مهه چاپ شده بود، ولاء در آن سال (۱۳۶۷) امکان چاپ چنان تبود که پس از اجرای حکم در ۶ صبح، به فاعلیه مو ساعت علامه آن حساب نمی شد.



عمر فاروقی فرزند مرحوم ملامحمد صالح در سال ۱۳۲۵ شمسی در کردستان زاده شد، همزمان با تحصیلات کلاسیک، در حوزه علمیه زادگاه خویش نیز به تحصیل پرداخت. ذوق شاعرانه او را به صفحات ادبی روزنامه اطلاعات و سپس مجلات فردوسی و کیهان فرهنگی، نگین، بشید، جوان و امید ایران و دیگر نشریات ادبی فرهنگی سوق داد. از اوایل انقلاب اسلامی به تحقیق و تألیف در فرهنگ و تاریخ کردستان روی آورد و همکار دائمی مجله کردی سروه چاپ ارومیه و آبیدر سنتدج شد. «نگاهی به تاریخ و فرهنگ کردستان» و «فصل سنتگین غربت»، «نظری به تاریخ و فرهنگ سقز کردستان» در دو مجلد، ترجمه «خاطرات نوری» و ترجمه «اوستای زددشت» به کردی و «زندگی نامه و بیوگرافی مرحوم ملامحتطفی بارزانی» ترجمه «تاریخ هرودوت» به زبان کردی و نیز چندین کتاب دیگر شعر و تاریخ از جمله آثار اوست. کتاب حاضر که تحقیقی است مستول و مستند به استاد وزارت محترم امور خارجه جمهوری اسلامی ایران و سایر مراجع معتبر، آخرین کار او را متوفی می‌کند.

عمر فاروقی در حال حاضر ساکن شهرستان سقز است و آثار قلمی وی که عمدها در مسیر تاریخ و فرهنگ ایران زمین است در جراید داخل و خارج کشور به چاپ می‌رسد. او فیلم‌نامه و نمایشنامه‌هایی نیز نوشته است که توسط هترمندان تئاتر به روی صحنه رفته است.

منابع و مأخذ

۱. گزیده استاد سیاسی ایران و عثمانی مجلدات ۱ و ۲ و ۳ و ۴ چاپ دفتر سیاسی و مطالعات بین‌المللی وزارت امور خارجه ایران.
۲. تاریخ کرد و کردستان، آیت‌الله شیخ محمد مردوخ کردستانی.
۳. شرف نامه، نوشته امیر شرف‌خان بدیلی ترجمه هزار.
۴. خاطرات احشام‌السلطنه، به کوشش سید محمد‌مهدی موسوی، نشر زوار.
۵. تحفه ناصری، به کوشش دکتر حشمت‌الله طبیی
۶. حرکت تاریخی کرد به خراسان، کلیم‌الله توحدی.
۷. نگاهی به تاریخ و فرهنگ کردستان، عمر فاروقی.
۸. تاریخ مشاهیر کرد، مرحوم باپامردوخ روحانی.
۹. گنجینه مردان و پادشاه دریدری، مرحوم نلاعبدالله زبور.
۱۰. آداب و رسوم کردان، ملامحمد بازیلی، ترجمه عزیز محمودپور.
۱۱. ساختار سازمان ایلات و شیوه معیشت عشایر آذربایجان غربی تألیف ابراهیم اسکدری‌نیا.
۱۲. قیام ملاخیل و رد فرمان رضاخان، تألیف ابراهیم افخمی با نقل مقاله سید محمد و سید عبدالله صمدی از روی خاطرات مرحوم میرزا کریم بهرام‌یگی بوکانی.
۱۳. مجله خواندنی‌ها.
۱۴. مجله ترقی.
۱۵. لب‌التواریخ میرزا ابراهیم آشتیانی صدیق‌الملک.
۱۶. جغرافیای غرب ایران و کوههای فاشنخه اوستا، اثر مرحوم عمام‌الدین دولت‌شاهی.
۱۷. سردار دانه، زندگی و مبارزات ملامصطفی بازبانی، تألیف عمر فاروقی، چاپ ۲۰۰۲، انتشارات موکریان اریبل.
۱۸. سیمکوی شکاک، تألیف استاد محمد رسول‌هاوار، چاپ سوئد، به زبان گُردي.
۱۹. نظری به تاریخ و فرهنگ سفر کردستان تألیف عمر فاروقی، انتشارات؟ سفر.

تبرستان
www.tabarestan.info



۱۳۹۴ - ۹۸۷۳ - ۳۴ - ۷ - ۰۲۱